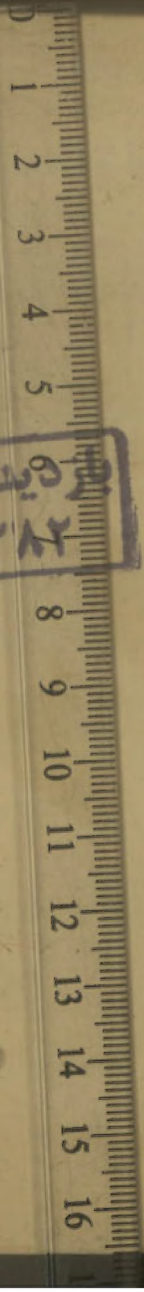


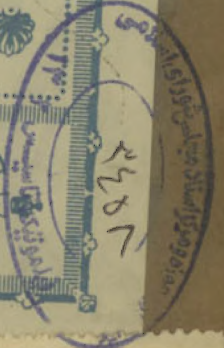
کتابخانه
بودای
سی
۲۰

بازرسی شد
۲۷ - ۱۷

تاکاسم 088



| | |
|-------------------------|---------------|
| کتابخانه مجلس شورای ملی | |
| کتاب | سوره الاحقاف |
| مؤلف | |
| موضوع | |
| شماره ثبت کتاب | ۷۴۴۵۱ ۵۷۷۲ |
| شماره قفسه | ۷۴۹۸ ۲۹۴۲ |



عقبت فرستاده
۲۹۴۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۲

Tak nasm 088

| | |
|-------------------------|-------------|
| کتابخانه مجلس شورای ملی | |
| کتاب | تذکره الامم |
| مؤلف | |
| موضوع | |
| شماره ثبت | ۲۹۴۲ |

۲۹۴۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
۲۹۴۲

کتابخانه خزانة الله

۱۳۳۶

ایم فخری ترمینیه بود که توانا
در دوا افتد و طبع از زبان
عرب معلوم است العظام
هر شایه



کتابخانه خزانة الله
۶۸۶۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّبِيَّ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ
 وَصَيَّرَ الْأَئِمَّةَ الْمُعْصُومِينَ تَذَكُّرًا لِلْيَقِينِ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ
 عَلَى خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَالْأَئِمَّةِ الْوَصِيِّينَ وَلَعَنَهُ عَلَى
 أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ **وبعد** چنین گوید بندگان خاکیار گناه کار
 محمد باقر بن محمد تقی حشرها الله مع الأئمة الأبرار که این رساله
 در چگونگی احوالات کلمات الله الثمات یعنی حضرات ائمه
 معصومین و الظہین الظاہرین صلوات الله علیہم الی یوم
 الدین که از کتب معتبره اهل اسلام و اهل ذمّه و سایر ادیان
 باطله استخراج شده از مذمت جنات و سبغات و سنن

و عدد فرزندان و مواضع شهادت ایشان و عدد اولاد و
 ازواج و وقایع که بر ایشان روی داده بر سبیل ایجاز اختصار
 نموده و از این تذکره الامم موسوم ساخت و بمقدّمه و چهار
 باب خاتمه مرتب گردانید و الله الموفق والمعين و به نشر
 و دستچین و هر حسی نعم الکریم **اما بعد** در ظهور نور
 حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و اله است در
 حدیث معتبر از ابی اسعد روایت کرده اند که گفت من نزد
 معویه بودم و کعب الاخبار حاضر بود من از او پرسیدم که شما
 چگونه پاخته اند صفت و لادت حضرت سالت پناه را در
 کتابهای خود و فضیلتی از برای آنحضرت یافتید یا نه بکعب
 ملتفت شد بسوی معاویه که به بیدار او از این است بگفتن یا
 بر حق تعالی بر زبان معویه جاری ساخت که بگو ای ابوحنی
 ایچہ دین و شریف و مہدیان کعب گفت من هفتاد و دو کتاب
 خوانده ام که هر از اسمان فرو دامده است و صحف ذائیل را
 نیز خوانده ام و در هر ذکر و لادت آنحضرت و ذکر و لادت
 عترت او هست و بدرستی که نام آنحضرت معروفست در
 کتابها و صحفها و در هنگام ولادت هیچ پیغمبری ملائکه نازل

نشده بغیر احمد و عیسی صلوات الله علیهما و آلهما و صحابهما
 بهشت را نزدند برای زنی بغیر از مریم و آمنه و مویکل نشده
 اند ملائکه بر زنی در وقت زاییدن و حامله بودن بغیر از
 مادر مسیح و مادر احمد علیهما السلام و علامت حمل آن
 حضرت آن بود که شی که آمنه با آنحضرت حامله شد
 منادی ندا کرد در اسمانهای هفت گانه که بشارت یابد
 شمارا که در شاهوار هدایت نطفه خاتم النبیا در صدف
 عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و دریاها
 مرده سرت شمر زاندا کردند و در زمین هیچ رونده و
 پرند و جنبند نمائند که برویادت شریف آنحضرت مطلع
 نکردند و در شب لایلت سعادت آیت انجناب هفتاد
 هزار قصر از باقوت سرخ و هفتاد هزار از فرارید تر بنا
 کردند و آنها را تصور و لایلت نامیدند و جمیع بهشت را
 زینت کردند و ندا کردند که شاد شو و برخود بیال که پیغمبر
 دوستان تو متولد شد پس بهشت خندید و تاقیامت
 خندانست و شنیده ام که یکی از ماهیان دنیا که از احوال
 میگویند و سبب و بزرگ ماهیانست و هفتصد هزار

دم دارد و بر پشت آن هفتصد هزار گاو و زاهد میروند که
 هر گاو یکی از دنیا بزرگتر است و هر گاو یکی از آنها هفتاد هزار
 شاخ دارد از زمره سبز و آن ماهی از زلفا رانها خبیرتر است
 و آن ماهی برای شادی و لایلت آنحضرت بحرکت اندو
 اگر ندان بود که حقیقت آن ماهی با ساکن کرد این همه زمین را
 بر میگردانید و شنیده ام که از هر هیچ کوه نمائند که کوه دیگر
 را بشارت نداد و همه صد ابلا اله الا الله بلند کردند و جمیع
 کوهها خاضع شدند پیش کوه ابوقیس برای کرامت محمد صلی
 الله علیه و آله و جمیع درختها تقدیر حق تعالی کردند بنا
 شاخهای و میوههای شادی و لایلت آنحضرت و زدند در
 میان آسمان و زمین هفتاد عمود از انواع نورها که هیچ
 شبیه دیگری نبود و بروج حضرت آدم علیه السلام بشارت
 و لایلت آنحضرت را دادند پس هفتاد هزار برابر حسن او
 مضاعف شد و در آنوقت تلخی مرگ از کام او بیرون رفت
 و حوض کوثر در بهشت با خطرات برآمده هفتاد هزار
 از دروازه باقوت بیرون افتاد برای شاد و لایلت آنحضرت
 و شهبان لعین را در زنجیرها بستند و چهل روز در قلعه

محسوس کردند و عرش او را چهل روز در آب غرق کردند و تنها
 هر سه نیکون شدند و فریاد و آواها از ایشان بلند شد و صدای
 از کعبه شنیده شد که ای اله قریش آمد بسوی شما بشارت
 دهنده بخواهید و ترسانند از عذابها و با اوست عزت ابدی
 و سودمند بزرگ او است و اوست خاتم پیغمبران و مآدر کائنات
 یا فخر ایم که عزت او بهتر از مردم اند و بعد از او مردم در امانند
 از عذاب مآدای که احدی از ایشان بروی زمین راه میروند
 معونه گفت ای ابوالحسن عزت او کیستند کعب گفت فرزندان
 فاطمه پس معاویه روی خود را ترش کرد و لبهای خود را
 بدندان کرد و دست بر پیشین خود میمالید پس کعب گفت ما
 یا فخر ایم صفت آن دو فرزند پیغمبر را که شهید خواهند شد
 بدترین خلق خدا ایشانرا خواهد کشت معاویه گفت که کی
 خواهد کشت گفت مردی از قریش بر معاویه لعین بیثابت شد
 و گفت برخیزید یا پس را برخواستیم و آنحضرت امیر المؤمنین علیه
 السلام مرویست که گفتغالی بود و هیچ خلقی نبود و آخر پیش چرخ
 نفروده بود اول چرخ که خلق کرد نور مقدس محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله بود و او را پیش از آنکه اب و عرش و کرمی

و لوح و قلم و اسمان و زمین و بهشت و دوزخ و ملائکه و
 آدم و حوا را با پیغمبر بشارت داد و بیست و چهار هزار سال
 پیشتر نور پیغمبر را خلق کرد و هزار سال نزد پروردگار خود
 ایستاد و او را بیایگی نداد میکرد و حمد و شانه می گفت و حشمت
 نظر رحمت بسوی او داشت و میفرمود تویی مراد و مقصود
 من از حق عالم و تویی بر کز پاد من از خلق من بعزت و جلال خود
 سوگند نداد میگویم که اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم و
 هر که ترا دوست میدارد من او را دوست میدارم و هر که
 ترا دشمن دارد او را دشمن میدارم پس نور آنحضرت درخشان
 شد و شعاع آن بلند گردید پس حضرتعالی بقدرت خود از آن
 نور مقدس دوازده هزار حجاب آفرید حجاب قدرت حجاب
 عظمت حجاب عزت حجاب هیبت حجاب جبروت حجاب
 رحمت حجاب نبوت حجاب کبریا حجاب منزلت حجاب
 رفعت حجاب سعادت حجاب شفاعت پس حضرتعالی امر کرد
 نور مجمل را که داخل شود در حجاب قدرت پس داخل شد و
 دوازده هزار سال این شیخ را میفرمود سبحان العلی الاعلی
 و در حجاب عظمت یازده هزار سال میفرمود سبحان عالم

الرِّبَّ الْوَاحِدُ وَدَرَجَاتِ عَرْشِ دَه هزار سال میفرمود سُبْحَانَ
 الْمَلِكِ الْمَنَّانِ وَدَرَجَاتِ هَيْبَتِ دَه هزار سال میفرمود
 سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَفْقِرُ وَدَرَجَاتِ جَبَرُوتِ هشت
 هزار سال میفرمود سُبْحَانَ الْكَرِيمِ الْكَرِيمِ وَدَرَجَاتِ حَمْدِ
 هفت هزار سال میفرمود سُبْحَانَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَدَرَجَاتِ
 حُجَابِ نُبُوتِ میفرمود شش هزار سال سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ
 الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَدَرَجَاتِ كِبَرِهَا بِخَبَرِ دَه هزار سال میفرمود
 سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْعَلِيِّ الْكَرِيمِ وَدَرَجَاتِ مَنَازِلِ چهار هزار سال
 میفرمود سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْكَرِيمِ وَدَرَجَاتِ رَفْعِ سه هزار
 سال میفرمود سُبْحَانَ ذِي الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ وَدَرَجَاتِ
 سَعَادَتِ دَه هزار سال میفرمود سُبْحَانَ مَنْ يَزِيلُ الْأَشْيَاءَ
 وَلَا يَزُولُ وَدَرَجَاتِ شَفَاعَتِ هزار سال میفرمود سُبْحَانَ اللَّهِ
 وَجِبْرِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
 که حق تعالی از نور پال محمد بیست دریا از نور افشاید و در هر دریای
 علی چندانکه بغیر خدا کسی نمیدانست پس امر فرمود نور را مختصرا
 که فرو رود در دریای عزت و در دریای سب و در دریای خشوع و در دریای
 تواضع و در دریای رضا و در دریای وفا و در دریای حلم و در دریای

بکبریا

پرهیزکاری و در دریای خشیت و در دریای انابت و در دریای عل و
 در دریای مزید و در دریای هدایت و در دریای صیانت و در دریای
 حیا و در دریای علم و در دریای مکرمت و در دریای مغفرت و در دریای
 رحمت و در دریای سعادت تا آنکه در جمیع این بیست دریا غوطه
 خورد پس چون از دریاهای این آمد حق تعالی وحی نمود بکسی
 او که ای حبيب من وای بهترین پیغمبران من وای اول افراشته
 من وای اخر رسولا من توفی شفیع روز جزا پس آن نور بجبهه
 افتاد چون سر از جبهه برداشت صد و بیست و چهار هزار قطره
 نور از او ریخت پس حق تعالی از هر قطره پیغمبری افشاید پس نورها
 پیغمبران بر دور نور محمد طواف میکردند و میگفتند سُبْحَانَ
 هُوَ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ حَلِيمٌ لَا يَجْهَلُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ
 غَنِيٌّ لَا يَفْقِرُ پس حق تعالی ندا کرد که ای پادشاهان سپید را پس فرود
 محمد صلی الله علیه واله پیش از سایر انوار انداخته که آنست الله الذی
 لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ رَبُّ الْأَرْبَابِ وَمَلِكُ
 الْمُلُوكِ پس حق تعالی او را ندا کرد که توفی بر کبریه من و دوست
 و بهترین خلق من و امت و بهترین امتها است پس از نور انحصرا
 جوهری افشاید و از این و نیم کمره و دریا نیم بنظر هیت نظر کرد

پس آن اب شپربن شد و در نیم دیگر بنظر شفقت نظر کرد و عرش
 افریدید شد و عرش را بروی آن اب گذاشت پس کرسی را از
 نور عرش افریدید و از نور کرسی لوح را افریدید و از نور لوح قلم را
 افریدید و بسوی قلم وحی فرمود که بنویس محمد را پس قلم هزار سال
 مدحش کرد و پدید از شنیدن کلام الهی چون بهوش باز آمد گفت
 پروردگار چه بنویسم خطاب آمد که بنویس لا اله الا الله
محمد رسول الله چون قلم نام محمد را شنید بجهه افتاد و گفت
سبحان الواحد الفهار سبحان العظيم لا عظيم پس سر
 برداشت و شهادتین را نوشت و گفت پروردگار از محمد گشت
 که نام او را بنام خود و یاد او را بنام خود مقرر کرد انبیدی
 حق تعالی فرمود که ای قلم اگر نبودی محمد ترا خلق نمیکردم و منی
 افریدم خلق خود را پس اوست بشارت دهنده و چراغ نور
 و شفاعت کننده و دست من پس قلم از علالت نام مبارک این
 حضرت گفت السلام علیک یا رسول الله انحضرت جواب
 فرمود وعلیک السلام یا محمد الله وبرکاته پس از آن
 روز که من سلام سنت و جواب آن واجب شد پس حق تعالی
 قلم را امر فرمود که بنویس قضا و قدر را و آنچه خواهم افریدم را و

قیامت پس حق تعالی ملکی چند افرید که صلوات فرستند بر محمد
 و آل محمد و استغفار نمایند شیعان و دوستان ایشان را
 تا روز قیامت پس حق تعالی از نور محمد بهشت را افریدید و بجهت
 صفت از این بهشت بخشید بقطم و جلالت و سخاوت و امانت
 و بهشت را برای دوستان و محبتان و اهل طاعت خود مقرر
 نمود پس ویدی که از اب برخاست اسمائیها را افریدید و از کیف
 آن زمینها را خلق کرد و زمین مانند کشتی در حرکت و اضطراب
 بود پس کوهها را بر زمین استوار فرمود تا زمین قرار گرفت
 پس ملکی خلق کرد که زمین را برداشت و سنک عظمی افریدید
 که پای ملک بر روی آن قرار گیرد و کاه عظیم افریدید که آن
 سنک بر روی آن قرار گرفت و مناهی عظیم افریدید که انکا و بر
 آن آبشار و پناههای کاه و بر پشت انماهی است و مناهی بر روی
 آب و اب بر روی هوا است و هوا بر روی ظلت است
 و آنچه در زیر ظلت کسی بغیر از خدا نمیداند پس عرش را بدو نور
 منور ساخت نور فضل و نور عدل و از فضل عقل و علم و
 حلم و سخاوت را افریدید و از عقل خوف و بیم و از علم رضا و
 خشوع و از حلم مودت و از سخاوت محبت را افریدید پس جمیع

این صفات را در طینت حق و اهل بیت اخضریت حقیر کرد پس
بعد از آن ارواح مؤمنان را از امت محمد آفرید پس اخواب
و ماه و ستاره ها و شب و روز و روشنایی و تاریکی و سحاب
ملائکه را از نور محمد آفرید پس نور مقدس اخضریت را
در زیر عرش هفتاد و سه هزار سال ساکن کرد ایند پس
هفتاد هزار سال دیگر در سدره المنتهی ساکن گردانید پس
نور اخضریت را از آسمان با آسمان دیگر منتقل فرمود تا
با آسمان اول رسانید تا حق تعالی اراده نمود که حضرت آدم
را بیا فرستد پس امر فرمود جبرئیل را که نازل شود بسوی زمین
و قبضه خاکی برای بدن آدم فرا گیرد پس آلهین سبقت
گرفت بر زمین و باز زمین گفت که خدا میخواهد از تو خلقی
ببندد و با او با آتش عذاب کند پس چون ملائکه بپایند بگو
پناه میبرم بخدا از آنکه از من چیزی بگوید که آتش را در آن
بهشت باشد پس جبرئیل نازل شد زمین استغاثه نمود جبرئیل
برگشت و گفت پروردگار از زمین پناه گرفت بتوازن پس از آن
رحم کردم و بعد از آن میکائیل و اسرافیل هر یک آمدند و بر
گشتند پس حضرت علی عزرائیل آفرستاد و چون زمین جدا

پناه برد عزرائیل گفت من نیز پناه میبرم بخدا از آنکه فرمان او بزم
پس قبضه را بالا و پایین و تمام روی زمین از سفید و سیاه و
سرخ و زرد و درشت و برکشت و باین سبب اخلاق و رنگهای
فرزندان آدم مختلف گردید پس حضرت علی عزرائیل گفت که چرا تو
بر خاک رحم نکردی چنانچه اینها رحم کردند که خاک فرزان بر آید
نور بهتر بود از رحم کردن بر آن پس وحی نمود که بخواب و از این خاک
خلق بیا فرستد پس که بفرمان و شایسته گان و صالحان و اشقیاء که
قبول عذاب نکند و ترا فایده ارواح هر کدام پس حضرت علی
جبرئیل امر فرمود که بیا و در آن قبضه سفید نوزانی را که طینت
مقدس پیغمبر ابراهیم صلی الله علیه و آله بود و باعث همه
مخلوقات و ایجاد تمامی مکنونات است پس جبرئیل با ملائکه و کرامت
و صافان و مسجیان بیامدند بنزد موضع صریح مقدس آن
حضرت و آن قبضه را گرفتند و باب ثنیم و اب تعظیم و اب
تکریم و اب تکوین و اب رحمت و اب خشنودی و اب عفو
همه کردند پس اخضریت را از عذاب و سینه بی کینش را
از شفقت و دستهایش از سخاوت و دل مبارکش از صبر و
بقین و فرجش از عفت و پاهایش از شرف و انفاشش را

از بوی خوش از پیر بر غلوطه کرد اندک طینت او را بطنیت
 آدم چون جسد مظهر او تمام شد بملائکه وحی فرمود که
 من بشری امی از جنم انکلی بر چون از دست کردم و روح در
 او دمدم پس هر چه بجهت او باید نزد او بر ملائکه جسد
 آدم را برگزیند و در بهشت گذاشتند و ملائکه منظر فرشتگان
 واجب الاذغان الهی بودند که هرگاه مامور گردیدند بجهت آدم
 روند بر حق تعالی امر نمود روح را که داخل بدن او شود
 روح مکلفی نیک دید و از داخل شدن استعفا نمود پس حق
 تعالی فرمود که بکرامت داخل شو و بکرامت بیرون ای
 پس روح چون بدید های آدم رسید جسد خود را امید بدید
 و صدای شیخ ملائکه را می شنید پس چون به نماز عشر رسید
 عطسه کرد پس حق تعالی بقدرت خود او را بعضی در آورد و
 گفت الحمد لله و ان اول کلمه بود که آدم بان تکلم نمود پس حق تعالی
 وحی نمود که رحمت الله ای آدم برای رحمت ترا خلق کردم و
 رحمت خود را برای تو و فرزندان تو مقرر کردم هرگاه بگویند
 مثل آنچه تو گفتی پس این سبب دعا کردن برای عطسه
 گشته است شد و هیچ چیز را طلبی که از تنیبت از دعا کردن

برای

برای عطسه گشته پس آدم نظر کرد بوی بالا دید که بر شانه
 عرش نوشتات که لا اله الا الله محمد رسول الله و اسماء
 شریف اهل بیت حضرت را دید که بر عرش نوشته اند پس
 چون روح بناقش رسید پیش از آنکه بقدر هاشم رسد خوا
 که بر خیزد نتوانست و با این سبب خدای تعالی فرمود که خلق
 الان انسان من عجل یعنی از پیش از آنکه انسان از تعجل **تم تعجل**
 پس نور محمد از صلب آدم هبه الله شبیه منتقل شد و از
 شبیه بانوش و از او بقیه شان و از او بملائیک و از او بالبا
 و از او بادریس که حکما هر من الهامه میگویند و علم حکمت
 و با و هبات و هندی و طلسمات و اعداد و طب و علویان
 حضرت رشت که خداوند عالمیان با و فرستاد و صنعت خیا طری
 با قن چشم و کرباس از غنایات او است پس این نور از او در پس
 با خورش منتقل شد که فارسیان او را فریدون میدانند و از
 اخنوخ بموشیخ و از او بملک و از او بنوح منتقل شد و از
 نوح بنام که عجمان او را ابرج میگویند و انبیا و اوصیا و حسنا
 و ملوک و سلاطین و اکثر مؤمنان و نیکو از نسل او ^{تختان}
 و این نور از نام منتقل شد بار خورش و از او بشالغ و از او

بنا بر وازا و بفالع وازا و بارعوی که بعضی هود میباشند
 وازا هود بشاروع وازا و بنا خور وازا و بنا رخ وازا و بارع
 که مجوس میگویند که زردشت همین است که صاحب کتاب
 صحیفه است که عبارت از زنده و پادشاه است و اینکه اهل
 پدر را حضرت ترا اذ میباشند محض عناد و افتراست که بران
 حضرت بستند و از دم حضرت بود زیرا که انبیا و ائمه
 و ائمه هدی صلوات الله علیهم از صلب کافری بهم نمیبرند و از
 صلب مشرک و روم کافره پرورش نمی یابند و این قول اجماع
 اهل شهادت پس نور حضرت از صلب ابراهیم منتقل
 با صلیب شد وازا و بقدر وازا و بعل وازا و بربیت وازا
 او بسلیمان وازا و بصیغ وازا و بالبع وازا و باوند وازا و
 باذ وازا و بعد نان وازا و بعد وازا و بنزل وازا و بمض
 وازا و بالباس وازا و بعد که وازا و بخرمه وازا و بکشان وازا
 او بنضر که جد قریش است وازا و بمالک وازا و بنصر وازا و
 بغالب وازا و بلوئی وازا و بکعب وازا و بتمرة وازا و بکلاب
 وازا و بقصی که اسم او زید است و از قصی عبید مناف که اسم
 او بنبر است وازا و بفاشم که اسم او عمر است وازا و بعد

المطلب

المطلب که اسم او شبیه المحدثات وازا و بعد الله وازا و صلیب
 الله جناب حضرت خاتم الانبیا پیدا میامد و چگونگی تولد
 و یاقی احوالات آنحضرت داد در کتاب بنابر الانوار و سایر کتب
 بسط تمام داده الله الباقی ویرا التوفیق **باب اول** در احوال
 خیرین حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله بدانکه
 کثرت مبارک آنحضرت ابو القاسم است و نام نامی آنحضرت
 محمد است و احدی این دو نام شریف از اسماء مشهوره آن حضرت
 است و نامهای دیگر القاب در قرآن و احادیث بسیار است
 است مثل عبد الله و بنی و یون و مقفی و فاطم و کافی و خاتم
 و حاشی و مزمل و مدثر و موقت و قثم بنی جامع کلمات و دعا
 و بشیر و نذیر و شاهد و شهید و مبشر و نبی و امی و نور و
 نعمت و رؤف و رحیم و منذر و مدکر و شمس و نجم و حم و
 سما و بین و مناجیح و منیر و صمد للعالمین و مصطفی و رسول
 الله و خاتم النبیین و قمر رانجه مشهور است هیچ پیغمبر دیگر
 دو نام ندارند اذم و ابو البشر و محمد و صالح و هود و غاد
 یعقوب و اسرئیل و عیسی و مسیح علیهم السلام و آنحضرت
 عرب بود و هود و صالح و اسمعیل و یاقوب و خضر و انبیا

شعب علیهم السلام نیز عریب بودند و آنحضرت هم پیغمبر بود و هم
 پادشاه و دوازده پیغمبر دیگر نیز پادشاه بودند اذم و پیش
 و ادريس و نوح و ابراهيم و يوسف و موسی و هوشع و داود
 و سلیمان و ایوب و ذی القرنین علیهم السلام و پدر آنحضرت
 از اقباب مشهور تراست و مادرش آمنه خاتون بنت وهب
 عبد مناف ابن زهره ابن کلاب است و اهل آنحضرت علیه السلام
 است و مرتبه آنحضرت ام ایمن و برادر رضای آنحضرت
 ایمن ابن ام ایمن و عثمان ابن مظعون است که از اکابر صحابه است
 و قبل از رخسار مدینه است که بعضی توهم کرده اند که عثمان
 ابن عفان امام سنیان علیه و علیهم السلام است و نام عثمان
 آنحضرت آنچه از احادیث ظاهر میشود در تورات احدی نبوده
 است و در تورات بطریق مؤدوم و بروایت دیگر آمده ماؤد
 و در تورات لف جلی مذموم و در انجیل امانان احمد و
 انجیل یحزف نصاری هم مید و در انجیل متی مارکاره و
 در انجیل مرقس فارقلیط و در انجیل لوقا عنیطاریج و در
 انجیل فریگان شیطاب و در انجیل یوحنا تا کا و رود و در
 انجیل کتاب زنا با شافع مجوس که صحف میدانند و در کتاب

بانگل حمید و در کتاب انکلون عبدالله و در کتاب انبال
 اثمان و در کتاب قرقت پسندیده و در کتاب ان کلوان خا
 و در کتاب براهم کش و در کتاب شکون هندوان شلی
 دمنده و در صحف حاشی بر وایت دیگر مقیق و در زبور
 طالب غلاب و در لغت فلیطس و در لغت یونان مختا و در
 کتاب شعبای پیغمبر نیز و در کتاب حضرت سلیمان که
 فرنگان پرنگاله او را اکثر غشی میگویند و در کتاب درنا
 تورت و در کتاب فصل هم مسرقیت و در کتاب هم فرنگان
 بلکه همه عیونان صاحب و غاتم میگویند زیرا که قائلند
 که خاتم انبیا است و بعضی اسناد این را بحضرت عیسی مید
 و این بطلان مذهب ایشان است زیرا که اسناد الوهیتان
 حضرت میدهند و لا اله الا الله با سعادت آنحضرت در روز جمعه
 هفتادم شهر ربیع الاول عام الفیل واقع شد و انسانی بود که
 خیاخی پادشاه حبشه ابرمه را سوار نموده با فیل و لشکر
 بسیار عزله مکه معظمه فرستاده بود و حقیقتا ایشان را
 بعد از حیل هلاله کرد و انابیل نابرا ایشان مسلط ساخت
 و کلینی رضی الله عنه در کافی تصریح بدوازدم شهر ربیع الاول

نموده و غامه ملاعین بر این قایلند و ظاهر آنکه حدیث محمول بر
 نقیبه باشد و تولد این جناب بعد از هفت سال از سلطنت
 کسری نوشهروان عادل این قیاد بود از ملوک ساسانیان
 عجم و نوشهروان در هفت اقلیم دنیا سلطه داشت و ملوک
 شوم و روم و چین و هند و عرب و از اطاعت و دارالملک
 او کوفه و مدائن سجنه عراق عرب بود و انحضرت فرمود
 اَنَا وَلَدْتُ فِي رَمَضَانَ لِلْكَائِكِ الْعَادِلِ و او عادل پادشاه بود
 اند و نوشهروان مجوس بود و بعد از چون حیت عدالت
 او از شرق تا مغرب رسیده بود و عادل واقعی بود حقیقتاً
 بسبب کفرش مواخذه نخواهد کرد و تمام طاعت را بحاجت
 و انبشار از ادعای خود خواهد کرد **بعثت** انحضرت در شب
 دوشنبه بیست و هفتم شعبه رجب در خوانه حضرت ام المومنین
 خدیجه کبری رضی الله عنها در مکه معظمه واقع شد و آنکه
 چهل سال از عمر شریف مبارکش گذشته بود و والدین انحضرت
 سلام الله علیه را هر دو فوت شده بودند و در مهد عزت اجداد
 طالب سلام الله علیه پرورش یافت و انحضرت قبل از دنیا
 نبی بود بذات مقدس خود و بدین هیچ پیغمبری خدا را عبادت

کرد

نکرد الا بطریقه مرتبه خود و اینکه بعضی میگویند که بشریت
 حضرت یوحنا علی ص کرده و بعضی میگویند بطریقه حضرت
 ابراهیم بوده و بعضی میگویند بشریت حضرت عیسی بوده
 از اقوال کا ذمه غامه ملاعین است و اصلی ندارد و انحضرت
 معیشت بود بر کافه خلافت از شرق و غرب و عجم و ترک و
 دیلم و سپاه و سفید و اهل هند و چین و خطا و روم و شوم
 و زنیک و تمام اقلیم سجنه و ماورای اقلیم و با جوج و طوا
 خلافت و قاطبه انام از ذوی العقول و بعضی میگویند که ان
 حضرت معیشت بود بر ملائکه و هنر و حاشان و این قول در
 نزد فقیر قویست و در ایام نبوت انحضرت سهزده سال در
 مکه معظمه نزول اجلال داشتند و ده سال در مدینه مطهره
 و خلافت را هدایت میفرمودند و جبرئیل بیت و چهار هزار
 مرتبه بر انحضرت نازل شد و نصف این هدیه را گفته اند و
 مرتبه جبرئیل را بصورت اصلی خود دیده که مابین اسنانها
 و زبونها پر شده بود از عظیم جنة و گاهی بصورت دجبرائیل
 کلبی بر انحضرت نازل میشد و روح ملکوت اعظم از تمام
 ملائکه و اکثر امراء ملائکه بر انحضرت نازل میشدند و هیچکس از

و این بیت و هشت سوره است و اعماء مدینه مکه و را
 سید مرتضی علم الهدی بدین نحو تفسیر نموده بتریب و طریقه
 و ظاهر و دار و مسکن و خانه و محبوره و محبه و محبوبه و عذرا و
 مرحومه و قاصد و بنده و از این قرآن که در میان است مشهور این
 است که سبزه را که در غصبت جناب امیر المؤمنین و در بطن ایشان
 ایشان صلوات الله و سلامه علیهم و در مذمت قریش و ضلالت
 و قبیاح ایشان و بعضی در مذمت ثلث لعنهم الله بوده از اعماء
 ملعون بیرون کرده است و قبلی از اعماء میگویند قرآن همین است
 چیزی بیرون زفته و بعضی از اعماء قرآن را زاده از این مبداءند و
 میگویند آیات قرآن در مثل این و بیشتر بوده از آنچه حال در میان
 است و در اکثر آیات اسم امیر المؤمنین و اولاد ایشان صلوات الله
 علیهم صریحاً بوده که از اعماء ملعون بیرون کرده و چند پایه
 صریح مذمت خلفای ثلثه بوده مثل این **بِالْبَقِيَّةِ لَوْ لَقَدْ بَاتَا كَبُرَ**
خَلِيلًا که الحال فلا خلیلا است و مشهور است که در این پایه
 اسم انامیکر لعن الله بوده است و بعد از آنکه عثمان ملعون از هم
 و آیات مصاحف جامع کرده و غلامان خود را بدین فرستاد
 قریب بیچهل هزار قرآن بود هر را فرمود سوختند و هشت قرآن

نوشته بر تپه که خال است و نشان آنجا را امام مکه و مدینه
 مردمان از روی آنرا میخوانند و از نفس بر کار و مولا
 فتح الله رحمة الله علیهم بعضی از آیات در دیده عثمان ملعون
 و در سوره از سوره قرآن از مصحف عبد الله ابن سعود نوشته
 بودند این قصه در این رساله بیان میاید **سورة النور**
بسم الله الرحمن الرحیم
مَّا أَتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَآلَهُمُ النَّورُ مِنَ الَّذِينَ يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ أَسْمَاءُ حَسَنَاتٌ
وَلَهُمْ أَزْوَاجٌ طَيِّبَاتٌ لَّهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَتَزَكِيَةٌ وَهُنَّ مُمَثِّلَاتٌ
وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَنَافِعُ يَتَزَكَّى مِنْهَا قَوْمٌ لَّهُمُ الْقِيَمَةُ وَالَّذِينَ
يَكْفُرُونَ مِنْ بَعْدِ مَا آمَنُوا بِمَضْطَرِبَةٍ مِنْهَا قَوْمٌ لَّهُمُ الْقِيَمَةُ وَمَا
عَمَّا قَدْ هَمَّ الرَّسُولُ يُفْقَرُونَ فِي الْحَبِيمِ ظَلُّوا أَنْفُسَهُمْ وَ
عَصَوْا الْوَحْيَ أُولَئِكَ يُفْقَرُونَ مِنْ جَنَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ الَّذِي
نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِمَا شَاءَ وَاصْطَلَىٰ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ
الرُّسُلِ وَيَعْلَمُ مِنَ الْغُيُوبِ أُولَئِكَ فِي خَلْقِهِ يَتَفَتَحُونَ
مَا يَشَاءُ إِلَهُ إِلَهًا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ قَدْ كَسَرَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ يُرْسِلُهُمْ فَاحْذَرُوا لَكُمْ يَكْفُرُونَ إِنَّ أَخَذْنِي شَيْءٌ إِلَّا

اللَّهُ أَهْلَكَ عَادًا أَوْ تَمُودَ بِيَاكُسُوا وَجَعَلَهُمْ ثُمَّ تَذَكَّرُوا
 أَتَلَا تَقُولُونَ وَفِرْعَوْنَ لَمَّا عَلَى عَلَى يُونَى وَآخِيهِ
 مَرْيَمَ وَغَرَقَهُ وَمَنْ تَبِعَهُ أَجْعَبِينَ لِيَكُونَ لَكُمْ
 آيَةً وَأَنْ أَكْفَرَهُمْ فَأَسْمَعُونَ إِنَّ اللَّهَ يَجْمَعُهُمْ فِي يَوْمٍ
 الْحَشِيرِ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ الْجَوَابَ حِينَ يَسْأَلُونَ أَتَنْجِيهِمْ
 مَا وَهَبَهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمْ كَيْفَ بِأَيْهَا الرُّسُولُ يَلِغُ إِذَا رَأَى
 مَسْئُوفَ يَسْأَلُونَ قَدْ تَسِيرَ الَّذِينَ كَانُوا عَنْ آيَاتِي وَخَلَقِي
 مُغْرِبِينَ مِثْلَ الَّذِينَ يَوْمُونَ بِعَهْدِكَ أَيْضًا أَمْ يَرَبُّهُمْ
 جَنَّاتِ النَّعِيمِ إِنَّ اللَّهَ لَذُوْ غَفُورٍ وَأَجْرٌ عَظِيمٍ وَإِنَّ
 عَلَيْنَا لَئِنْ أَلْمَنَّا بِكَ وَإِنَّا لَنُؤَيِّدُكَ حَقَّهُ يَوْمَ الدِّينِ
 وَمَا نَعْنُ عَنْ ظُلْمِهِ بَغْيًا ظَلَمْنَا وَتَكْرِيمُهُ عَلَى أَهْلِكَ
 أَجْعَبِينَ فَإِنَّ دَرَبَهُ لَكُمُ الصَّابِرُونَ وَإِنْ عَذَبْتُمْ
 أَرْبَابَ الْمُؤْمِنِينَ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَوْا
 حَلَلْتُمْ رِبَاةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاسْتَجَلَّتُمْ فِيهَا رُسُلُهُمْ
 مَا وَعَدَكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَنَقَضَ اللَّهُ عَهْدَهُمْ
 فَوَكَّدَهُمْ وَكَفَى لَهُمْ قَوْلُ الْمَلَكِ مِنَ الْإِنشَاءِ مِنْ قَبْلِ لَعْنَتِهِ
 تَعْنَدُونَ بِأَيْهَا الرُّسُولُ قَدْ أَتَرَكْنَا إِلَيْكَ الْبَابَ

بِسْمِ

بَيِّنَاتٍ فِيهَا مِنْ تَوْفِيقِهِ مُؤْمِنًا وَمَنْ يَتَوَلَّ مِنْ بَعْدِكَ
 وَيُظْهِرِنَّ الظُّلُمَ فَاغْرَضَ عَنْهُمْ إِنَّمَا يُعْرَضُونَ وَإِنَّمَا لَهُمْ
 عُصْرُونَ فِي يَوْمٍ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ شَيْئًا وَلَا مَرْحُومُونَ
 لَنْظَرُكُمْ فِي حَقِّكُمْ مَعَا مَاعِنَهُ لَا يَجِدُونَ فَتَبِعَ بِحُجْرَاتٍ
 وَكَانَ مَعَ الشَّاهِدِينَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحِي وَمَعُونًا
 مُنْقَرًا عَلَى مَرْوَانَ لَمَّا اسْتَخْلَفَ قَضِيْرُ حَيْلٍ فَعَمَلْنَا
 فِيهِمْ الْفُرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَلَقْنَا مَعَهُمْ يَوْمَ يَوْمَ يَوْمَ
 فَأَسْمَعُوا قَوْلَ يَوْمُونَ وَلَقَدْ أَهْلَكَ الْحَكَمَ وَالَّذِينَ مِنْ
 قَبْلِكَ مِنَ الرُّسُلِ وَجَعَلْنَا لَكَ فِيهِمْ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ
 يَرْجِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ مِنْ آيَاتِي فَإِنَّ مَرْجِعَهُ إِلَى جَهَنَّمَ
 فَلْيَجْمَعْ يَكْفُرُهُ قَلِيلًا فَلَا يَسْتَلْزِمُ الشَّاكِرِينَ بِأَيْهَا
 الرُّسُولُ جَعَلْنَا لَكَ فِي آيَاتِي الدِّينَ أَمْوَالَهُمْ عَذَابُ
 وَكَانَ مِنَ الشَّاكِرِينَ إِنَّ عَلَيْنَا فَايُنَا الْإِسْلَامَ شَيْئًا
 يَجْدُرُ الْأَمْرَ وَبَرَحُوا ثَوَابَ رَحْمَتِهِ قُلْ مِثْلَ بَسُوْجِي
 الَّذِينَ طَلَبُوا وَالَّذِينَ طَلَبُوا وَمَنْ يَعْدِي يَسْأَلُونَ سَجَلُ
 الْأَعْلَالِ فِي آيَاتِهِمْ وَمَنْ عَلَى أَعْمَالِهِمْ يَتَذَكَّرُونَ إِذَا
 بَشَّرْنَاكَ بِدَرَبِهِ الصَّالِحِينَ وَإِنَّمَا لَا نَزِمُهُمْ لَا يَخْلُقُونَ

فَعَلَيْكَ مِنِّي صَلَوةٌ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ وَأَتُوا أَنَا فِي هَؤُلَاءِ
 يُعْتَوُونَ وَعَلَى الَّذِينَ يُعْتَوُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ
 غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوَاءٍ حَارِبِينَ
 وَعَلَى الَّذِينَ سَلَكُوا سَبِيلَهُمْ مِنِّي رَحْمَةٌ وَهُمْ فِي الْغُرَفِ
 آمِنُونَ فَإِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ
 سورة الروم **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** مَعَ الْإِن مَكَّنْ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِالْبَيْتِ وَبِالْوَيْلِ الَّذِينَ
 بَعَثْنَا هُمَا وَبَعَثْنَا فِيكُمْ إِلَهًا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
 بَعْضُهُمَا مِنْ بَعْضٍ وَأَمَّا الْعَلِيمُ الْغَيْبِ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْخَذُونَ
 بِعَهْدِ اللَّهِ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُمْ جَنَاحَ النَّعِيمِ فَالَّذِينَ إِذَا تَلَّكُمُ عَلِيمٌ
 أَتَانَا وَكُنَّا بِأَنبَاءِ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُمْ فِي
 جَهَنَّمَ مَقَامٌ عَظِيمٌ وَإِذْ أَوْدَى لَهُمْ يَوْمَ الضَّيْفَةِ زَيْدَ
 الصَّالَوْنَ الْمَكْدُونِ لِلرُّسُلَيْنِ مَا كَلَفَهُمُ الْمَكْدُونُ
 إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كُنَّا اللَّهُ يُضِلُّهُمْ إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ
 وَبَيَّحَ حَيْدِ رَبِّكَ وَعَلَى مِنَ الشَّاهِدِينَ **سورة المائدة**
 يَا أَيُّهَا الرِّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي شَأْنٍ
 عَلَى وَأَنْ لَمْ تَفْعَلْ فَا بَلِّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ

النَّاسِ فِي الرَّبِّ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ لِلْعَالَمِينَ وَلِكُلِّ قَوْمٍ مَا فِي سُورَةِ
القصص وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ نُجُومٍ مَتَّعْتُمْ بِقُلُوبِهِمْ
 وَالْقُلُوبَ حَسَدُونَ النَّاسِ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلٍ فَقَدْ
 آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِيتَانَا مَلَكُنَا
 عِزِّي **سورة القصص** وَيَقُولُونَ إِنَّمَا نَسْتَأْذِنُ فِي وَلَا يَنْفَعِي بَلَى
 خَالِبٍ مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ **سورة القصص** فَأَمَّا نَذَقْنَاهُ بِكَ فَأَمَّا
 شَقِيقَتُهُمْ يَسْتَأْذِنُ بَلَى خَالِبٍ فِي اللَّهِ وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ
 قَبْلَ سَلَامٍ فِي جَدِّ وَعَلَى زَقَاةٍ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْقِسْطَ
 مِنْ دُونِ الْحَسَنِ فَبَيَّنَّا عِزَّ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ **سورة القصص** فَأَمَّا الْحَسَنُ
 فِي عِلِّيَّةٍ لِمَا لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ عِزًّا **سورة القصص** لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ
 الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
 وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَن تَحْتَ الثَّرَى عَلَيْهِ الْعِلْمُ وَالْهَدَاةُ هُوَ الْغَنِيُّ
 الرَّحِيمُ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِلَى الثَّالِثَةِ فِي الْأَحْزَابِ
 وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بَلَى خَالِبٍ كَانَ اللَّهُ حَيًّا
 عَزِيزًا **سورة القصص** لَمْ يَأْخُذْهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ خَالِبٍ لَا يَمْلِكُونَ فَا
 لَمْ يَأْخُذْهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ خَالِبٍ لَا يَمْلِكُونَ فَا
 وَكَفَى فِي اسْلَامِ بْنِ قُرَيْشٍ كَذِبًا وَأَمَّا بِنَاتِ الْأَرَابِ خَوْدِ

تفسیر کردند و معنیها قرار دادند و هر یک بطریق خوانند و القاص
و اعراب از تفسیر بسیار دارند و در عالم مد و ظاهریست که در این
گردند و معلوم نمیشود که نزول قرآن بقرابت کدام قاری نازل شده
و چه طریق آیات از او نازلای اسلام خوانده اند و سوره حمد از آن
جمله شریفی و مطلوبی است پس بگویم که از علمای امام و امام اهل
تصرف اند چنین خوانده اند و طی هذا القیاس پیدا کردیم که
قوله **قَالَ اللَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ** ملائکة هم الذين
وَيَا لَيْلَ نَعْبُدُكَ وَبِالْكَرَامَةِ نَسْتَعِينُ و شد **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
أَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ و شد **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
از باب سحر و تازی و علمای خاصه و عامه گفته اند که جمیع غزوات
و جهاد حضرت با کفار است و شش غزوه میباشد **اول غزوه**
ابو اوان و دهی است در حواله مدینه مشرف است و **دوم غزوه** بوات
سیم عشره **چهارم غزوه** بدر اونی و بدر نام چاهی است در این
الحرمین **پنجم غزوه** بدر کبری و این جنگ در مقدمه ماه مبارک
رمضان واقع شد و عسکر خلفه آنرا حضرت سید و سیزده نفر
بودند و شتر و یک اسب داشتند و اکثر پیاده و بعضی با برهنه
بودند و طعام ایشان بیشتر سوس از جو و جزای پوسیده بود

و در این جنگ هفتاد نفر از عساکر ایشان کشته شدند و باطلین ایشان کشته
شد و این جنگ عین و عتبه و شیبه و هفتاد نفر از علمای عظمای
انقوم اسیر شدند و شعل بن اسیرین عبد المطلب و عقب بن اسیرین طالب
در این جنگ خدا تعالی جبرئیل را با جمعی از ملائکه عظام بمده انحضرت
فرستاده بر اسبان سابق سوار بودند که اکثر کفار ایشان را میدانند
و دست طایفه در این جنگ شل شد و سعد بن عاص نیز دست او بر چرخ
شد **ششم غزوه** بنی سلیم **هفتم غزوه** بنی قریظ بود بعد از آن غزوه
و چهارم **هشتم غزوه** احد و عسکر خیره زنی از آنحضرت در این جنگ
مقتصد فرمودند و در کار کثرت شقاوت اثر کفار ابو سفیان ملعون
بود و هفتاد تنه زوجه او نیز همراه بود و در این حرب راجعات و
خدا خضوب سنگ عتبه ازین راه و قاص ملعون شکست شد و جنگ
اسد الله حمزه و خواهر عتبه با هفتاد نفر از صحابه کرام شهید شدند
و شکر اسلام کردند و بعد پند رفتند بخبری که ابی بکر و عمر و عثمان لعنهم
الله بعد از سه روز از حوانه بیرون آمدند و امیر المؤمنین علیه السلام
و التلام بر حضرت رسالت ایشان شده بود و اکثر از جنگ بگریختند
و در آخر ابو سفیان ملعون مغرور شد پس بعد از آن غزوه بخران و
پس غزوه اسد بن غزوه بنی نضیر بود پس غزوه ذات الرقاع پس غزوه

بدو اخیر پس غزوه دومه الجندل پس غزوه خندق که اعراب
 میگویند واقع شد و تحقیق اکثر شرب در روز و در این جنگ
 نازل شد و از جمله بزرگواران عثمان عمر بن عبد و کشته شد و لشکر
 کفار و یهودان ده هزار نفر بودند و سر داری لشکر ایشان مخزوم بن
 یعنی ابوسفیان ملعون بود و حسب الشوری سلمان فارسی رنجی
 الله عنه خندق بدو بدینچه کردند و ماه مبارک رمضان بود
 سجانه و لقا انخدول مرد و در این لشکر منتهی کشته شدند بعد از آن
 غزوه بنی قریظه واقع شد و در این حرب لشکر قریظه از انحضرت
 قریب سه هزار کس بودند و بسیار عمارت یهودان کشته شدند
 بقیه الشیبه از منازل خود بجای وطن نمودند پس بعد از آن غزوه
 بنی نجبان شد و بعد از آن غزوه بنی قریظه پس غزوه بنی مصطلق
 غزوه حدیبیه واقع شد و حضرت یاسر بن عمرو و سایر مشران
 عرب صلح کردند و بعد از آن غزوه خیبر واقع شد و در این غزوه کوفه
 از انحضرت هفت هزار کس بودند و جعفر بن ابی طالب سلام الله
 در روز فتح قلعه حبشه اندک با بزرگان انجمن از انساب امیر لقب
 بجای پادشاه انجمن نماز جعفر که مشهور است از جمله انعامی است
 که حضرت رسالت با و عنایت فرمود و گذاردن نماز در میان

امت ست شد و بعد از آن غزوه فتح مکه معظمه واقع شد
 از جهاد حدیث که حضرت از انحضرت بدو از ده هزار کس رسیدند
 و در آن سال تیان را از کعبه بریانداختند و شکستند و جبل بلات
 خیمه که شکستند و در نایب السلام خالت کردند و بت پرستی در مکه
 معظمه برطرف شد بلکه در میان عرب هم و کفار خروج فوج بدین سال
 درآمدند و ابوسفیان ملعون و هند زانیه زوجة او از ترس مسلمان
 شدند و بعد از آن غزوه صدقین واقع شد پس غزوه طایف غزوه
 بتولک و در این حرب لشکر انحضرت سی هزار کس بودند و انحضرت
 بنفس مبارک خود در غزوه حاضر بودند که لشکر جنگ میکردند
 و در بعضی از این غزوه بدست مبارک خود حرب میکردند و اول
 بدر که بنی بود و آن در روز جمعه هفدهم ماه مبارک رمضان
 سال دوم هجرت بود و دیگر جنگ احد بود و آن در ماه شوال
 هجرت بود و حرب خندق و در پیچ در شوال سال چهارم هجرت
 واقع شد و جنگ بنی مصطلق و بنی نجبان در ماه شعبان سال
 پنجم هجرت واقع شد و جنگ خیبر فتح مکه معظمه در ماه مبارک
 رمضان سال هشتم هجرت واقع شد و جنگ اخر انحضرت جنگ
 بتولک است و اکثر این غزوات جناب مستطاب امیر المومنین سر دار

بودند و علم برجم با آنحضرت بوده و تمام این شواهد با تحقیق
بر دست مبارک آنحضرت ظاهر گردانند از مراجع بغیر از
ام المؤمنین خدیجه بنت خویله و محبتی است علیه آنحضرت نه زن
نکاحی بعد دوام داشتند و ساریه قطیبه که مادر ابراهیم فرزند
آنحضرت بود دختر آنحضرت بود و غابره بنت ابوبکر لعنت الله
علیهما و حضرت اوزاعی خطاب کرده بودند برای آنکه نسب
بسیار زنان وجهی تر بود و بحسب سال کمتر ملاعین اهل بیت
میکونند که همراهمشوه آنحضرت بود و حضرت ابو عقیل از
میفرمود بخوبی که آنحضرت او را بدو و ش مبارک بر میداشت و آن
ملعون بدو و ش مبارک پامال داشت و بدین می میرفت و او را آن
حضرت سیر میفرمودند و دیگر از زنان فحشه و خسر علی خطاب
علیه اللعنه بود و ام حبیبه دختر ابوسفیان خواهر معاویه را غارت
بود و دیگر سوده بنت زمعه و ام سلمه بنت ابی سفيان را
این پنج زن از فرزندان و از خیرش صفیه بنت حمی ابن اخطیب
خیزیده و میمون بنت حرث هلالیه و زینب بنت جحش اسیر
و مجبور بنت الحرث المصلطیه و اولاد امجد و آنحضرت
فاسم از خدیجه کبری بود و ابراهیم از ساریه قطیبه که آنحضرت

وگویند و پس بگوید طلب و ظاهر نام و بعضی میگویند طلب
و ظاهر لقب از ابراهیم است و صبا یا ای انحضرت فاطمه زهرا ام
الله علیها بود و رقیه و زینب سلام الله علیهما مادر ایشان
بود و بعضی میگویند رقیه و زینب فرزندان خدیجه مادرش و هر
سابق و این قول عمر و کاست و فرزندان خنده انحضرت زید بن
خارجه بود که بخضاب فرزندی مشرف شد و اسامه بن زید بود
ماده اسبان انحضرت اول سبک است که انحضرت از اعلا
خریده بود و اسم این اسب نزد اعلا خرس بود و دیگری رحمن را
این اسب نام را بر او گذاشته بودند که شمشیر را خوب میکشید و
نزد است جمیلی از اعلا ای اهل لغت گفته است که معنی از اذانت که
هیچ اسبی بران سبقت نکرد مگر آنکه داعی ماند از رفتار دیگران
و خجیف بود ندکه زمین را دارد و ندکی مثل الحاف و دم و میخند
دیگر و رداست که تمام داری بعد به برای حضرت آورده بود
و این شرب مشغول علیه خاصه و غامدات و دیگر اسب ابلق
است و ذوالفعل و ذوالله و مرعبل و سران و بعضی در عهد
ادم و ذوالجناح **نابصر** **ماده** خاتمه انحضرت صلی الله علیه و آله
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است و وی و زهرا و صاحب زهرا

و معین و محرم و یار و صاحب علم و سر طاهر و انصاری و امیر المومنین
 علیه السلام و در سال پنجم پادشاه از حضرت بقول بعضی حضرت امام
 شد که نامه بملوک اطراف و سلاطین جهان نوشتند و ایشان را با سلام
 دعوت فرمایند اولاً آمدن هر قلعه و قصبه و دوم نوشتند و او را مسلمان شدن
 و اسلام خود را بختی بدادند پس پادشاه او را از هر دو ادو کشت و بکسر
 نامه پادشاه شام نوشتند و عذر دادند و اسبی را چوبی چند
 بخدمت حضرت فرستاد و توفیق اسلام یافت و نامه دیگر با صحر
 پادشاه حبشه فرستاد که ملک حبشه بخاش بود و او را مسلمان شد
 و لعل را با چوبی چند از تحفه و هدایا فرستاد و عذر خواست
 اسلام و فاته کرد و جبریل خیر فرستاد از حضرت رسالت
 در مدینه مشرفه بودند و بر او نماز گذارند و با عجز از حضرت
 حبشه مرتفع بخو که جنازه آن پادشاه را دهند و از این است که
 سنان نماز نماحت را در کوچه و بازارها میکنند و در پشت پر
 جایز میدهند و امام که در میان مسجد و عقب دیوار خایه
 خود و هر جا که امام باشد بطل نمازند هر چند که مسافرت بعد
 و نامه دیگر بخبر این پادشاه بجم نوشتند باین مضمون و بعد
 الله این خلافت دادند و وفاته کرد **بسم الله الرحمن الرحیم** من محمد

لایق

و معین و محرم و یار و صاحب علم و سر طاهر و انصاری و امیر المومنین
 علیه السلام و در سال پنجم پادشاه از حضرت بقول بعضی حضرت امام
 شد که نامه بملوک اطراف و سلاطین جهان نوشتند و ایشان را با سلام
 دعوت فرمایند اولاً آمدن هر قلعه و قصبه و دوم نوشتند و او را مسلمان شدن
 و اسلام خود را بختی بدادند پس پادشاه او را از هر دو ادو کشت و بکسر
 نامه پادشاه شام نوشتند و عذر دادند و اسبی را چوبی چند
 بخدمت حضرت فرستاد و توفیق اسلام یافت و نامه دیگر با صحر
 پادشاه حبشه فرستاد که ملک حبشه بخاش بود و او را مسلمان شد
 و لعل را با چوبی چند از تحفه و هدایا فرستاد و عذر خواست
 اسلام و فاته کرد و جبریل خیر فرستاد از حضرت رسالت
 در مدینه مشرفه بودند و بر او نماز گذارند و با عجز از حضرت
 حبشه مرتفع بخو که جنازه آن پادشاه را دهند و از این است که
 سنان نماز نماحت را در کوچه و بازارها میکنند و در پشت پر
 جایز میدهند و امام که در میان مسجد و عقب دیوار خایه
 خود و هر جا که امام باشد بطل نمازند هر چند که مسافرت بعد
 و نامه دیگر بخبر این پادشاه بجم نوشتند باین مضمون و بعد
 الله این خلافت دادند و وفاته کرد **بسم الله الرحمن الرحیم** من محمد

ابو عبد الله الى بريد مرزبان احمد الله الذي لا اله الا هو
 الحق القسوم الذي ارسلني بالحق بشيرا ونذيرا الى قوم
 عليهم التقه وسلبت عقولهم من بعدك الله فلا يصل اليه
 ومن يضل فلا هادي له فان الله بصير العباد اما بعد
 فان اسلم سلم واندرجرب من الله ورسوله ولم يعجزها
 وان بدحت سلطان نشد ونامد انحضرت را در پيد و در
 اب تداخت وگويند كه اين رودي است در حوالى بلد ه
 كرمنا شاه كى گذرد كه معرفت برود قرا مو در كنار
 اين آب جاني كه كوه بپستون واقع شده و با كوهى كه معرفت
 بطاق بستان در دامن اين كوه شهر ارم حصار بوده و بعضى
 گويند شهر سركان بوده كه مقرر سلطنت ان بپعاوت بود
 و حرفش اين بود كه جزا حضرت نام خود را مقدم بر نام من
 و جواب نامه شتى خالد در كلبه كرده فرستاد و چون قاصد
 برگشت و خالد را آورد حضرت فرمودند كه نيمنا خوبى كه
 ولايت او بدست ماى ايد و اخير چنين شد كه بعد از انحضرت
 ولايت عجم و شام و روم و هند و ايران و توران بدست لشكر
 اسلام مفتوح شد و نامه ديكر پياد شاه مبن فرستاد و نداوين

مسلمان شد و ولايت مبن را بپلا زمان انحضرت و اكذاشت
 و نامه ديكر بحرين و قطيف و مكنا و جبل عامل فرستاد و نداوين
 نيز مسلمان شدند و ولايت بحرين و قطيف را با انحضرت و اكذاشت
 كه مرزا ابراهيم بدهند كتابا ان انحضرت جناب مقدس امير المؤمنين
 بود و هم كتاب وى بودند ضابطه و خان قران مجيد با انجناب
 و علت اين بود كه حضرت رسالت خط و سواد نداشتند و ما مورد
 نوشتن و خواندن نبودند و در قرا و ثقات عثمان ملعون كتابا
 بود و ابى بن كعب عبدالله بن ابى سرح و ابرار و امعز و ابي سنا
 و اوزاع و العن كرم و طرطو نمود و با كذا ان ملعون اخراضا با ت قران
 نمود و كه و زناد ميكرد مثل غفور و رحيم را غفور و رحيم مى نوشتند و با ت
 قران را تبديل ميكرد و با با ان انحضرت سيد زمان عالميان قاصد
 زهرام در حباله زوجيت امير المؤمنين عليه صلوات الله المات
 المبين بود و در قيد و رخانه عثمان ملعون بود و زينب در رخانه ابي
 العاص ابن ربيع بود و عثمان بن عفان و قيه را شهيد كرد و ابى
 العاص خوت شد و زينب را عثمان ملعون خواستگاري و خي
 را از حيت است كه عثمان را زدي التورين ميكويند و سجنات
 رقيدهان بود كه رسول خدا مغيره بن ابى العاص را كه قم عثمان بود

طریقه فرمود و خون او را هدر کرد و او را لعنت فرمود و فرمود که
 مرکز منیر را نکاه دارد و با آنکه اب و توشه و شترید هدر داد
 تعالی او را لعنت کند و عثمان ملعون او را در خانه نکاه داشت
 و چند مرتبه التماس او را کرد حضرت قبول فرمود و ملعون
 ایمان او را اب و توشه و شتر داد و از منیر بیرون کرد و راه
 راه که رفت شتر او مرد و در مرد پناه راه افتاد و نعلین او پاره
 شد و پایهای او جرح شد و از فشار غایب شد حکم الهی در زیر
 درخت خاوی افتاد جبرئیل علیه السلام انحضرت را خبر داد
 پس انحضرت امیر المؤمنین را با عمار و اسیر فرستاد و منیر را
 را کشتند عثمان ملعون چون اعتقاد بوحی نداشت بهانه کرد
 و رقیه را بسپارد و گفت تو پدر خود را خبر بگویدی که فرمود
 را کشتند و با کینه رقیه را کارد رقیه بر پدر خود کوار خود پیغام کرد
 که عثمان مرا کشت انحضرت امیر المؤمنین را فرستاد که برو
 و غرعت را بیا و حضرت امیر شمشیر خود را برهنه کرد و
 آمدند و رقیه را بخانه حضرت رسانت آورد و رسول خدا
 مرتبه و بر او ایستاد و عثمان را لعنت کرد و فرمود که عثمان ترا
 کشت خدا او را بکشد و لعنت کند و بعد از سه روز رقیه را

در دجوا و رحمت الهی رفت و زینب و رقیه هر دو در مدینه
 مشرقه وفات یافتند و حضرت فاطمه زهرا بعد از وفات
 انحضرت از عظم حم و ملعون وفات فرمود و قاسم در مکه معظمه
 پیش از بعثت وفات یافت و از اینجمله حضرت مکنی با ابوالفضل
 بود و ابوالاعین در مدینه مشرقه وفات یافت سلام الله علیه
 و علیهم اجمعین انحضرت جناب ابوطالب علیه السلام بنفشه السلام
 که مشرقه اسلام خود را پنهان میداشت و چون ابوطالب متوفی
 از غم چون بود در این امت او نیز ایمان خود را از غم و قبطان
 و کفار فریضه برادران برای صلیقی چند پنهان میداشت و چون
 در غم همیشه رفته بود مهارت نمایی داشت بلغت حبش مکرر
 طلبه لا اله الا الله را با این بخو که کمی بفرموده نداشتن
 احکامات الاله یعنی اشهد ان لا اله الا الله و اکثر کفار
 کلام را نمی فهمیدند و قاعه را زبانی خود نقل میکرد که نقش
 تکهین مهر ابوطالب این بود رَضِیْتُ بِالْقُرْآنِ وَ بِالْإِسْلَامِ وَ بِالْأَنْبِیَاءِ وَ بِالْأَوَّلِیَّاتِ
 عَلَیْکَ وَ لَیْسَ وَ کَوَسَّالَهُ این امت در اسلام که چند میفرمودند و وصف
 ان یا عفت طول کلام بود و از ماضی چه مدعیان حریف میشدند
 نیز از لغتیم دیگر از امام انحضرت منسوب به الله است او نیز زینب

اسلام در مکه معظمه مشرف شد و در جنگ احد حضرت جیحون
شجید شد و قاتل ابوعبدان و سلمان شد و اهل بیت کربلا
و اول شیحی که در اسلام بهم رسید از خاندان فیر بود که حضرت
فاطمه صلوات الله علیها سیصد و نسیاحت و نسیخته بود و بعد
او در میان کوفه بود و قبر آنحضرت در احداثت واحد کوفی است
در حوالی مدینه مشرفه و قبر ابی طالب در مکه معظمه است و بعد
استال که ابو طالب فوت شد امام المؤمنین سید مجتبی کرم الله
علیهما نیز فوت شد و انسال و امام الحزین امام فاضل و حضرت
رسالت بعد از فوت ابی طالب از مکه معظمه مدینه مشرفه و بعد
فرمودند و تاریخ هجری در اسلام از آن روز بهم رسید و دیگر از
اهام آنحضرت عباس رضی الله عنه بود و او از خلفای بد رات
و قبر شریف او در بقیع است و بعد خلفای عباسی است و دیگر از
اهام آنحضرت عبدالعزیز مکنی با بوی امان سواد و باز از
اشرام بیل نام بن حوث که خداوند المان او را امک الحطی
قرآن مجید یاد کرده و سوره بقره در کفر از او و ملعون نزول یافت
چنانچه اتمام نبوت آنحضرت را در یافتند و بعد آنحضرت صبیعت
عبدالمطلب بود و مادر زین العروم خاکه بود **خلاصه آنحضرت**

سلمان فارسی رضی الله عنه است و اسم او روزیات و از مردم
شیخزاد است و بعضی گویند از ولایت حنی اصفهان است و چون
اسلام اختیار نمود آنحضرت گویند او را عبدالله کفایت نمود و نام
او سلمان گذاشت و اینکه قلندران میگویند که محبوب بود و آن
شمال داشت دروغ میگویند بلکه زن و فرزند داشت و پیری
عبدالله نام حضرت رسالت او را از اساحت و از کل مؤمنان
مقرن تر و از بزرگ شیعیان است و بعد از امیر المؤمنین و اولاد
صلوات الله علیهم در میان صحابه یکی از سلمان فاضل تر بود
سنان بن ایمان نیز بفضیلت وی اتفاق دارند و حضرت
رسالت پناهی الله علیه و اهل بیت الطاهرین در شان او فرمود
که سلمان ما اهل البیت و نیز حدیث سلمان مرفوعه و
از سخنان سلمان است که در روز سقیفه بعد از بنی امیه
گفت قال انظر فی القری و بین فی کتاب الدین لما اجتمع الصحابه
على سلمان الفارسی يوم السقیفه فقالوا یا ابا عبدالله انک
سنتک و دینک و علمک و صحبتک من رسول الله فقل فی
هذا الامر فلا یجحدنک فقال بالفارسیه کوم اگر شوید تم
غدوا علیهم فقالوا ما صنعت یا ابا عبدالله فقال بالفارسیه

گفتند اگر بجا و بریدیم آن شاه بقول ما کنت احسان الا ان حضرت
عن ما شتم ثم سخطا عن ابي الحسن اليس اقل من سخطي لعلكم واعلم
القوم بالاحكام والتشريع ما فهم من حروف الفضل بجمعها ليس
في القوم ما يبين الحسن وديكر ان فلان ان حضرت شقراين بود
وسالم وديار و مدغم و موجب و زبد نيز از جمله عظامي و مستان
شد و ابو صالح و كيشه و هذا اهل مكة باعيا و فتح بلاد شريفه
و ساير مواضع كه مفتوح العزم بود ندمان زندگان انحضرت
بودند **حضراير** و خوارق عاده انحضرت ان بود كه مركز تحت
نشاند و آب دهان و بلغم و كثافت نداشتند و خيانه و كان
كش نمي كردند و آنچه از انحضرت دفع پيشدا ز شك خوشبوتر
بود و تقاضاي انحضرت را از دوست و دشمن كچه مي كردند و بدو معني
از ابي الجعيد و چنانچه از پيش رو چيزي را ميديدند از غضب پيش
ميديدند خواه در روز و خواه در شب خواه در روز شاي و خواه
در تاريكي و بمرحله كه توبه مي فرمودند بگناه روزاه و عجز
ايشان در دهاني افتاد و ديكر انحضرت ساير نداشتند و هميشه
ايرج بر بالاي سر مبارك انحضرت ايشاه بود و هر وقت حركت
مي فرمودند ابريز حركت مي كرد و چون بر زمين صلب و سنگ راه

ميرفتند

ميرفتند نقش قدم مبارك بر او مي گرفت و در زمين نرم و سست
كه راه ميرفتند از پا ي مبارك معلوم نميشد و ديكر همچنان
ادم در حربه انحضرت مقاومت نمي توانست كرد و در قوه
كچه ايشان بر ابري و مقاومت نداشت و چون بخواب ميرفتند
دل مبارك انحضرت بيدار بود و هر كس سخن مي گفت و در خواب
انحضرت مي شنيد و هر كز خنده تهفهه نمي نمود بلكه قهقهه مي نمود
و در بازاهاي چيزي نمي خوردند و سر و پا برهنه راه نمي رفتند و
سوف و غلظت و در شقي نمي كردند و كج خلق و عيوب نمي نمودند
و هميشه مواضع و فزوني را پيشه خود داشتند و اغنيا
و فقر را در نزد انحضرت يكسان بود و هر چه پديدست انحضرت
مي آمد نصيبي بفقرا و سزاگين ميدادند و اندكي ان را براي سدا
و مؤثرت عيال بر ميداشتند و حرام است بر اوست كه انحضرت را
باسم مبارك يا بكنيت تنها يا بكنند بلكه خطاب با رسول الله و
يا خواجه مي كردند و انحضرت مركز جذاي بلند نمي زدند و با كسي
صدا بلند نمي كردند و از براي دينا و مال دينا و جاه او مغموم نمي
و طلب دينا نمي كردند بلكه هميشه در غم و اندوه امتنان طاهري
محزون خوار بودند و اكثر روزها روزه بودند و بسيار بود كه

دو روز و سه روز خود را گرفته میداشتند و همیشه قائم
 الیل و در بلاها و شدت و سختیها و آزاران دشمنان و
 منافقان و جنایات صبر می نمودند و عذاب است و قوم خود
 را از خدا تعالی بخوانستند و دیگر قیام لیل و نماز و تراویح
 روز عید بر او واجب بود و حرام بود بر آنحضرت و بی هاشم
 صدقه یعنی زکوة واجب و خمس بر آنحضرت و بی هاشم حلال
 بود و حلال بود بر آنحضرت روزه وصال و نذرین بعد از قیام
 بر آنحضرت حلال بود بخلاف است و زنان آنحضرت بمنزله زنان
 مؤمنانند و حرام بود بر امت که زنان آنحضرت را بعد از وضو
 نکاح خود در آورند و حجاب زنان از مردان در زمان آنحضرت
 واجب شد و ظاهر در اجماع سابقه نبوده و جایز بود بر زنان بی
 شوهر که خود را بر آنحضرت هدیه نمایند بدو و منعم مثل ذلالت
 چشم و حلال بود بر آنحضرت که زنان خود را بچهار سازد میان آنکه
 در خدمت آنحضرت باشند و از آن بدهند و با آنحضرت جدا
 شوند و بی کار خود روند و حرام بود بر آنحضرت عقد کتبه آن و
 استبدال بنا بر آنحضرت روا بود و غنا هم دارا الحوب و وجوه
 جزیه از اهل ذمه و خمس اموال بی اذن بر آنحضرت حلال بود

انبیای

انبیای سابق و دیگر آنحضرت بضایف می فرستاد و می پند
 دور بود و بیاد است و بیاد آن می فرستاد بلکه هرگاه مؤمنان می
 بقبرهای آنها داخل میشدند و صاحبان تغیر پیدا می یافتند و می
 و بر روزگوشی پالان سوار میشدند و بروی خاک باغقران
 خرد چیزی می خوردند و بدیدن درویشان می فرستادند خصوصاً
 که در صقه بودند و با حجاب صقه مشهورند و بروی خوش و
 عطر استعمال می نمودند و در نهایت و شال پوشی نمیکردند
 دشنام و حرف اخوه می کردند و عداوت و متهم بر امت
 و آنرا نمیکردند و آنحضرت در سلام کردن سبقت می گرفتند
 بخوبی که بر اطفال و زنان سلام میکردند و در انعام جاهلیت
 میان عرب سلام نبود بلکه صباح الخیر متعارف بود و بر هر
 که تشریف میبردند بعد از هفتاد که کسی از آن راه می رفت می دانست
 که حضرت از آن راه رفته اند و هر تخمه و نوا و آه که بر آنحضرت
 می آوردند بجا میبردند و می دادند و هر امری عظیمی که واقع میشد
 از برای شرف و تخریب یا ایشان مشورت میکردند و آنحضرت
 هرگز مرتجع نمیشد و با بروی پانینداختند و بر شتران و
 بچهری خوردن بر شتران می نشستند و کافران از برای

دوست میداشتند و گاه از برای خدا دشمن و خدا دشمن
 را بسیار مشاجرات میکردند و اکثر ایشان بقیع و سایر
 مقابر میفرستادند و از برای مؤمنین و مؤمنات میخواستند
 و موضع مخصوص مشاجرات آنحضرت در جبل قارون که قریب
 بمکه است و اشرف جبال دنیا است میفرستادند مشاجرات و غیره
 موضع مخصوصی از برای مشاجرات در کوهها داشتند چنانچه
 حضرت موسی در جبل طور بینا و حضرت عیسی در جبل صفا
 و آنحضرت در ایلام نبوت با امیرالمؤمنین و قتل علی در مؤمنان
 با چندین هزار نفر از کس از سرکشان عرب و عظامی فرستاده و
 مقاتله کردند و بنصرت و یاری حضرت رب العالمین بر همه
 غالب آمدند و پیصد و شصت بت فرستادند که خدا را بخود
 داشتند همه را شکستند و در پناستان را بر طرف کردند اما **امام علی**
قریش لات و منات و هبل و عزری و سواع و وده و بعل و نبوش
 و یعوق و نسر و عابرویل و اساف و نائله و حبت و طلائعوت
 و صم و دین و لات خدای یمن بتیف بود و بعضی گفتند که
 از فرشتی بود و عزری از بنی عطفان بود و مناة از بنی همدان
 خزاعه بود و سواع از بنی کلب و از بنی همدان و نبوت از بنی

منع

منع و یعوق از بنی نضار و نسر از بنی حمیر و عابرویل بصورت یونانی
 و بعضی گویند بصورت طاوس بود و او را اغلب بنی دانستند
 و اساف همان نائله بصورت زن و مردی بودند در صفا و مرده و
 صم را بیکو بنی از عسل و دوقن ساخته بودند و بنی حلیفه دانستند
 و قتی که قحط در میان ایشان بهم رسید او را شکستند و خورد
 و قدری از کفر و زندگانی ایشان نماید **منع** قریش این بود
 که پیصد و شصت بت را عبادت میکردند و بعضی از ایشان
 عبادت کواکب میکردند مثل شعری و سهیل و این بتها را شیعی
 و واسطه میان خالق و مخلوق میدانستند و بعضی از ایشان
 شریک میدانستند بلکه خدا را از احداث خود و در طواف
 حرم زن و مرد در میان طواف میکردند و زنان برهنه بروی و در
 افتاده و روش چهار زبان میجاوردست و پاشو میگردند و
 خوردن حیوانات مرده را حلال میدانستند و اعتقاد ایشان
 این بود که ملائکه دختران خدا اند و قرآن اساطیر اولی است
 از کتابهای پیش که سر زانی و عبرت بوده و رسول خدا عربی گفته
 است و در استخاره عمل یازدهم میکردند و زن پدر و دختر را
 را بکاح حلال میدانستند و ولعی با ایشان میکردند و برادر

که فوت میشد زن او را بدین حیثه نکاح خال برادر و دیگر
 بود اگر چه برادر بودند هر کدام بزرگتر و تصرف میکرد و چند
 کس را در قصاص عوض بکشتند و اگر پدری بخون می
 کرد پس از او در عوض مقول میگشتند و اگر آن پدر میزد و می
 کتوبند تا بزرگ شود و دختر را هر جمیع بین الاختین و سایر
 و بنا و قمار و احلال میدادند و اعتقاد بمقاد و خشر و قیات
 و بعضی از اینها داشتند و جمیع بین الاختین مع الامهات را
 جایز میدانستند و زن را هم بظواهر و عزم میدادند و نکاح شغل
 را هم جایز میدانستند و طلاق ایشان و طرد کردن بود لغضرت
 بیاری خدا بخیال چنین دین را از طرف کرد **در شأن انحضرت**
 که در ایام نبوت اصحاب بر عناد و تکذیب و قتل داشتند و غیره
 شبیه و محزون در عرب و ابوالحکم و ابوجعل و ولید بن مغیره و غیره
 این ایام العاص و عاص بن ابی العاص و عاص بن ابی العاص و ابی
 سحی و ولید بن عتب بن ربیع خال معاویه و هند بنت عتب و
 ابوسفیان و ابی حطب عم انحضرت و حماد الحطاب و حباب و عاص
 این سعاد بن ابی العاص و طایفه ازین عده این مؤلف اینها است از
 رؤس اهل ضلالت بودند و از شیاطین قریش مؤلف این خولید

وزمعه ابن اسود و حرث ابن زعمه و نصر ابن حارث این کلامه این
 عبد الدار و ابن ملعون آن بود که مکروه و نکات بهم میفرستاد و
 حکایات ملوک کیان و پهلوانان کبریا مینوشت و برای آنها
 میفرستاد و میگفت همه قصه و حکایات بازان و ایام گذشته
 را نقل میکند و من حدیث رستم و اسفند باور میدادم و مردم را
 مشغول مینماخت و از این قسم جماعت بسیارند و از جمله معتاد
 اصحاب عقبه اند که در قصد کشتن انحضرت بودند و در کشتن
 حبه الزدایع و زل هر یکی دبه ها را پرازی و کشت کردند و انداختند
 که شتر حضرت رسالت دم کند و این ملائین نه نفر ایشان از
 قریش بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه ابن عبیده الله و عبد
 الرحمن ابن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابی عبد الله ابن سراج و
 معاویه ابن ابی سفیان و عمرو بن عاص و غیره و شش نفر بودند
 ابوموسی اشعری و غیره ازین شعبه و ازین محدثان و ابی هریر
 و ابی طلحه انصاری لعنه الله علیهم من الاولین و دیگران جمله معتاد
 که در خرابی دین انحضرت میگوشتند و در ایام انحضرت و بعد
 دعوی نبوت کردند و از جمله کذابانست که عرب و از احسان الهما که
 گفتند و یمنانه ناحیه ایست میان حجاز و یمن و بحرین و کاهات

است از بسیاری خصوصیات و غلات و مسله در زمان حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مدعی نبوت بود و خلق بسیاری با او
کردیدند و از آن مجرم طلبیدند شیشه سرنیکی آورد و تخم مرغی که
دو سر که پیشانی بود در آن شیشه کرد و همی ازین چینه بوی
ایمان آوردند و آن ملعون کفایتی حضرت نوشت بدین مضمون
از مسله رسول خدا محمد رسول خدا سلام علیک اما بعد من
امرد بنی تو شرکم و پیغمبری من دنیا است و قریش را پند از تو
قریش بی حساب میکنند و جانها را طاری میکنند و خلق را میکشد
با وجود دوری بگویشان که بحال خود باشند پس حضرت در
جواب نوشتند که مالت از خدا است بجز که از خدا خواهد بود
و گویند مسله کوتری دید که بر سر را بریده اند گفت چرا عذاب مخلوق
کرده اید اگر خدا بخواست از پند غریب پند خواستی در او پند
نمیزید ترا بر شما حرام کرده ام بعضی گفتند از خدا بخواستی و خود
که تا بر او داد آورد گفت اگر خواهم بیعالم گفت اگر بر او آورد و پند
کند بمن ایمانی آوردید گفت بدلی گفت همراه من باین خوانه درید
تا من بر کوتر را ببرم از او و پند از او چون با کوتر بخوارت رفت
پری چند همراه داشت بجای پرهانی وی نشاند و پند از او

گویند

گویند از سر او و پند از او نمود و همی بوی ایمان آوردند گویند
شبی بادی آمد و پند بود گفت امشب فرشته نزو من می آید
و بر سر فرشته جلال است نه از کسی بیرون نباید که برق و
صاعقه او را میکشد پس و در آن ارکا غذا که با او و بال نم بود
جلال این است و سر او با او را بجا آورد و صدای جلال
را گرفت مردم انصورت را از او در سپیدند و صدای جلال
را شنیدند از ترس صاعقه پندهای خود کردند گویند چون
سوره و القاربات را شنید گفت بمن نیز مثل این نازل شده
و از اوقات زدها فالحا صدات حصدا فالحا احنا فالحا
خبر فالحا کلاک اکلا چون سوره فیل را شنید گفت بمن نیز
سوره نازل شده القیل ما القیل و ما ادركنا ما القیل له و ما
و بیل و خرطوم طویل و چون سوره کوثر را شنید که نازل شده
گفت بمن نیز مثل این نازل شد انا اعطيناك الجاه فصل الزيات
و ظاهر ان شاتك هو انك افر الدین و لهد زمان خلافت
کوساله سامری این امت ابو بکر ملعون مسله را بجا و به نزد
معاویه فرستاد دیگر از مدعی نبوت محتاج نلم رفت بود و اسو
کذاب مدعی آن بود که از اسنان بمن نازل شده با صندع

یا ضعیف بقی بقی بکم یقین لا الشارحین ولا الماء تکلیف
اعلاک فی الماء، واستغلت فی الطین چون بنی اسد یمامه را غار
کردند گفت خدا بشارتی این سوره را بر شما داد و از عذاب بنی
در گذشته و الذنوب الا عظم واجرم الا ندم فاعفک اسد و در
عوض و الذنوب کنت و المزیجات زدها و الذنوب کما و
الشاذات ثردا و امانه و وسما و لعل فضلهم اهل الحضرة علی
کل قوم ما فضلکم اهل الدین و اصفکم فاصفکم و العسر
فاردوه و الناعی فنادوه و سوره قد اطلع را کنت تدر اشرار است
که بر من نازل شده قد اطلع من هم فی صلوته و اخرج الی الجب من کثر
من تکرم و اطمح السکین فی محله و اجنب الخیر فی ضلله فجور
فی نفوره و شانه و در عوض و التمساء ذات البروج کنت و
التمساء ذات البروج و الارض ذات المروج و الخلیل ذات الفرج
و التمساء ذات الفرج عن علیها نوح بین القوی و الفلج و
مجازات حضرت پسندار است از اجله قرابت که در میان است
در بکر حضرت شای و بیسواد بودند و در نزد کسی چیزی خوانده بودند
اما خطوط و کتب انبای سابق زابده و اختلاف همه در خاطر ایشان
داشتند و دیگر از مجزات بر گردانیدند افناست و شو کرد و ما

است و سخن کردن بر خاله بر پادشاه و بیکتا نمودن آیات نوح از
ملوفان و آیات ابراهیم از آتش و زنده کردن لوط و آیات موسی از
دری بیضا و عصا و از دهان آیات عیسی از مرده زنده کردن و دیگران
سیان دو انگشت مبارک از جاری شدن و سخن گفتن سکر پره
است و در دست حضرت و خم شدن در خنان بسوی حضرت
بهر طرف که حرکت می نمود و گفتن احوالات پسته و آنچه بر اهل بیت
او نازل میشد و شیعیان ایشان و ارتداد صحابه و خروج بنی امیه
لعنهم الله و خلاف بنی عباس و خروج خوارج و خروج و جنات
کردن معاویه و فاکتین در بصره و لشکر کشی های شمر عذره و آنچه
اذیت و ازار بمؤمنان میرسد و بعد و ایشان میرسد تا روز قیامت
صلوات و مفسرین قرآن مجید عبدالله بن عباس بود و ابو سعید خدری
و خدیجه بن الیمان و سهل بن سعدی و عبدالله بن مسعود و ابی
ابن کعب و ابن زبیر و جابر بن عبد الله و ابو ذر غفاری و زید بن ارقم
و براء بن مالک و جابر بن عمر و سعد بن شعی و جاهد و عطار
سعد بن المسیب و ابو ایوب انصاری و ابو هریره و انس بن مالک
و سعد بن ابی وقاص و عمر بن العاص و عثمان بن عفان و خدیجه بن ثابت
و ام المومنین ام سلمه و خلیفه الله عنها و عایشه ملعونه و جعفر بن

بودند بر این گفتا نمود و جمعی از اهل ایمان و مؤمنان و جمعی
 مخالف که بیان شد **اسامی** تنبلی حضرت سلام الله علیه و الدرد
 بیت اول از اهل اهل و اشراف مدینه مشرفه داده نفر حضرت
 بهجت کردند سعد بن عباد بود که حضرت او را در بیت اول بهجت
 اهل مدینه فرستاد و دیگر سعد بن زوارة بود و سعد بن الزریع بود
 خشم و تند بن عمر و عبد الله بن رواحه و ابی سعید و واثق
 انچه این نام بود رحمة الله علیه گفتند است که در محله قبا بود و اشراف و
 خورده بود و شکم آن روان شده خود را عیس که و باب زاله قبا
 نمود و ایداد الله حب التوابین و حب المتطهرین در شان او نازل شد
 و در مدینه وفات یافت و چون آنحضرت در مکه تشریف داشتند
 وصیت کرد که روی او را بکمر عظمه کند بجانب آنحضرت و این
 در اقیق جاری شد که اول کسی که بشک مال وصیت کرد او بود
 خداوند عالم در اقیق نیز جاری کرد ایند و از روز محمد گفت در قمر
 واجب شد و روی بت و اکبر کردن و دیگر از تنبلی ابوالهشیم **النجاشی**
 است و اسید بن حصین و ذافع بن مالک و سعد بن زوارة که میگفته
 ایشان بود و اول انصار بود که با رسول خدا بهجت کرد در شب
 و پیش از آنکه بدر و در شوال سنه احد کمن الهجرة وفات یافت

و سعد بن عباد با یک بر بیت نکرد و با اعوان و انصار خود در
 خلافت عمر خطاب کذاب علیه العذاب و العذاب فرار نموده بشک
 رفت و معتبر این شعبه بفرموده عمر است ملعون او بچاره زاکت
 و قیمت خون او را بچین بستند و از زبان بنی شعبه شنیدند و سعد بن
 معاذ در مدینه عظمه وفات یافت و او بود که حضرت رسالت
 پای برهنه و بر سر از عقب جنازه او رفتند و ابوالهشیم آن بود که
 در روز سقیفه بنی ساعده با یازده نفر دیگر از بزرگان خطابه مشفق
 شدند که ابو بکر را از منبر بر آورند که بکشند و نیز در مدینه
 فوت شد چون فوت یافت دوستان از ضرر و نبود بیان آنها
 را نمود **اول** کسی که از زنان دنیا بوی ایمان آوردند بجهت کرمی
 بود علیه اسلام الله و از مردان جهان کسی که اول آنحضرت
 کرد و ایمان آورد شاه و کاتب پناه علی و آقا محمد صلوات الله
 و سلام الله و رحمة الله علیه بود و از عرش رفیع آنحضرت در اقیق
 ده سال گذشته بود و در خانه نیز که اند و بعد از آن حضرت
 طالب پدرش ایمان آورد و بعد از آن جعفر طیار و حمی الله عنه و
 جبریل در خانه خدیجه بر آنحضرت نازل شد و او را جمعی و خفیه
 با آنحضرت ایمان آوردند و بعد از آن علایه اطهار اسلام نمودند

انا و امر و احوال و حلال و حرام بود بدین وحی و آمدن جبرئیل
 میکائیل بر دمان تمبر سلیمان و از لطف نفس خود چیزی نمیگفتند
 فایده جبرئیل و میکائیل بر مرد و اسم محمد و سیریل در لغت
 سرائی بمعنی عبادت و میکائیل عیلت بمعنی عبادت و اسیر
 بمعنی الله پس معنی جبرئیل عباد الله است و معنی میکائیل عباد الله
 و هم چنین در اسم مبارک جبرئیل شریف گفتند جبرئیل جبرئیل
 جبرئیل جبرئیل جبرئیل و میکائیل و میکائیل و میکائیل خوانده اند
 در لغت فضاوی جبرئیل را کبرئیل میگویند و در لغت محوس سرش
 میگویند و میکائیل را بشیر و عزرائیل را آسمان **وفات** آنحضرت
 در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم هجرت
 بود و عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بود و قبل از نبوت
 بجات شام رفته بودند و بضاعت و پیشه و حرفی مشغول نبودند
 و موضع مرقد مطهرش در مدینه مشرفه علی شاکنها الف الف الف
 الشنا و القبه واقع شد و مدینه بلاد بیت معروف و نام او بنی
 برین شریف بوده و بجای محقری بود و بان آبادی آن اسعد بن
 جبری شد که از تبعه پیشت دارا حیداد دولتشاد جبرئیل که از
 اعاظم ملوک بن است و گویند تبع الاکبر اسعد است خامه شبا

برشم

بر ششم از برای کعبه از غزوات اوست و سابق بر این از لغت
 بوده و سجد هشره خود را بعد از آن حدیث آن حضرت رسان
 ماند و هفتصد سال قبل از نبوت و ظهور آنحضرت اسعد بن
 آورد و او را دشا شجاع طاهر و نبی بود و بر طریقه حضرت موسی
 بود و حضرت رسالت پناه آورد استوره و بر وایت دیگر آنکه اسعد
 در خواب دید آنحضرت را و بوی ایمان آورد و بر طریقه دیگر دانایان و
 برنگان باو گفتند که این زمین هجرت گاه حضرت رسالت خواهد
 بدین تقریب ایمان با آنحضرت آورد و نیمه مدینه بقیام نمود و بنای
 او را و از کنگار و بر وایت دیگر اسعد بخوابی کعبه اند و چشمهایش
 بهریت اسد و بعد از آن توبه کرد و خدا یقانی او را شناساد و کعبه
 را جامع پرورشانید و بعد از آمدن و کاغذی نوشت و در آنجا اقرار
 بنبوت آنحضرت و ایمان آورد و بهر زلف را طلبید و آنکا غذا
 بوی داد و وصیت نمود که ست بدست این کاغذ را بحضرت
 رسالت رسانند تا آنرا آنکا غذا بحضرت رسانند و حضرت
 او را دعای خیر فرمودند و پیرا را در کشتند و در این احوال که گفتیم
 اندک تأملی دارد بضعف سند و راوی بعد از وفات آنحضرت
 و چون آنحضرت بیکروایت از هر زن بود که در بغل زبانه

کرده بود و حضرت تناول فرموده بودند روضه رضوان و
 جنان اربقال فرمودند قوم وی تمام مرتد شدند و چنانچه
 هزار صحابه آنحضرت ازین بر گردیدند الا ذیل و چون مرتد
 بعد از هر پیچی اکثرشان ازین بر میگشتند و گاه میشدند این
 امت نیز متابعت تمام سابقه نموده جمع القهری بکفر اصلی
 گشتند و کوساله برستی اختیار نمودند چنانکه شصدهزار
 کس از پی ایشان رفته که با آنان سپن باشند در بره قاران کوساله
 چنانکه سامری باشد برستیدند و بطریق یهود کوبند هفت تن
 که هر تری صد هزار کس باشند و بعضی گویند که سامری از
 اهل کرمان بودند از پی ایشان که در دوازده هزار کس از سبط لوی
 که کوساله برستیدند و عزرا بن ملعون قوم حضرت موسی را
 بمقتضای دولت فرستاد که باقی و باقی هالت و قوم عیسی بمقتضای
 و کوه کوه یکی از ایشان باقی و باقی هالت شدند و هر مدتی از
 این مذاهب چند شاعر شدند و علت غرایب این لوبان این بود که
 عمر خطاب علیه العذاب و العذاب فرزند صالح حبشه را نیز مصدق
 خلافت و غصب خلافت امیر المؤمنین را نمود و عرب باغولی و
 کوساله این امت که ابو بکر و ذی قریب بودند و فرقه تابعه

این لقب ملا یقه جلیله ای و عیشیه اند که اکثر الله امثالهم و ایشان را
 شیعه و امامی میگویند و عادی دین ایشان را از افضی نامیده اند
 و شیعه یازده فرقه شدند و هر فرقه کسائی و زیدیه و جعفریه
 و ادوی و احبیلی و دجستانی و بطریق و واقفی و افطی و
 سبائی و غلاة و دیگر در اصول و مذهب شدند شاعری و
 معتزله و اشاعری نیز دوازده فرقه اند و اساسی فرق ایشان واه
 و معتزله و جاحظیه و حناطیه و بشریه و معتزله و مرزبانیه و ثمالیه
 و هشامیه و خطاطیه و حناطیه که هشتیم نیز میگویند و از شاعری
 فضایی ایشان که مروج این مذهب شدند جاحظیات و ابو
 الحذیل غلاف و ابوالهیم نظام و واصل بن عطاء و احمد بن حنبل
 بشیر بن المعتمر و معتز بن عباد السلی و ابو موسی عیسی و لقب برضا
 که او را زاهد معتزله میگویند و ثمالیه اشرف و هشام بن عمر
 القزحی و ابوالحسن بن عمر الحنظلی استاد الکعبی و ابو علی حیان
 استاد ابوالحسن اشعری و بر خیزد ابو هاشم عبدالسلام و ابوالحسن
 بصیر و قاضی عبدالجبار و درمائی بخوی و ابو علی فارسی و افطی
 و ماوندی شافعی و مذهب معتزله در بعضی از مسائل اصول و
 فروع با امامیه موافقت دارند و اشاعری و مالمون میدانند و بر

عکس شاعر نیز ایشانرا ملعون دانسته اند و غالب معتزله در
 مذهب حنفی مذهب شده اند و اشاعر شافعی اند و پیشتر تقدیر شده
 و بیشتر عتائیه مشوبه اند و از شطالین بزرگ معتزله صاحب این
 عباد است و در عتق کثافت و قرائت عتقی و سبزه اف و
 اشاعر نیز در اصول دوازده مذهب شدند مشبه و محجمه و
 و صیریه و مشوبه و بعدیر و متاخریه و ناصیه و معتزله و معتز
 و کرامیه و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله
 شلی و بیهضای و علی قوشی و ابن حجر ناصیه و معتزله و معتزله
 و ناصیه و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله
 ناصیه چهار مذهب شدند اول حنفی که منسوبند با بو حنفی
 صفان ابن ثابت کوفی که از غلامان کان کا بلیست و سنیان ان
 ملعون را امام اعظم میدانند و قبل از ملعون در بغداد است و دیگر
 شافعی که منسوبند بجهان او و پیش شافعی که از قریش است و سنیان
 میگویند که چهار سال در شکم مادر ماند تا حضرت صادق از
 دنیا رفت و او متولد شد که در مصر مدفونست ائمه ائمه و مالک
 منسوبند بآل الشافعی از این مالک و حنابل منسوبند بجد الله
 احمد بن حنبل شیبانی و طایفه از اهل سنت در مذهب تابع داوود بن

عجل اصعقات شدند و این مذهب در اقصای بهم نرسایند و از
 مذاهب باطله طایفه ناکثین اند صاحب طایفه و نیز قاطعین
 اصحاب معونه علیه الله و الهما و الهما و الهما و الهما و الهما و الهما
 و ایشان هیفاده فرقه شدند و در ربه و از رقه و ایاضه و عبادات
 و غیره و عتائیه و یونسیه و ناصیه و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله
 و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله
 باقی مذاهب شد معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله
 و سنیان و کمالیه و سانی و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله
 و عتائیه و یونسیه و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله
 و یونسیه و سنیان و اصحاب طایفه از شعبه شش فرقه شدند صاحبیه
 و یونسیه و ناصیه و معتزله و یونسیه و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله
 معتزله گرفته اند و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله
 و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله
 و اصلیه و حلالیه و عتائیه و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله
 شمر اخته و ملائمه و سلیمانیه و وحدت و وجود و یونسیه و یونسیه و یونسیه
 از ملاحده این است اصحاب طایفه و این طایفه العتائیه و این طایفه العتائیه
 غرض مذاهب بسیار است که ذکر آنها باعث طول کلام میشود

هر کس خواهد که با اقوال صاحبان این مقام و در فیض ایشان
 برسد و جمع نماید بکتاب بصیرة العوام سید مرتضی و از پی
 کتاب ملل و نحل و در این عهد اکرم الاشعری الشیخ عثمان که کتاب
 مقالات ایشان مفصله را بنیاد است **تتمه** چون بیان نماید
 منقرض این است را نمود مدتی که از ام ^{مقدمه} سابقه است و در میان است
 و ام سابقه باز است دعوت حضرت رسالت بدان از ایشان که
 اگر خیر و ناسم این است غصب خلافت بیکدیگر ندانند
 منیاست باشد **صالحین** چنانچه که عبادت بخیر میکنند و
 از این صنایع اشیا و بعضی از اینها دارند و بعضی گویند در ایشان
 منیاست بخیر و محسوس است و در پی ندارند و بعضی گفته اند که در اینها
 شبیه بدین ضار است و قبله ایشان به جهت جنون است که آن
 کو نیست که در نصف النهار با نظری ایستند و بعضی گویند
 که در این نوح اند و بعضی گفته اند که از اهل حق اند و در جزیره از
 جزایر مصل **شیخ** که لا اله الا الله میگویند و ایمان رسول خدا
 دارند و بعضی گفته اند که طایفه از اهل کتاب اند و فقه الحاربه
 دارند که جزیره ایشان میتوان گرفت و نزد فقیر طلق کوکب است
 از اهل کتاب و جاه و شعری و سهیل صاحبین اند و الله يعلم **نموده**

شیر

مشهور است که این طایفه و مقلات بشری شده اند و بقدیم و دقا
 عالم فالتد و در کتاب جمیع گفته اند که در این قومها زیورست و در
 الهین اند و بعضی گفته اند که در این قومها خرد از زمان است و در کتاب
 محسوب است از زود است و بعضی گفته اند که زودتر قومها اند که در سلا
 بهم رسیدند و از اصحاب عبد الله ابن سبا اند و این عبد الله خلق را
 مطلب خون عثمان ملعون را بکشت و بقتال شعبان را کمر کرد که
 چندی علی قاتل شد و در صفا حج مفتاح العلوم گویند که زودتر
 طایفه اند از سایر قومها و محسوس است که در این قومها
 معرفت از زود است و الله يعلم **نموده** از اوقات حضرت موسی اند
 و چند مرتبه مشهور و در میان ایشان است قبلی سامری و هجو
 و اسریشلی و بلخی و غزیری و داری و خالوئی و اکثر این ملامین بکفر
 بعضی از اینها علیهم السلام قایلند و عمر این شرح را از اینها میدادند
 و حضرت شعبان را کافر میدادند و گویند اسفند الله حضرت
 لوط را و در خبر خود چه کرد و هود این یعقوب را عروس خود جماع کرد
 و حضرت یوسف را عجل کرد و زلیخا و خزان را بت میبرد
 و او میداشت و هیچ نمیکشت و هرین با اتفاق سامری بنی اسرائیل
 را کوسا در پرست کرد و گویند چون عزرائیل بعضی روح حضرت

موحی انداخت حضرت توره بنوشت و قلم فوکه در دست داشت
 رد و یکشم عزرا بنیلا کو کرده و منور کوراست و یکشم داود و حضرت
 مسیح و مادرش یازمانهم میداند و خدا تعالی را جسم میداند
 و گویند خدا تعالی دنیا را درش روزا فرید و روز هفتم بشناود
 بود یعنی شبه بود و در انمان به پشت خوابید و با بروی پاک^{بش}
 که از کوفت برآمد است که در شنبه کار خرام است و عدد انبیا را
 صد و بیست و چهار هزار و نصدانند و بعضی از انبیا که قائلند
 پیغمبر نمیدانند و بنیوت پیغمبرها قائل نیستند و نسبت پیغمبر و
 را حضرت صاحب الامر پیدا کنند و گفته اند که از انبیا بشنا
 است بدین چند کلمه اختصار نمود **نصاری** منسوبند بنا صریحه و
 ناصریه به بیت در حوالی بیت المقدس و مراد عیسوی اند جمله
 نصاری که گویند گویند وجود جوهریت از اقوم ثلثه یعنی اصل و
 هر چه بیت و عبارت از ظهور ذات باری تعالی است که وجود
 کل اوست و آب و این روح القدس اشاره باوست و اقوم آب را
 وجود است و اقوم ابن علی است و اقوم روح حیات و اقوم آبر را
 قدیم دانند و گویند این کلمات و اقوم سیم روح القدس است و
 معلومات جوهر بود با عرض و نشاند که خدا تعالی عرض بود که در

باید که جوهر باشد و گویند نشاید که مرکب باشد و لازم نبود که جوهر
 بسیط باشد چون ملکش درست نبود الا حی و اخلق بر واجب باشد
 که خدا تعالی حی و اخلق بود و جان طوایف ایشان سه فقره اند
 از ایشان ثالث ثلثه اند یعنی سه خدا قائلند بیک ذات که باری
 تعالی است و در نفس مستقل است و در خارج که بعضی مریم باشد
 و با اتحاد و علول چنین میدانند و اکثر فرنگان و ارماند و ماچار و کتا
 ملیان و مصر دان و لوزان و لسه و اسپانله و هندی و اکلیس
 البیان و الامان و دکنال و بنیاسه با یطریق رفتند و قایم
 دیگر کشور و بلاد و بعضی را بر خدا میدادند و بعضی از ایشان را
 ملکشان میدادند و بعضی گویند روح و خلاصه قتل و شل است
 و بعضی گویند معنی پیغمبر بودن است که خلق بوجود او را بشناسند
 و روح القدس است که دنیا بد و زنده شود اگر پیغمبرند از ایشان
 که بر اعباد است واجبست گویند از هر که عیبی و اسطفاست و تراود
 بشر است بیک ذات و یک شخص است مثل کس شخص است و در
 البقره این مذهب را از انما صفتان و غامت نصاری بزلن و
 کرجستان و طایفه نیکان از عیش و سودان و اورس و بلغار و هشت
 دریخان و مسکنان و اهل قلاست و مسکنان سوا اهل رود غارل

و جواد و شونت و قاطبان معوده جنوب و سکنه کوه بلور و قفا
که قریب بظلمات میباشد و بعضی از اهل ذاعشان و قفا
چرا که از ناز و ناوراد سماع غنائی و بعضی ایشان گویند غنائی
بذات بود تا صوت لاهوت شد و این قول با اصلیت ذرا که در ایشان
لا هوت جوهر شیطنت و فاسوت جسم مرکبیت پس اتحاد صورت
نرسید که بک ذات دو شخص داشته باشد و اگر صورت داشتی
لازم بودی که لاهوت مرکب شدی با ناسوت لیسط و این هر دو
بی اصلیت و بعد ایشان تسطویر گویند میان ایشان تفاوت
نبود الا آنکه کلمه ناسوت بمعنی اهل کمال که اندیشه پس عینی و دجری
است و واقف و بعضی از یعقوبیه مقصد بر این قول نموده اند و
گویند اتحاد آن بود که کلمه در معنی تاثیر کند چنانچه صورت در
تأثیر کند بآنکه نقل کند و این طریق مختار و عیسویان و لا پیروان
و ابروان و از ان الزوم و ساکنان در پای عمان و بر تکالیه و انانیت
که در کنار بحر پیغرس خرابی است و بعضی از انکلیب و فلانی
و در تکسیر اهل کوزه و در یوزمه و سواحل سیلان و بعضی از
اهل حبش و زنگبار و اناغ که در یوزمه است و در معوره و شام
و بک و مهابه از هند سنا کنند و مقامات همه نصاری است

که گویند کلمه درست عینی بود و بدین چیزها مکتوب و این کلمه اتحاد
است مثل از کل خطا شاختن و زنگ کردن و احیای اموات
نمودن و گویند که اینان دایم بواجده که پدر است و مالت همه
چیزها است و برت و اصل و معنی که پدر است و از خدا پدر میداند
و چون ابتدا در کائنات کند گویند بسم الابن و الروح القدس
اله و احد و گویند کتاب انجیل اعمالی نیست بلکه چهار نفر از حواریین
لوقا و متی و مرقس و یوحنا بفرموده عیسی هر یک انجیلی نوشتند
و بعد از آن از لغت عبری بلفظ لاتین برده اند و در این انجیلها معنی
از امر و عینی و فرض و سنت و حلال و حرام نیست بلکه همین احوال
انحضرت از ابتدای تولد و شعری و شعر و عین و کجاست و
خوردن تا وقتی که با سمان رفت و اصل او را عیسی نیست بلکه
بشریست حضرت موعی و احکام تورات و معاشای عمل میکنند
و گویند عیسی بنامد که در بن موعی و طریق پیروان عیسی اسرائیل را ناخ
باشد و بر طرف کند بلکه اندام تمام کند و نو کند و بن موعی را هم
چنین در اقامه خلافت و بعضی گویند اعیان دانند و بعضی
گویند اعراض اند و ملازم ذات و بند و بعضی گویند خواص اند اصفا
و گویند از جوهر حری شریف و بی باشد در صفت ذاتی چون عیسی

از جوهر الهوت بود لازم باشد که شریعت وی باشد و انقضای
 چیزی از الهوت است که آنکه بدو بیست اونی تر است از وی ^{شالی}
 الله من ذلت و اینکه گفتیم مذهب سنازای ترکشان و فرنگی
 تبرجس و سیلان و اوج کند و خنکال و دودان و سکناب و لیس
 انجوق و قشاق و قشاق و سکنه روداق و قشاق و سکنه روداق و قشاق و سکنه روداق
 مغرب و اسکندریه و بیت المریزان و ابله و چکریخان و بعضی از
 سلاطین ایشان است و بعضی گویند بتنگری نام ترک بود که
 واضع این مذهب است و او را بام سلطنت چکریخان بعد از اسلام
 آوردن او را کشت و اعتقاد جمیع فرق نصاری است که خدا اینها
 علیه السلام از برای کفاره پدر خود ابوالبشره که کتیم خورده بود
 و در جهنم بودند عیسی آمد و کلد و در جهنم را سزای کرد و ایشان را
 عجات داد و هنوز در جهنم تر است و اغسال و اجوی و مطهرات و عیسی ^{نات}
 و استخاک کردن و عبادات مغرور و صوم و صلوة و اغسال سستی و در ^{مندی}
 ایشان نیست و نماز را واجب کفائی میدانند و هر کس در کلیسا
 نماز کرد از برای آن ساقط است و عمل یا حکام تورات میکند الاطلا ^ت
 زنان که در مذهب ایشان نیست و پادریان و کشیشان ایشان ^{بهشت}
 را بگزینان میفرستند هر که زید دهد و هر کس ازین و مرغ کنای

میکند

میکند و نزد علما ی خود میرند و اظهار کنند و بعد از آن میکتند و
 جیشند و گویند در عرض کلاه برهنه کن و چند روز سبوق خور و اکثر
 عیال را حلال میدانند مثل شراب و قمار و غیره و همچنین گویند ^{عبد}
 شراب خورد و مرغ خوردن شراب کرد و گفت استغفر الله هر کس از ^{اذا}
 میخورد خون خدا را بخورد و بالو متحد میشود تعالی عن ذلت و کفر
 و ندانند ایشان بسیار است بدین قدر آگفا نموده و هر چه از اصلاح ^{الله}
 و هر چه که بغیر این اظهار درین خود میکنند ما گویند که حنا عالم
 در هایت و گویند و ما یملکنا الا الله و ایمان ستون دارد که ما
 نمی بینیم هر کس بران میخورد و میبرد و حمله گویند و هر چه و شعیب و صالح
 و موسی و عیسی و عیسی و عیسی بودند و لکن هر چه و هر یارین و فلاحی
 و سقراط و بقراط و ارسطاطالیس بخیرند و این قوم نیز عبادت و کاکب
 کنند و گویند دنیا تدبیر است بدلیل آنکه گویند ما نمی بینیم و جوید
 مرغ و آدم می بینیم که ازین بهم میرسد و سبب را نمی بینیم زیرا که
 عقل نادر نماید لهذا حکم بوجودش میکنیم و عقل جنایت و سایر
 اغسال را عیسی نزد ایشان واجب است اما خمر را حلال میدانند و حشر
 و معاد و قیامت نزد ایشان نیست و اعتقاد می ندارند ^{راهم} و ترا
 ایشان بسیارند و بعضی از ایشان بیوت حضرت ابراهیم و خضر علیهم

السلام قائلند و قلیلی از ایشان بر بعضی اینها حج قائلند و بعضی
 منتهی و اینها را گویند مناخ عالم موند است چون نورها را که
 و غادر و صبح و عصر و هر یک قسم باری تمام قائلند و هر مناخ
 دارند و گویند اول اینها اذم بود و آخر شب و بعضی گویند پیش
 نبی بود و اکثر گویند بشت اینها قیامت از برای آنکه اگر اینها پیش
 فرمایند که موافق عقل باشد عقل خود کافیت و اگر خلاف عقل بود
 انهم قیامت نزد عقل بر حسن و نجس ایشان نزد ایشان عقلیت است
 گویند و عرفان بر پیشانی مالدن علامت ایمان است و چون از راهیم
 در آتش ایمانند و عرفان و بر کس را خداوند عالمیان از راهیم و کافر
 شیر و عذرا نیز فرستاده اند حضرت شعرا و از امور و اینها
 کافر و از ایشان کثرت عظیم است و عباد کواکب و عناصر را بر عتق و
 میکنند و مرده خود را میسوزانند که از کثرت پالان شوند و چون آتش
 را نور خدا میدادند و نور خدا او را داخل میکنند و قائل عباد و جسد
 و درو خان نیستند الا قلبی که معناد و درو خان قائلند و گویند درو
 معذب میشوند از برای آنکه بدین حیوانات دیگر داخل میشوند و هر
 نفسی که بد و سرکش است اگر در زیر قطب شمالی ماند یا بر سر آن گرفتار
 شود و اگر در زیر قطب جنوب ماند تمام بکرمای شود و کشتن هیچ

حیوانات از حیوانات را احلال نمیدانند تا حی شش و قاطع اینها
 بدو و مناخ قائلند **تشیخ** حله فلاسی بیشتر ضاری اند و کل
 خرقه برآمد و کوار و رعنا و سوا و بظان و ذاجوت و مناشین و
 طبعیون از سکا اند و بعضی از سنیان و بعضی از جمال اهل صف
 و حکای و موقظان و بعضی از اهل قلیه مسلمانان بتشیخ قائلند
 گویند شیخ چهار نوع است شیخ و شیخ و شیخ و شیخ پس شیخ در اجسام
 بود و شیخ در ایمان و طهور و سماع و انواع موزنات و حیوانات
 و شیخ در انواع ذواب و حشرات الارض و شیخ در انواع اشجار و
 و نباتات و گویند انسان را در اصناف چهارگونگی شیخ کنند بقدر مراتب
 ایشان و همیشه میگردند و در آنجا که جمیع و گویند عالم و در است
 این عالم سلف قیامت و شیخ و شیخ قیامت و معاد و حساب و حال
 و گویند قیامت عبارت از بیرون آمدن روح است از بدن و رفتن
 بدن دیگر و ایشان را در اجسام دیگر زات و هم مشقت بسبب عجزها
 و شیخ هر روح که در اجساد ایشان باشد راحت و لذت بر او رسد
 و هر روح که در اجساد کلاب و خنازیر بود معذب بود و هر که در
 روز اول مرده بود حال زشت و هر که در آن دورگی را کشت و در
 روز گشته میشود و هر که در آن روز ناکرد در آن دورگی را کشت

و مقامات ایشان بسیار است بدین قدر گفته شود عجز کرد
 کز این باشد اگر چه خود را نسبت با حق حضرت ابراهیم علی نبیا و آله
 علیه السلام میداند و گویند که این کتاب که ما را هم صفت است ایشان
 اعتقاد است که عالم را دو صانع هست یزدان و اهرمن یزدان خدا
 میگویند و اهرمن شیطانی است و گویند چون با پستی عالم را اهرمن
 اندیش کرد و گفت من باید اشدی باشد که عدو من باشد شیطانی
 اندیش بدید و اندو بعضی گویند یزدان تنها بود و از او حقیقی پیدا
 اند اهرمن پیدا کرد و اهرمن در برین عالم بود از سوزانی نظر کرد
 یزدان را دید آمد و بر شاه و فرشتگان و وحش بود و شر و فساد را و
 بدید آمد یزدان ملائکه را بسیار دید بالنگر وی باشند و خود بالنگر
 اهرمن که شایان باشد جنگ کرد و جنگ در میان ایشان شد
 کشید چون یزدان توانست دفع اهرمن کند تا یکدیگر صلح کردند و
 را در پیش فرمودند و بعضی گویند پیش ملائکه بنهادند و بنده شدند
 مدت معین در عالم باشد و چون مدت یا عمر رسید اهرمن از
 عالم بیرون رود و چون اهرمن از عالم بیرون رود خبر حق باشد و
 هم بر طرف شود و گویند یزدان و اهرمن هر دو جسم اند و بعضی
 یزدان جسم است و اهرمن نه یزدان مطیع است بخیر و شر اهرمن

مطیع

مطیع نیست و اهرمن موزنات و حشرات و شر را از اهرمن اند
 و دلیل گویند که چون در عالم خبر و شر است لازم است که عالم را دو
 خالق باشد و مانوس نیز یزدان اعتقادند و گویند خبر و نور را یزدان
 آفریده و ظلمت و شر را اهرمن است و بعضی گویند میدانند و ظلمت است
 و بعضی گویند هر دو قادرند مگر آنکه یزدان ابتدا خبر نماید و قوی از
 ایشان گویند جسم را دو خالق است و قوی گویند جسم را هیچ خالق نیست
 الا آنکه در خارج دو خالق است و خالق خبر و خالق شر و خالق جسم
 خیر خبر خلق میکند و خالق شر خلق مینماید و گویند بد و خلاق
 کیومرث است با جمیع و کشتن کرک را از هیچ میداند و کشتن
 حشرات را از ثواب و وجود اینها را عیب میدانند و در
 و این خبر میداند چون عقد نان میکند زن و مرد را عریان میکنند
 و نزد قاضیان خود که عبارت از ملائکان ایشان باشد و قاضی و من
 خود را می بندد و هفت سنت حاضر میکند و اول عروس می آید و
 بروی سنت می ایستد و شانش را و بر او سیاه هفت سنت
 را با میکشاند و پیش می آید و بعد از آن قاضی شانش را می کشد و
 بعد از آن پشت میکند و بروی هفت سنت می رود باز قاضی شانش
 می کشد و اما دم بدین دستور میکند عقد ایشان این است

زنان عایض را از خود دوری کنند و در ایام حیض و عیقلان که
 دست بر گاه و گون بگذارند و در خارج اخور ها ساختارند که
 زنان در ایام حیض و من خود را بسته و در آن اخور ها می نشینند
 تا پاک شوند و بعد از آن بایست غسل میکنند و منای خود را در
 دهنه می گذارند تا بارخت و مرتجع می شود تا بدین چند بیان حال آنها
 نمود **خفایان** دین ایشان شبیه نجوس است و اعتقاد بطوفان
 ندارند و بعضی از هندوان و اهل دیار بادت برین رفتارند و دنیا
 را قدیم میدانند و اکثر ایشان بطریق بر اهله لکن رستم پرستند
 در بخت آنها صورت رستم را کشیده اند و طبیعت قائلند و بنیان هم
 دارند که عبادت میکنند و محبت بشری ندیده اند و سکا در
 ایشان بسیار است و احکام بنوع و ضابطه از خوب دارند و تا
 قائلند **مانو** این قلابه نیز نجوس اند که در زمان شاپور بن ارد
 مانق نقاش بهم رسید و دینی اصلاح کرده میان مذهب کبریا
 و ترسانان شان بود و در این دین خبری حضرت مسیح قائل بود و بی
 گفت و سخی خبر نیست و اعتقاد آن این بود که عالم مرکب از دو
 قدیم یک نور و دیگری ظلمت و هر خبری خوب را از نور میداشت و
 شر بدی را از ظلمت میداد و موز بادت و حشرات را از زمین

ظلمت میداشت برای آنکه حکمت در خلق آنها را میداشت و حکمت
 میکرد که خلق آنها عیاش است و در اینها منفعت نیست و حکیم
 نباید آنها را خلق کند و عیب کرده بود موی پشت زها و روزه
 بغل را که بر امیر وید و گویند که اختلاف الوان و اشکال صورت و
 و بال و رغان از جهت امتزاج اخلاط بدست بدون تقدیر مقدور
 حوادث و چار بیا و بلاها و افئها و وسیله تابکاری خلق کرده اند
 و گویند اگر شکم آدمی بهشت ضایع بود بهتر بود که هر وقت خواهند
 بکشایند و دست در اندرون او کنند و وحی محارم را حلال کنند
 و گویند هر خدی که از دختر خود بزدنجیب تراست از عمر و
 و نکاح افاقد نیست الا آنکه بداند که از کدام خانه بری آید و کی
 تربیت او را میکند و کفر و زندق ایشان بسیار است بدین قلد
 اکثرا شد **طبیعیون** طبیعت بی شعور قائلند و گویند اشیا
 به نیازات خود متکون میشود و الا در ماده انسان میگویند که چون
 نطفه در رحم مادر می افتد مدور میشود از جهت آنکه آب بطبیع
 مد و داست اما بواسطه حرارتی که در رحم است منجم می آید و بدین
 سبب نطفه چهار طبقه میشود و هر طبقه محیط تا محدود است
 یعنی اجنه غلط است روی محیطی او زرد و در سطح اعلى نطفه

مقر پستاند و آنچه در زیر سطح اعلی است متصل به سطح اعلی
 شود و آنچه لطیفی آن کثرت بالائی مرکز است بدین سبب
 طبقه میشود و مرکز در میان نطفه است و از اسود میگوید
 خشک است و طبع غالت دارد لاجرم بجای خاک افتاد و طبقه
 سیم را که محیط خون میکرد و میگویند طبیعت هوا را در
 گرم و زرات لاجرم بجای هوا افتاد و چهارم محیط را سفید میگویند
 و او گرم و خشک است و طبیعت آتش دارد لاجرم بجای آتش افتاد
 و جوهر نطفه چهار عنصر و چهار طبیعت بهم میسرند و این چهار
 یکجا بود و بعد از آن هوا الی سر کانه که مقادیر و نباتات و حیوانات
 باشد بدین آید و تمامت اعضای اندرون و بیرون پیدا شود و
 نطفه مدینه علقه است و بعد از آن مضغه میشود و در میان
 عظام و عروق و اعصاب پیدا میشود و در اول چهار ماه که نوبت
 افتاب است آغاز صورت میشود و بتدریج حرکت در وی پیدا
 آید و روح در وی شود و در ماه نهم که نوبت بمشتری رسد بدین
 عالم آید و اینها بطبیعت شود بدون تاثیر غائی کبر و همچنین گویند
 ابر در آسمان دو ذات و شهاب بخار دهنی است که بکوه نارسید
 میسوزد و از آن حرارت افتاب است که منعکس میشود و در آب رسیست

شود و از آن میگردد و چون بکوه زمهریر رسد و زمین نزول
 بر وی میشود و زلزله از بخار زمین است که از اضطراب و متحرک
 میسازد که طغیانیش و غیاب و آب عرق زمین است که منجمد میگردد و آنند
 زمین را و بیرون می آید و قوس و قزح عکس افتاب است و مقادیر
 ایشان بسیار است بدین قدر آفتاب نمود **علاقه** عالم را تا قسیم
 مبدات و نفعی صنایع مختار کنند و صنایع را بعضی علت اولی خوانند
 و گویند عالم معلول علت اولی است و هر دو با هم بود و در چنانچه
 قریب افتاب بود و گویند اول چیزیکه از علت اولی پدید آمد
 عقل بود و او بمنزله دو نوبت در علت اولی در عدد نه و قدم
 و از عقل کلی و ضال خوانند و گویند که این عقل است که در قرآن
 مجید است و تا پیش ازین در نفس هم چون تاثیر قسط در لوح و گویند
 نفس این لوح است که در قرآن یاد کرده شد و نفس را سیم خوانند
 در عدد دو و گویند عقل جزو است و بان هلت از بد و نفع از ضرر
 بداند و قوتیست از قوتهای نفس کل و گویند که عقل بناگشت و
 نکند و نفس در عقل بالا است و همیشه متحرک است و چون **عقل** خوا
 که علم علت اولی بداند متحرک شود و گویند در عالم عقل چون **مشتاق**
 علت اولی شود بواسطه علت عقل به علت اولی رسد و گویند

حالت اولی دانند عقل معلول اوست و جز این هیچ ندانند و گویند
 جاهلست آنچه بر نالای اوست زیرا که بکمال شناسد و هم چنین
 جاهلست آنچه در زیر دست از بهر آنکه نفس خود را به از آن شناسد
 و گویند آنچه در زیر ظلمت قرارست معلول طایع است و طایع
 معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت اولی است
 بعضی از ایشان گویند زمان محیط چیزهای زمانی باشد و نفس
 محیط عقل و علت اولی محیط عقل یعنی علت اولی که او را صانع
 خوانند در جمله موجودات در آمده و بعضی گویند که مبدا عقل
 عالم اسفل عقل باشد یعنی عقل فالت قد عقل خال و واجب
 الصوری نام اوست اما بیشتر بر آنند که عقل عالم علوی هر دو فالت
 و هر دو مباری عقول و نفوس عالم سفلی اند و از این جهت است که
 عقلی که از فالت قریب تر بود هرگز ظاهر نیاشد یا عقلی که از فالت
 قایم تر بود و عقول و نفوس عالم علوی و تمامی که اکبر و ثواب
 سیارات کارکنان عالم سفلی اند تفاوت میان او میان از جمیع
 خاصیت از نه میباید از سعادت و شقاوت و بلاهت و ذلالت و
 همت و تفاوت و خست و رویش و توانگری و غربت و خوارگی
 و داری و غیری و کوناچی و مانند این ها را از عقول و نفوس عالم علوی

و از کواکب و ثوابات و سیارات میدانند و گویند دانش باری تعالی
 شأنه بقات نبود و نفس چیست و گویند عالم و معلوم و علم هر سه
 یک است دانند و علت اولی را جز از صفاتی هیچ صنعت نیست و گویند
 از عقل مجرد عقل دوم و فالت نهم پدید آمد و از عقل دوم عقل
 سیم و فالت ثوابت پدید آمد و از عقل سیم عقل چهارم و فالت
 رسل پدید آمد و از عقل چهارم عقل پنجم و فالت مشرقی پدید آمد
 و از عقل پنجم عقل ششم و فالت مریخ پدید آمد و از عقل ششم
 عقل هفتم و فالت شمس پدید آمد و از عقل هفتم عقل هشتم و
 فالت زهر پدید آمد و از عقل هشتم عقل نهم و فالت عطارد
 پدید آمد و از عقل نهم عقل دهم و فالت قمر پدید آمد پس عقول
 ده باشند و افلاک نه و گویند اینها اجزای خود بهم رسیدند
 نه آنکه علت اولی پدید آورد **اهل تحقیق** از حکما گویند افعال
 غذای تعالی برده و قسم است ملک و ملکوت ملک عالم محسوس
 است و ملکوت عالم معقولات و عالم محسوسات را عالم اشیا
 میگویند و عالم اجسام را عالم خلق و عالم اسفل گویند و عالم
 معقولات را عالم غیب و از فراع علوی و امر گویند و موجودات
 ملکوتی بر دو قسم است قسم اولی که با عالم اجسام پیوسته و تعلق

و تصرف و تدبیر نماید و پادشاه را که پادشاه خوانند و که قیام برود
قسمت قبی است که از عالم و ظالمین اصل از بی ندارد و پادشاه را
علاکه میهن خوانند و قبی دیگر اند که پادشاه را که پادشاه خوانند
اند و به طبع فیض میباشند و این طایفه را با صلاح حکما
جبروت گویند و روح القدس در صف اول این طایفه است و در
اعلا در وجهی از این عظیم تر نیست و بهت اعتبار عقل اول گویند
همین عقل است که اقبال و ادبار فرزند این عقل در صف اول این
طایفه است و بعضی گویند و روح القدس که اول جبروت خوانند
صف آخر این طایفه است و قبی دیگر از موجودات ملکوت است و
ملکوت است که تصرف و تدبیر میکند و پادشاه را و پادشاه را گویند
و پادشاه نیز برود و قسم است قبی است که در حیات تصرف میکند
و پادشاه اهل ملکوت اعلا اند و قبی دیگر هم تصرف میکنند و پادشاه
اهل ملکوت اسفلند و چندین هزار مملکت از آن بر معادن و حیوانات
و نباتات موجودند و بر هر چه ملکوتی باشد و گویند تا هفت
نباشد خدا تعالی برین بنا فرزند در درخت و زنده ملکوت اسفل
مرکب است از عالم جسمانی و روحانی و او کلی موجودات است و مقصود
افزایش اوست و گویند که از رواج تاری که پادشاه از این نام پناه اند

شیطان

شیطان خوانند و منقسم اند به چند اهل ملکوت اسفل بعضی
از ایشان قابل تحلیف و مخاطب و حی الهی اند و در مفهومات
و معانیات ایشان از اختلاف بسیار است و عالم اجسام برود و
اند و نباتات و ارضیات اشخاص و نباتات چون عرش و کرسی و ثواب
و ستاره و کواکب سبعة و اما ارضیات چون بساط عنصری
و آثار علوی چون رعد و برق و باران و مرکبات چون معادن
و نباتات و حیوانات و بر هر چه که نبات نیست و گویند چیزی که
باری تعالی از این جوهری بود که از جوهر عالم کبر میگویند و بهیچ
و بواسطه مجزوی خود از این جوهر اولی روح اضافی و عقل
او در روح اعظم و روح عقل گفته اند و بعد از این جوهر اولی گفته اند
جزا الله تعالی شانه العزیز از همه آنکه نباتات شریعت و احادیث
دانا و زاده مقربیت و نباتات حاضر و شتان و همیشه در ایشان
خدا تعالی میباشند و هر که بکفر از العین از حضرت غایب
و بواسطه جوهر اولی فیض از مبدا قبول میکند و بهیچ چیز از این
ندارد که چون جوهر اولی از خدا تعالی را خطاب و کلام با
اوست و از خطاب با تمام موجودات و خطاب با این
اند که مفرقات عالم انویس و مفرقات عالم عقول و نفوس

و افلاک و انجم و عناصر و طبایع پس چون جوهر اقل مقدرات
 بنوشت خطاب اندک مرکبات را بنویس و مرکبات عالم حیوانا
 و نباتات و معادن اند تمام شد اولین مقالات ایشان و
 چون طول بسیار در کلام بود مختصر نمود و در مبدأ و انکاء
 معاد از این احوال ظاهر میشود **اهل بخوم** بقدم عالم قائلند که
 قلیلی گویند قسمت تعالی بی روح دارد تا چنانکه طبایع روح
 بر او نکر و حیوان پدید آید اول ابتدا بجل کند و گویند دوازده
 هزار سال شمس قسم حمل بود و بروی هیچ حاصل نبود زیرا که
 حمل بی آتش است و بیست عنصر حیوان حاصل نشود و ده هزار
 سال نیز قسم ثور بود و ثور را خوی است و بدین عنصر هیچ حاصل
 نشود زیرا که یکی گرم و خشک و یکی سرد و خشنک است و شش
 هزار سال قسم جوز بود و جوز اگر گرم و تر است و چون سه قسم
 طبیعت پیدا شد سرد و خشک و گرم و تر است نباتات پدید آید
 و چون دور ببطان تمام شد سرد و تر است چهار طبیعت تمام
 شود حیوان پدید آید پس قسمت سرطان هفت هزار سال بود
 و هفت ستاره در این دور با وی شرکتند هزار سال اول حمل
 شرکت با وی و هم چنین تا تمام شود دور بقرسد هزار سال

با وی بود و گویند چون این دور تمام شود آسمان منطبق شود عالم
 خراب شود و زمین با آسمان بآب فرو رود و در د و راسد و سبله
 و میزان هیچ حیوان نباشد و چون دور بقریب رسد حیوان پدید
 آید پس بتولی ایشان هر سی هزار سال عالم خراب شود و هفت هزار سال
 آباد گردد و همیشه باین ترتیب باشد تا انکاء باز خراب شود و در
 مسکون انب بکیرد و مخلوفان شود و چون خواهد که آبادان شود
 این رنج که آب نخل کرده عمارت پدید آید و مخرافات بسیار کندند این
 قلد اکفنا نمودیم **باب دوم** در احوال خیر مال حضرت سید الشهدا
 فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها آنحضرت صبه رکبه
 حضرت خاتم الانبیا علی الله علیه و آله است و مناد را منصوره
 حضرت ام المؤمنین سیدمیز کبری بیست و یک سال از وفات این عبدالعزیز
 است و القاب آنحضرت بسیار است مثل صدیقه که بمعنی مصوره
 و مبارکه و ظاهر و رکبه و راضیه و محدثه و زهرا و بتول و مندا و نام
 شریف او در ایشان منصوره است و در تورات عاده و در کتب انبیا
 خورشید جهان و در انجیل عذومه و در حدیث تزویج حق تعالی او را
 در ایشان نور نام نهاده و در زمین فاطمه نامیده است بعضی بریده
 شده از بدنهای و بر تنه شهبان و دستداران خود از آتش دوزخ و

احادیث بسیار از طرق عامه متواتر است بر فضیلت و جلالت
 و عصمت و علمها را آنحضرت و اینکه سید زنان عالم است و شرف
 زنان دنیا است و اهل بیت است از آدمیان و حور و بان و شرف
 و شرف و بزرگواری او زیاده است از زنان حضرت رسالت و زنا
 اندر معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و در خیر این ایشان و شرف
 بر ائمه البشیر حق علیها السلام و اهل بیت و عترة طهاتان آدم و هابرو
 ساره زنان حضرت خلیل الرحمن و ارجل دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
 حضرت یعقوب علیه السلام و صفورای بنت شعب و یوحنا و یسوع
 موسی و ام کلثوم خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار
 او و اسیر بنت مزاحم و زینب فرعون و خدیجه و خدیجه و خدیجه و خدیجه
 لوط و ستاره و خدیجه و خدیجه و خدیجه و خدیجه و خدیجه و خدیجه
 زینب سلیمان و مریم مادر عیسی و ناهید مادر ذی القربین و
 آنحضرت را زهر میگویند و این لقب شریف ملقب است بجهت این است که
 چون در خواب نبادت می آید و در نماز صبح از نور روی او تمام
 خانه های مدینه سفید میشد و در نماز ظهر تمام مدینه و خانه های
 زرد میشد و در عصر سرخ میشد و بتول عبد را بجهت این میگویند
 که این زن از حیض و کثافت میدیدند آنحضرت نمیدیدند و همیشه

بر صفت دختران باکره بودند و آنحضرت آنجا حور و اهل بیت بودند
 و کلامت با سعادت او حضرت در سال پنجم هجرت حضرت رسالت
 پناه واقع شد و مرید است که در شب عراج رسول خدا از پشت عین
 سرشت رطبی تن او را فرمود و با حضرت خدیجه مقاربت نمود و خدیجه
 فاطمه را از آن پناه فرید و بعد از حضرت رسالت ملائکه را او میگویند
 و حدیث میگردند و با سائیده حنظل و رویت که بعد از وفات حضرت
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آله چون آنحضرت مهموم و غمناک و
 میشدند حق سبحانه و تعالی جبرئیل را میفرستاد و قصص و اخبار را بآنها
 و آثار و زیارات و اینها را میگویند و خواهند کرد و اینها را واقع میشود
 تا آخر شدن دنیا و اینها منافقین این است و خلفای جور از بنی امیه
 و عباسیه و غیره سلاطین کفر و اسلام که در تمام جهان خواهان کفر
 با آنحضرت میگفتند و حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات الله و سلامه
 میفرستاد و آن طومار بیت که معصف فاطمه میگویند و آن طومار
 در نزد حضرت صاحب الامر و مشهور است که هر وفات آنحضرت
 است و مقتضی آن طومار و سوره قرآن است و صاحب کشف و شلبی
 و غیره از بنی و غیره عامه ملائکه در خطا با آنحضرت بخنان گفته
 و مجموع آن چهارده حرف است صراط علی حق نمیکند یعنی راه

علی حقیقت و همان تنگ جسته ایم این کتاب مثل جگر جامع است و
 موقوفات مفتوح سور و قرائن این من والقرآن الراء الطله غم نم بکن
 این هم حق والقرآن و القلم سبحان الذی اسری بعبده کتب معصوم
 مردیت از سلطان فارسی رضی الله عنه که بعد از وفات حضرت رسول
 بدو روز فاصله از خانه بچون آمدیم و در راه حضرت امیرالمؤمنین
 را ملاقات کردم فرمود که برو نزد فاطمه که حقه از بهشت برای او
 آمده چیزی اهدا بتو عطا فرماید تا جبهیل بن عدت آنحضرت شتافتیم
 فرمود که برو و در همین موضع نشسته بودم و در طایفه را بسته
 بودم و فکر میکردم در وقت طلع شدن وحی الخی منبأ مادن ملائکه
 بیو ماناگاه دیدم که در کشته شد و سر دختر بلند و رون آمدند
 که کوی حسین و جمال و طراوت و نزاکت و ششوا ایشان هرگز نماند
 بودم چون ایشان را دیدم برخواستم و سوال کردم که شما از اهل مکه
 اید یا از اهل مدینه گفتند اید بنابر رسول خدا ما از اهل مدینه هستیم
 ما را پروردگار عزت از بهشت جاود بوی تو فرستاده و بسبب
 مشتاق بوده ایم ترا آنکه از آنها پرسیدیم که چه نام داری گفت مقداد
 گفتم بچه سبب ترا این نام کرده اند گفت بجهت آنکه از برای مقداد این
 اسود خلق شده ام پس ایندیگری پرسیدیم که چه نام داری گفت ذره

نام دارم از سبب نام پرسیدیم گفت از برای ابوذر عقیلی خلق
 شده ام از سببی پرسیدیم که چه نام داری گفت علی از سبب نام پرسیدیم
 گفت از برای سلطان فارسی از او گرفته پدر تو خلق شده ام حضرت
 فاطمه فرمود که از برای من رنجی چندا آورد ند مانند که دهای نون در
 از یوسف چند تو از مشلت خوش و تر پس سلطان گفت که حضرت
 فاطمه یکی از آن رطیخا را بمن داد و فرمود که کاش باین افطار کن
 و فرخ است از برای من بنا و پس از طب را گرفتم و در هر جمعی از
 اصحاب حضرت رسول میگذاشتم میپرسیدند که ای سلطان مگر مشلت
 همراه داری میگویم بل این چون افطار کردم هیچ هسته نداشت
 دیگر نهندت حضرت فاطمه رفتم و عرض کردم که هسته نداشت
 که چون هسته داشته باشد و حال آنکه این رطب از دخی بهم رسیده
 که حضرت ازاد بهشت عزیز فرموده سلواد و قعشرا غصصه در
 دنیا ان بود که اکثر دنها بگذرد و روزی سه روز که سینه بود و با
 مبرفت و شبها با تعجب بر میخواستند و اکثر ایشان بنیم از پود می
 که خد و اجرت ان مشتی جوی بود و قناعت میفرمود بدان دست
 مبارک اصد بقدر از بسیاری که فراموش است و سراسر جرح شده بود
 و زخم بود و ابله و پینه داشت و شمع زهر که در میان است مشهور

مشهور است متعلق باحضرت رسالت شفقت
 با و فرمود که بخوان بعد از سلام نماز چون حضرت بسیار
 و عجب میکشیدند از خدمت خانه بطریق شیعی و چهار
 مرتبه الله اکبر است و سی مرتبه الحمد لله است و سی و سه
 مرتبه سبحان الله و غایت ملاعین بر عکس میگویند و اول سجده
 الله و آخر الله اکبر میگویند و لباس حضرت از پشم بود و چادرش
 از پشم و پیر برجا در میزدند و آنچه بدست حضرت می افتد بفرما
 در همتا پکان و ایام و پیوه زنان می انداختند و هر کس چیزی نگاه نمی
 داشتند و در روی پوست بالیف فرمای داشتند و میخوانیدند
 و نماز میکردند و بالش و فرش ایشان این بود و با حضرت اسیر
 المؤمنین در زیر کعبه میخوانیدند و باند و قوف سد و میگویند
 و در ظرف سفال پر نلک و کدو و جرب طعام میخوردند و در
 و سخن دنیا و فقر و احتیاج آن صبر میفرمودند و اصلاً مایل بدینا
 لذت دنیا و زینت نبودند و روزی قلابه از ترقه در کمر
 داشتند از ابرو خوانده و پشتند و قلابه حضرت رسالت پناه
 آن بود که هر وقت بفری میفرستاد حضرت را بدین میگرفتند و چون
 از سفر مراجعت میفرمودند و از خانه فاطمه تشریف می آوردند

دیش

و ایشان را میبیدند و بعد از آن بد و تقوا میفرمودند و در وقت
 از سفر می برگشتند شنیدند یا آنکه دیدند که حضرت پرده
 از پشم انداخته بدین ایشان رفتند پس حضرت صلوات الله علیها
 سبب یافتند فی القوم قلابه و پرده را در راه خدا به خدای تعالی
 کردند و حضرت رسالت پناه از آن حضرت غشور شدند و
 العصر به رضای الحی کاوی نکردند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 را از خود لکیر از رده سواطیر نکردند و حضرت از ایشان در
 خشم و غضب نشدند و مرتبه حضرت امیر بود و اسماء
 بنت عباس به کتیر داشت فصد نام و خداوند ظالمیان سوز
 صلوات را در شان حضرت و شوهرشان و دو فرزند داشتند
 سعادت محمد ایشان نازل فرموده و مخالف و مؤلف در شرف
 و جلالت و عصمت حضرت خلاف نکرده اند و ملاعین غایت
 نزول این سوره را در شان او و فرزندان و شوهرش میدانند
 الله علیه السلام اسمعین **مد** اولاً و الحمد ل حضرت از کور حسین
 علیهما السلام بودند و محسن نام شما که سقط بضرر حضرت
 حبشه قاروق سنان به ایمان علیه الله و النبی و فرزندانش
 زینب الکبری و ام کلثوم کبری بود و عمر شریف حضرت پیچیده

و هفتاد و پنج روز بود و بعد از فوت حضرت رسالت پناه هفتاد
و پنج روز و بقول حدیث روایت می شود و بطریق مخالفان شش ماه
حیات بود **نما** تا حضرت عمر بن الخطاب علیه السلام را در میان
بود که در حبس و انزوا بود و از سوزش در کار و بر شکم مبارک
حضرت حواله نمود و قنقذ و لادن را علامت از راه نیت و از نیت
دست مبارک حضرت زد و دست حضرت را شکست و از اینها
بسیار غصه و غلظت از امیر المؤمنین بود و انحصار و محصور بودن
بجوار رحمت الهی احوال خود **مرقد** مطهرش چون حضرت است
که با بیکدیگر و ابو عبیده ترشح و سلام و سلامی و پیغمبر و سایر
و فسق و فساد و از اینها و وقت پیشمار کشیده لعنهم الله
و حق حضرت و شوهر را غصه که ند و غلظت را از حضرت
بیدار و آن کردند و عمر لعون در حضور و مهابت و انصاف از این
بسیار خست و پدید خود را بر نامه بخشید و از اینها و از اینها
و دشمنان دشمنهای بد با دادند و غلظت اینها از این حکایات و
در محتاج ستیز خود بطریق متعدد روایت کرده اند و حضرت
ایشان را حلال نکرده و صحبت فرمود که بر جنازه او نماز نکنند و تنگی
این ماجرا را عامه و فضلا ضبط و در کتب خود ثبت کرده بودند

بنو

بنو بطریق متعدد روایت کرده اند از جناب رسول صلی الله علیه
و آله که فرمودند قاطعه یاره از دست هر که او را بختاند و از او کند
و بختانیده و هر که مرا از او کند خدا را از او کرده و خطای مثل و انعام
ایشان لعنهم الله معترف و قائل باین حدیث بودند که هر که **نما**
و از او رساند خدا را از او کرده و غضب و بر کوفتی حضرت را
میدانستند قاتل او را بخت و غلظت و غلظت ناسخ حضرت را
زدند و کشتند و دشنام و ناسخ گفتند و حق او را غصه کردند
و عمر با بیکدیگر در مرض موت هر چند خواستند حضرت ایشان را **عفو**
فرمایند و از اینها و ایشان در گذرد حضرت قبول فرمود و از اینها
اندرده بود تا از دنیا رفت و حضرت امیر المؤمنین را حضرت را شب
دفن کرد و قایم بود در این است نبود حضرت فرمود تا آنکه تا موافق
شناختند بتعلیم اسماء بنت عباس که چون در حبس دیده بود و در
موضع علامت قبر حضرت گذاردند اول ما بین قبر و منبر و بیت
علامت دیگر و بروی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و دیگر در
بقیع و نزد قبر ما بین قبر و منبر اعتبار بیشتر دارد از برای اینکه **دشمن**
بسیار دلائل بر این میکنند که در اینجا حضرت مدفون است و اگر
سر موضع را برای نیاید ثواب زیارت کند بهتر خواهد بود **والله**

يعلم باب سیم در احوال خیر سال شاه ولایت پناه امیرالمؤمنین
 علیه صلوات الله وسلامه کبیرت حضرت ابوالحسن است و
 الحسین و ابوالرجاء بن ابی تراب و نام مبارک او علی است که
 خداوند عالم او را بنام موسوم فرموده و در قرآن مجید آیات
 بسیار بوده که در اینجا علی صریح بوده است که عثمان ملعون بهرین
 کرده که در اول این کتاب مفصلاً یاد کرده شد اما وقت وصلی المومنین
 که در قرآن مذکور است اسم مبارک حضرت است و الفاء حضرت
 بسیار است مثل حیدر و قسور و غضنفر و اسد و جهم و سیف الله
 و باب الله و مرتضی و حق و عدل و پناه و قدرة الله و امیرالمؤمنین
 و امیرالحق و شمس الخف و هر برودتورات اسم حضرت است
 است و در انجیل زامنه الی و در انجیل فرنگان ارما و شنبلیله
 و در انجیل روس و فرنگان پر نکالیه بلخ لا ین یسنا و در
 کتاب انکلیون ضاری ابوالعلاء و در کتاب زبور هند رایت
 و کتاب هندوان بشن و در کتاب زند مجوسان یسلا و در کتاب
 طایفه یما لاحد و در صحف ابراهیم اسلام و در اکثر کتب زودشت
 بت شکن و در کتب مبادیان عجم و بن خدیو و در کتاب شعبان
 پیغمبر حق و در کتاب تنکلویش لوقا یعنی جیمیان فار و در کتاب



پیغمبر صاحب و در کتاب زکریا پیغمبر فرزند رس و در کتب ابراهیم
 خدا دوست و توانا و در کتاب نکل سلاله و در کتاب ذکر یان بنون
 و اشاره بایر یگان در نهان است و یاداران فرزندت قسیر و بنون را
 با حضرت کرده اند و در کتاب قرط فلاح الله و در بعضی کتاب
 فارسیان فیروز و در بعضی از کتب زودشت حکم الله و در شش
 پیغمبر اند و در حضرت عبد مناف است مکنی باقی طالب و ملائک
 حضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است که حله
 و سالک انتخاب باشد و کلامت با سعادت حضرت در روز
 سیزدهم ماه رجب از سال و یقیناً بیت و هشت سال از
 زمان ولادت حضرت رسالت گذشته در اندرون حرم کعبه
 الله شرفاً و اقتصد در روی رخا و حرا و بر وایت دیگر در روز
 هفتم ماه مبارک شعبان که یکشنبه بود تولد حضرت واقع شد
 و حضرت و برادرانش اول هاشمی بودند که پدر و مادر ایشان
 از فرزندان هاشم بعد از آن که هشت سال از زمان سلطنت پروز
 گذشته بود که انتخاب بوجود و درده سالکی شرف اسلام شریف
 شد و حیثاً و حجر تربیت و ملازمت سیدالار بود و بعضی
 سی و سه گفته اند و در مجید هم شهر پیغمبر الحرام سنه خمس ثلاثین

هر چه که روز چهارشنبه و نوروز و عید بود جلالت نشاند
 برادر آنحضرت طالب بود و در حدیث و معراج از اخبار
 مرویست که حضرت رسالت در شب معراج چهارم بود و در روز
 عرش گفت الهی این نورها چیست نداشتید که یکی عبدالمطلب است
 دیگر طالب و دیگر از برادرانش جعفر طیار و عقیل و محی الله صفی
 بودند و عقیل از طالع آه بدست که در آنجا سلمان شد و نور
 آنحضرت آن هائی است و حضرت رسالت علی الله علیه و آله از
 آنجا باز قیبت کردند و شرف مصاهرت خود اختصاص فرمودند
 و در خدمت آنحضرت کباب اذاب حسنه می نمودند و آنجا از آسمان
 نازل میشد از علوم و احکام الهی و از امر و نواهی جمیع راتعلیم آنحضرت
 میفرمودند از آنجمله جعفر جامع است که علمای خاصه و عامه تاملند که
 با آنحضرت است و آنجا حال در میان است بیت و هشت جزو
 و هر جزوی بیت و هشت هجده و هر هجده بیت و هشت خانه
 طول و بیست و هشت خانه و در عرض و هر خانه چهار حرف است از
 حروف الفبا و این را که غیر از اولیاء الله نمی اند که آنرا از امر معصومین
 صلوات الله علیهم تعلیم نموده باشند و دیگر کتاب علیست که از
 اهل انبیا پیغمبر بود و علی علیه السلام نوشته بودند و در راه و بعد از آنکه

دیگر از معتمدین از ادوارد صادقین علیهما السلام دیده بودند که در حقیقت
 ران شریعت و این کتاب حق است بخانه و در آن مسطور است
 هر حلال و حرامی هر چه که تاحق عزرا شدند بدن و نبات و دیگر
 جمل از چیز است و آن چهار رده است و هر جز و چهار رده خانه و در طول
 و عرض و هر خانه چهار حرف است و هر جز و چهار حرف علم را نسبت بشیخ
 با این بایسطافی و سلطان ابراهیم ادهم و حسن بصری و معروف که شیخ
 میدهند و دیگر کتاب ناموس که التماس است که حضرت رسالت
 با آنجا شرف شفقت فرموده اند و در صحاح بخاری و غیر آن مسطور است
 که حضرت امیر المؤمنین در روزی که کوفه شمس واقع شد بعد از
 نماز فرمود که الیوم تکشف شده چیز من حیث اهل بیت و اهل
 دوزخ و در هر عالم شدم به علم حضوری و جمیع کثیر از کتاب اسم
 خود را یافتند و در آنجا انسانی شیعیان و و اهل آن خود را مفضلا
 الی یوم القیمه نوشتند و مسطور است و یکی دیگر از معجزات امیر
 المؤمنین ترکیبات حروف است با یکدیگر است که در امام سابقه کلام
 ایشان حروف فاش فرموده بوده و حضرت مرکب گردانید مثل آنکه
 الجهدنا چنین نوشتند ^{الحمد} و در آنجا بیست و هشت حرف است که حق
 تعالی اسم اعظم خود را در بیست و پنج عدد تعلیم حضرت آدم ^{عز}

و نوح هشت عدد میداشت و ابراهیم شش اسم میداشت
 و عیسی دو و اصفان پنجین است و رسول خدا هفتاد و دو اسم
 میداشت این اسامی را بنیز تعلیم انحضرت نمود و مرتبه و جلال
 او بخلاف رسید در نزد حضرت رسالت که بخلاف نبوت در همه
 چیز مساوی بود تا آنکه خطاب نجات محیی و ممت دجی و انا و
 علی من نورا احدی و اکبر و هوش انحضرت رسانیدند و فرمود
 که انا مدینه العلم و علی بابها و زهد و قناعت و سخاوت و
 مروت و قنوت و عفت و تقوی و پرهیزکاری و علم و کمال و غیر
 و استعداد و خدا شناسی و زیرکداری و قابلیت ملازم و کتاب
 هدایت انساب انجانب را کردند و مخالف و موافق و موافق و موافق
 و دوست و دشمن و موافق و مخالف و موافق و موافق و موافق
 انحضرت نموده اند و دشمنان با وجود عداوت زیاده بردون
 کتابها نوشته اند و قدما مشافهین و کوساله پرستان این است
 و دشمنان خدا و رسول چون ابوبکر و عمر و عثمان و اشباع و اعدای
 ایشان و آل ابوسفیان و مروان بن الحکم و امیه بن ابی سفیان
 محدثین و مرتدان صحابه و تابعان و پیروشان اهل بادی و اهل
 و کفرکان و دزدان و قریش و حمیر و یمن و خطای اهل

سلطانان از اشنایان و یگانگان و جمهور ملوک امویان و
 عباسیان و شیعیان این بدینان و فضیله ناصبیان و
 پیشوایان آل عباس چون ابوحنیفه ملعون و شاکردان از و
 نظام و شافعیان و حنبله و مالکیان و اشاعره و معتزله و
 مجتبه و حشویان و سلاطین روم و عظامه ال عثمان و پاشایان
 و لوندان ایشان و حکام و ولایات عربستان و زای اعظم زاهری
 هندوان و اطالیهان و جزایرین ترکمان و ملای و قباخان
 و دیپشان و هاقین و آقاخان الوسمه اشکانات و قباچیان
 و نمایان مصر و شام و مغربیان و پادشاهان ایران و خراسان
 و کرمان و مکران و ملکان بنه و زوزا بلستان و خدیوان کابل
 و هزار و سیستان و سیاهچین و جرجان و بخاشی و حبشه و ترکمان
 و حکام اطراف جهان از سیکندریان و مغولان و اتابکان و خواجگان
 خطا و چین و حاجی ترخان و شاهان غرغ و بدخشان و غورستان
 و ترکمان و لران و کرمان و دغستان و امپران غزنین و سلغریان
 و اهنیان و اشرف الیویه و سرمداران و بزرگان کبلان و مازندران
 و کرمانشاهان و سمرقندیه و صفاریان و قاطبه ملوک ترکمانان و
 تیموریان و سکنه البرزکوه و دشت همامان و دغان و اهالی سده

ذوالقرنین و سبع طهستان از کجستان و اخره خوارزم شام
 و خسران و بر باد و سر لایب و هندوستان و جیره ستادین
 و اشرف و افغانان و عقلا و بزگان ^{عجم} و ترک و دلم و خوارزم
 بلخ و خوار و سمرقند و سفیدان و قاطین و کلات جزیره عرب و
 موصل و بغداد و بان و سکن و کلات قسطنطنیه و دام و تانایان
 بلکه فرنگان از ماد و مانا و الا مان و فضا و ای برنگان و مصران
 و عوام الناس و جمیع و اقام از صالحان و مفسدان و جاهلان و
 خاقلان و هر زمان از دهم الا نام من لان و امامه غامه ملاعین
 محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و محمد بن یحیی و یحیی
 و ابو سلیمان ابن اشعث و یحیی بن احمد بن شعبه الشافعی
 محمد بن ادریس شافعی و محمد بن حنبل و مالک ابن انس و حنفیه کوفی
 و مشایخان مثال عقل ابن ملاعین و یحیی بن عقیل و قاضیان اهل سند
 خاریجیان و پیروان ابن کرامان چون شیخ خازنی و یحیی و یحیی و یحیی
 و معانی و سکنان و خطری و اصفهانی و ابن عساکر و ابن عساکر
 و زعفرانی و غلبه و دلا و دلا و دلا و دلا و دلا و دلا و دلا و دلا
 و زافعی و ابو الفکر سبط جوزی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
 و ابن شاهین و سبطی و افضی القضاة و ماوردی و زعفرانی و یحیی

القرین

القرین و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
 محمد بن یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
 غامه است و امر بر بسیار و در اشبات امامت شیخین بار قش سعد
 الدین و قش ازین دارد و ابن حاجب ابن عقیل و ابو نعیم محمد بن
 و دلم و ابن اشراف و ابن مغازی و طبری و طبرستان و حوین و ابن مسلم
 و ابن شافع و مالکی و ابو یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
 اند و هر سبقتان و اند و زنده و اسمعیل و غلام و خوارزم و یحیی و یحیی
 و عدالت و حضرت و اند و اند و کل و مفسر و قرآنی و سجد و یحیی
 و اهل دقه و اهل سمر و خوارزم و معانی و ابن حجاج و تابعین چون
 ابن عباس و ابن عازب و ابن مالک و معاذ جبل و عایشه و
 ابن کعب و سعد بن قاس و ابو هریره و سمره ابن جندب و زید ابن
 و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
 از شیخ اهل تصوف و بزگان ایشان چون جلال الدین محمد و یحیی
 و شمس تبریزی و شیخ عطاء دیشا بوری و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
 بسطامی و غیرهم و طالبان علوم صرف و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
 و مکت و استیالات عقلیه و دهریه و مالکان و درویشان و یحیی
 از نعمت الله و سید و جلالیان و مولان و یکشاشیان و قادریان

وصال پوستان و سببی خوانان و صاحبان و مکر و اوراد و محبت
 صوفیان و عباد و زهاد و مصلیان و شب نشینان و دیگر از اهمل
 و صلات مثل طه و در هر زبان و طبع و علم و اهل بیت و بیخ
 و رسیدن و ستاره شناسان و در میان و مکان و سائران و اعتقاد
 و عزیمت خوانان و اضمون در مان و چله نشینان و حکم و غایب افراد
 بعلومشان و مومنان و مجاهد و متزلزل و قد در جلال و محمد و حسن
 و مطاع زمین و آسمان نموده اند بلکه اکثر شاهان که در کفر و کفر و کفر
 در بقایا و معبد ها صورت مبارک انحضرت را کشیده اند و ساطعین
 ایوان سلطنت و قیصرهای شمشیر خود را بنام نامی و اسم گرامی آن
 حضرت نقش کرده اند و هر چاه از فرزندان آدم از سیاه و سفید
 سینه و ازاد و حرا و غلام اسم انحضرت را میدادند و در شدت و
 و سختی و عذاب و پناه میرید و علمای هر ملت با و حقیر سلفی میشدند
 و فضلاء هر مذهب در مشکلات خود رجوع با و می نمایند و شیخا
 و زبردستان و زبردستان و دلاوران و سرهنگان روزگار با و
 جناب مقدس پنازند و از زبان مرقد مطهر او با و تقریب میجویند
 و صالحان و صدیقان با و پناه میبرند و علیالان و بهمانان و ازاد
 از انحضرت شغای ملل و از او خود را میخوانند و بخوارگان و در

کان از برای کثا و امور خود از او چاره میجویند و بجزایان و قلند
 در وصف و شنای او با و الله میدانند و عالیشان او را خدا میدانند
 و شیعیان او را عبد الله و پدا الله و ستر الله و قدرة الله و اسد الله
 و ولی الله میگویند و تمام خلایق در دنیا و آخرت با و پنازند و از
 مومن و کافر هر کس او را میشناسند و انچه خداوند در خفیات
 انجناب جمع کرده اند از صد هزار حدیث هستند و مرسل و مقبول
 آنچه دشمنان ضعیف نموده اند و با و از و صفات و انچه بیکان
 ثبت کرده اند با و از اشنا پادشاه بیت کتاب فضل و انچه بیکان
 نیست که تر کن سرانگشت و صخره یثاری و انچه از کتب معتقد
 اهل سنه و جماعت است و هر یک را بمنزله قرآن میدانند بغیر از
 که در انجا از احادیث احمد بخار و در خفیات حدیث که از صلوات الله
 علیها ذکر نموده اند بعضی از اسانی انکب را بیان می نماید کتاب
 تفسیر خراز و کتاب تفسیر طلیه کتاب تفسیر جامع کتاب
 تفسیر کشف کتاب تفسیر طیبی کتاب تفسیر در مشهور و مشهور
 کتاب تفسیر پناوی کتاب مدارک نسخی حنفی کتاب انوار
 التفسیر ابن الاثیر زیدی کتاب مجمع البحرین عبد القادر و غیره
 الدشقی الامجدی کتاب معراج السالکین حسن ابن یوسف التتلی

كتاب غسان بن ثامر بن مرشد الملحون المتألف المسكتي
 الخارجي كتاب زاد المسافر من خطب ابن اسد الظاهري الاصفهاني
 كتاب اسباب الخطابة لظاهر بن عبد الرحمن الاسكندر بن العلي كذا
 وفيه المؤمنين سعد بن وهب العجلي الغزالي كتاب حلية الاولياء
 حافظ ابو نعم الحديث اصفهاني كتاب سيرة خزيمة بن ابي
 الكندزاني الكرماني كتاب اسباب النزول والحدوث كتاب اسباب
 عبد البر ابو عمرو بن يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر كتاب
 خضاير نظري كتاب مختار من راجع اصفهاني كتاب شرف
 النبي كروشي كتاب در التعليم بسوطي كتاب مناقب حافظ ابو بكر
 احمد بن موسى بن مردويه كتاب غنيد عبد الغادر جيلاني كتاب فضائل
 الصحابة ابو الطاهر سمع كتاب حقه الغراب ابو التماس فضل
 بن زبارة قلافي كتاب صفاح بخاري كتاب سنن ابى داود كتاب
 صحيح ترمذي كتاب صحيح مسلم كتاب سنن نسائي كتاب موطاي
 ما لكت كتاب جواهر القرآن محمد بن ادريس شافعي كتاب احياء العلوم
 غزالي كتاب ربيع الابرار ابو الفاسم محمود بن عمر بن محمد بن كتاب
 شرح نهج البلاغة احمد بن محمد بن الحسين كتاب ملل و نحل محمد بن عبد الكريم
 الاشعري التقي شافعي كتاب وسيله ابراهيم بن مناجيل العبد الزبدي

كتاب فريدوس الاخبار ابن شهر وهر دلي كتاب جامع الاصول ابن
 اثير كتاب صفاح الانوار ابو يوسف اريضي الشافعي كتاب صفاح
 عمر بن محمد بن عيسى كتاب مناقب القرن في علي حافظ ابو نصير
 كتاب غريب القرن جغتاني كتاب مناقب العقول خزيمة بن كذا
 مقتل امام اسما جيل بخاري كتاب شواهد التنزيل ابو القاسم مستكا
 كتاب رجال ابو بكر محمد بن كتاب اربعين خزيمة بن كذا تفسير
 كبير خزيمة بن كذا مناقب الحسين علي بن عاصم الشافعي الفقيه
 الواسطي كتاب حذائق الحقائق كتاب صفين نصراني منام كتاب
 مفاتيح السموات ابن ابى النور القاسم البغدادي الغياثي كتاب
 مناقب وصي ابن سعيد الشافعي كتاب مناقب العالم بن محمد بن
 علوان البخاري البصري كتاب دار الحفظ صفاح كتاب الحكماء
 القرن ابو بكر زبي كتاب كشف الغطاء لادب اهل السنة على ابن
 عيسى الارطلي الوزير الشافعي كتاب كشف الاسرار بن احمد الزبدي البصري
 كتاب رؤس الاشهاد عبد الله بن كمال الدين ابن طه الشافعي كتاب
 مقالات يحيى بن القزوين كتاب سيرة الحسين بن علي كتاب اربعين
 موقوف ابن احمد بن كذا معرض عنهم بصدرا الامير الخطيب خزيمة بن كذا
 كتاب كاشف الحقائق غسان بن مرشد بن شهر الخارجي الخزيمة كتاب

دترة القاهرة محمد بن محمد بن حماد الانصاري المعروف بالذوق
 كتاب كفاية الطالب محمد بن يوسف الشافعي الكوفي كتاب التذوق
 يافعي قروي كتاب عين البصير في معرفة المستوفى المروي في كتاب
 انساب النخابة بلاد ري كتاب شرح السنة ابو محمد الحسين بن
 مسعود البغوي كتاب مناقب ابو حنيفة ومروزي كتاب صراط المستقيم
 ابو حفص عمر بن يزيد البغدادي كتاب فضائل الانبياء ابو الفضل
 جعفر بن محمد بن احمد الشعشي الاعرابي كتاب بواقيت ابي عمر
 الزاهد العثماني المروزي كتاب الالاء بن خالويه كتاب المسترشد
 كتاب بشائر المصطفى كتاب روضة الصفا كتاب تاريخ محمد بن
 الطبري كتاب مشكوة الاحاديث كتاب مصباح العمى محمود بن
 الجنازي الطوسي كتاب مقاس مناقب ابو الويد خوارزمي كتاب
 غريبين هروي كتاب مستدرک يحيى بن حسن بن بطريق
 كتاب عهد يحيى بن حسن مذكور كتاب نهايت ابن اثير كتاب
 مفاتيح تاريخ كتاب احمد بن حسين يحيى كتاب سفينة فضل ابن
 عقيل المالكي المازندراني كتاب مقبرة المطهرين ابو نعيم
 كتاب دواب مسعود بن ناصر عيسى كتاب درباب احاديث عبد
 ارصد وبيت مغز ديات كرده وان كتاب هفتده جزواست

كتب

كتاب ولايت ابن عقده حافظ احاديث عبد بن مسعود في طريق
 روايت كرده كتاب الرقة على الخرقوسية محمد بن جرير الطبري بن
 احاديث عبد بن عباد وشرح طريق روايت كرده كتاب النشر والعتي
 كتاب فتح الباري بن حجر وشرح بخاري كتاب المنقذ من الضلال
 غزالي درلبن ورد شعبة كتاب كنز الغريب خوارزمي كتاب مصاحف
 الامام سعد الدين قناراني كتاب معرفة اهل البيت ابو مسعود الشافعي
 مقبول الطريقين است كتاب مستدرك علي بن محمد كتاب مستدرك
 حبل شمس كتاب فضائل النخابة زعفراني كتاب تذكرة الامم
 بلاد ري كتاب اوضح فضل ابن سعدان كتاب بلاغات النساء
 احمد بن ابي ظاهر كتاب اساس البلاغة زنجيري كتاب رجال عجم
 الدين زكريا بن علي بن روج مذهب محمودي كتاب انساب
 الصحابة نظري كتاب منهاج الصالح كتاب فضائل ابن احمد بن
 كتاب مصاحف ابو الفتح محمد بن زباد الشامي الاسعدي الشامي
 كتاب اعلام الدين علي كتاب ارشاد القلوب علي كتاب غبشة
 الشافعي زهد بن سعد الشافعي كونا كتاب تاريخ طاهر بن عبد الكريم
 المعروف بابن اثير كتاب ابن حجر عسقلاني كتاب خصائص علومه كتاب
 معالم العترة النبوية عبد العزيز الانصاري الجنازي الحنبلي كتاب

معجم البلدان یا قوت ابن عبد الله حمیری کتاب مؤلفه اهل بیت
 ابن خشاب کتاب صفات الامم الراضة ابن مردويه کتاب مصنفه
 مقدس اوصاف الامم و حال عامه کتاب دکن ابو الحسن عبد الله
 جعفر الحمیری کتاب اسباب الامم کمال الدین طحطا کتاب حیره الکونین
 و حمیری و کتب سیر و تواریخ از عربی فارسی ترکی و کتب شایخ
 اهل تصوف که بعضی از ایشان سنی بودند و منقول مات شعراء
 مخالفین از عربی بحکم بسیار است که نوشتن آن باعث طول کلام
 میگردد اما غایب از ما منوریم تمثیل عجمی فارسی از علی قوشچی و ان درم
 ریشه شمس لا سعد الدین که میگوید ما اهل المؤمنین را افضل از همه
 استی و اعلم و اشجع و اقصد و اودع و اصلح و اشرف و اخضر کل خلافتی
 بعد از رسول خدا و ایضا سعد الدین ذکر کرده است لعن بر
 و اصحاب او را و لعن هر کس که با اهل بیت حضرت رسول بد کرده اند
 و بعد از آن گفت است که چرا بعضی از علما منع کرده اند لعن را از نقل
 و قاصبان اهل بیت تا بعدی نکند با علما و مراد او آنکه با او بگوید
 عبارت اظهار کرده که ایشان اولی اند بر من چرا که بنای علم را اول
 ابو بکر و عمر گذاشتند در نصب حق امانت و عدل و پلای و رة
 شهادت حضرت فاطمه و شهادت باقی ائمه علیهم السلام و از این

مقالات و مرتفای او دلالت بر تشیع دارد اما در آخر میگوید
 که چون علما و پیشوایان ما بر اجماع رفتند ما را از دست که بر روی
 ایشان را فرو نه از عصب ایشان بریم بی ناست میگویند که ایشان
 که صدیق ایشان باشند جعفر است که ایشان جلیس و این ایشان
 نباشند و در آن مکان که قاروق ایشان ملا و قوشچی با ضرورت
 و جانی که کوساله میباشد چرخ را غ نباشد البته باید باشد
شجاعت انحضرت از انساب روشن تر است در جهاد با کفار که ملا
 عظام در روز جنگ میکنند لا سیف الا ذوالفقار و لا غیر الا
 علی بن ابی طالب شمشیری بغیر از ذوالفقار و نسبت روی در حجاب
 الا علی و الا آله و ابی انحضرت در روز خندق با عمر بن عبدود شمشیر
 است که چون او را بخانه مذلت انداخت و سر او را برید چنانچه
 واجب احترام علیه و آله الصلوة و السلام فرمود که صریحا علی
 یوم المحدث افضل من عبادة الثقلین بعضی ضرب شمشیری که علی
 بر عمر و در حرب خندق ثواب و فضیلت از یادش دارد پس
 و بنده که زبان و اذنیان و بر زبان بگویند یوم القيمة دارد تا روز
 قیامت عمر این عبد و در ادب و در ادب و در ادب و در ادب و در ادب
 بیشتر را بر میگردد و در ادب و در ادب و در ادب و در ادب و در ادب

گفت که گفت من در راه شام با عمرو بن عبد و در شوق بودم که
 بقتارت می رفتم در بعضی از منازل هزار نفر از قاطعان طریقی و
 دزدان پادشاه بر قلعه ما پیوستند و شروع بتاخت و تاراج نمودند
 و ما جمعی کشته شدند هم که بچشم راست گفتند استغفر از ما همیشه
 میگریخت کوبد که چون کشته شد دست از جان و مال خود برداشتم
 ناگاه عرو و پدید و شتر میزد را گرفت او را و بر سر دست سپرد کرد
 و شمشیر کشید و بر آنجاخت تا خت کرد و جمعی را کشت و باقی رو
 بگریختند و قافل را بسلامت از آنجا زد گذراندند و گویند
 وقتی عمرو بن عبد و شتری خرابه بود چنان شمشیری بر کوه
 او شتر زد که چهار دست و پای او شکم کردید و بر خاک داشت
 تبشیل حکایت جنگ خندق و کشته شدن عمرو و زبردستی
 او حضرت متفق علیها است و هیچکس از فرقی مسلمانان شتر
 اهل سب که انکار ندارند که ثواب آن ضربت زیاد تر است از عبادت
 جن و انس تا روز قیامت ای علی قریحی بخوند سعد ابی شمر و شتر
 امام اعظم قسم که از این قرابضیت شجاعت شما آگوزی بسته بود
 چنین است و منکران نمیتوانند شد و از جمله خائضانهای حضرت
 است که لیلۃ الغار و در فرارش رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید

در این

و انشی بود که جمیع صنایع عرب و برزگان قریش و همه قباایل
 بر قتل حضرت رسالت پناه شدند و عدوانند و غلبان شرایشان را
 کفایت کرد و ابی جریبل و میکائیل علیهم السلام مبارکات نمودند که پیوسته
 علی را که چنانچه جان خود را فدای رسول من کرد ایند و جبریل بر او
 سوار شد و او را پستاده بود و میکائیل در پایین پا و دیگر چنان
 ضربتی بر سینه شایسته که از شکم مرکب او بدو رفت و در بین
 رسید جبریل بغیران رب العالمین شمشیر خود را بردم تیغ آن
 حضرت را که مبادا ضربت تیغ زمین را بکشد و بکشد و واهی
 رسد از آن ضربت جبریل بر او درآمد و از تعجب این ضربت سرش را کرد
 و گفت سبحان الله و میکائیل و جبریل این ضربت را داشت که اگر میکائیل
 نگاه نمیداشت معلوم بود که ذوالفقار بکجا میرفت و عالم سرگشته
 گردید و آنچه در جنگ جبر کرده است عقول او را الا لایاب از آن
 از تصور آن قاصرت و درجی که چهل کس از غیاغان آن اوان می
 بستند و می کشودند و با صحت اقول ای و سه هزار من بود بدو کشت
 مبارک الله لطفه و در آن گرفت و کدوان و دوا چهل روع از پشت
 بیک طرف انداخت و هفتاد نفر از بر دشمنان مثل خالد و ولید و غیر
 اند که آن در را حرکت دهند و نماندند و در آن جنگ

شیخ سردار شدند و علم را بدست گرفتند و مسجد و دیوار از
 معرکه که بختند و آنچه در کار داشتند و واحد کرد عربت طالبان آن
 که از نزدستان عرب و کرد کشان قریش و اقوام و عشیره چون
 چهره در گشت **قیلا** بدو متفق علیه خاصه و عامه است که از نزد
 دستان و شجاعان عرب در بدر و انجاعتی که گشتند و حرکت
 رستم و قوت خود بودند از قیل و لیل بدین عتبه و ربه خالوی
 معویه و ولد الزبیا و عاصم بن سعد بن طاس ابن امیه و طایفه ابن قیس
 ابن نوفل سردار اصل ضلالت و نوفل ابن خویلد ابن اسد که از شجاعان
 قریش بود او را با طایفه ابن عبد الله گرفت و برهم بست و باقی کر سینه
 و زخم بدین الاسود و حرش ابن زمر و نصر بن حارث ابن کله ابن
 الدار و حمزه بن عثمان و مالک بن نسر بن عبد الله بن ادر و طایفه و معویه
 ابن امیه ابن معویه و قیس ابن خاله ابن معویه و حمد بن قیس ابن له حکه
 و ابو قیس ابن دلید ابن معویه و حنظله ابن ابی سفیان برادر معاویه
 غایب و عمرو بن عمرو و ابی المنذر ابن ابی رفاعه و صبیح ابن الحجاج
 السهمی و عاصم ابن امیه و علقمه ابن کله و ابو العباس ابن قیس ابن عکرمه
 و معاویه ابن امیه و ابی ابن العاصم و لودن ابن معویه و عبد الله ابن
 ابی المنذر بن معویه و حجاب ابن ساهل بن غویم و اسیر ابن معویه ابن

لوزان و زید ابن ملیس و عاصم ابن ابی عوف و سعد ابن و صاب
 سلیمان عامر معویه ابن عامر ابن عبد القیس و عبد الله ابن حیل و
 ابن مالک و ابو الحكم ابن الانسر که ابو حیل است و هشام ابن امیه و
 ابن الحنفی **قیلا** احد طایفه ابن ابی طایفه ابن عبد العزی و عبد الله ابن
 و ابو الحكم ابن انسر و ابو سباع ابن عبد العزی و ابو امیه ابن معویه و ابی
 سعد طایفه و صواب بنی غلام بن عبد الله و عقیق و انچه در حرب حیل
 و صفین و حریران با ناکشین و قاسطین و ما قین کرده پوشیده
 نیست و در بحر العلم از سلاطین بن و زید دستان عفاربت و شجاعان
 امیرین خاق بسیار از گشت چون رعد ابن مرزبان و کعب بن جهون و
 قرطاس و شمرخ و مله و وایس و متکر و طه و و عفریت سپه سالار
 و طوایف بسیار از بنی چون مسعودی و بنی طایفه و بنی راشد و بنی
 هیکل و اسلمان فرمود و شاد و رموز و عبد الرحمن را پادشاه ایشان
 کرد و هشام ابن قیس ابن قیس را پسر زاده ابیس را با نامت و هدایت
 بن مکر و کردند و این سلسله نزد مخالف و موافق و دوست و دشمن
 که بنای اسلام و ارتقاء و انوار ایمان و اظهاری کلین شهادتین از
 ضربت ذوالفقار و جبر و کثرت غیر قراری عاقل و عاقل و علیه صلوات الله
 و سلامه بعد و قطرات الامطار و بوزن الخیار بود و یکی دیگر آنکه

سابق ترین خلق بودند در اسلام از همه مهاجر و انصار و هفت سال
پیش از اسلام نماز میکردند و در این کتاب نیز خلافت پست میباش
و سلم آنحضرت بمرتبه بود که بر فایده ملتون چون دست یافت
مروان بن حکم و عبدالملک بن مروان که آنحضرت را ابو الکبیر الاربعه
بودند و عبدالله بن مسعود و سایر منافقین که اسیر بسیار کرده بودند ایشان
زجر و عذاب ندادند و با ایشان مخاطبه بستم و قهر ننگ زد و چون بر
خلافت ممکن گردیدند بر طاعتی که بر ایشان غلبه کرده بودند و حق خلافت
و بر اگر بودند جزای عمل ایشانرا ندادند و فذلک لا متصرف نشدند
و دیگر **و سلم** آنحضرت بمرتبه بود که سه نبوت دنیا را حلاق دادند
اکثر و زها کتاب قرآن میفرمودند و از اجرت آن قریب فزایدند
ازاد ساختند و آنچه بدست مبارکشان می آمد بفقیرین و ایام و
زنان میدادند و اکثر ایام نفس مبارک خود را به سیر میکردند و آب می
کشیدند از دلوهای بزرگ و اجرت از آنان نمیگرفتند و فقیران
میدادند و دست مبارک آنحضرت از بسیار و کار بی و آب کشیدند
بینه کرده بود و مجروح بود و هرگز از طعام سیر نمیشدند و سیرت
که روزی در ایام خلافت طبق طوافی از زمان مروی برای آنحضرت
عهد پادشاه آنحضرت از خوردن آن حلالا فرمود و فرمودند که من

امیر المومنین ام و من خود را باین حلقه الوهه نمیکند و حال آنکه میدانم
جمیع و همسایگی من از اهل بیمازیشام چنانچه این از سروت دورا
و صلواتا بر ایشان فرستاد و همیشه کفش پینه دار میپوشیدند عبدالله
عباس گوید روزی داخل شدم بخدمت آنحضرت و ایشان کفش خود را
پینه منهدند و بمن گفتند که ای پسر عباس چندی از زد در جواب عرض کرد
که فدای تو کردم از تو پینه روی زده ام شرمند که یکم کفش را این
مادر یا میفرمایند فرمودند و الله ای پسر عباس که این کفش از برای من بسیار
نبوت و باین داضیم و باین خورسندم که در این شغلی که هستم نمی
کنم که حق را از باطل جدا کنم و داد مطلوبی از ظالمی بگیرم و این نماز رفتن
دارم در عجز و خشوع بر آلاهی خشتی و اجر بی بروی اجری نکند
ام و عقبیل زیاد آنحضرت تاب و طاقت سلوک و زهد و قناعت
حضرت را ندانستند از برای آنکه حضرت روزی دو وزن از برای او
که مقرر ساخته بودند بان قناعت نکرد و عظم کرد و رفت نزد معا
و مدفن در شام نزد غلعون بود و غایت بشمار شده بر گردید
و نزد آنحضرت آمد و جمیع مفاسل او را حضرت فصل کرد و خرمیها
که از طعام معادیه در کفهای او جمع شده بود کشید و هرگز آنحضرت
ذخیره از برای خود و عیال خود نکند داشتند و خزان بیت المال را نصیب

نکردند و مال کسی را و حراج زباده از رخا نکرشند و کتانی و زاهدان
و عیال و عشاری و غیره از بدعتیانی که علیه الله احداث کرده
بود تمام را بر طرف کرد و در رسم و طریقه ملوک و اهل جود و سلاطین
موقوف فرمودند و بدعت و بدین و ملت احداث نکردند و مال کسی را
بظلم مثل شعبین و سایر متاعین که می گرفتند و خانه و مال
کسی را نداشت و ناراج نکردند و محال خود را مثل عمر و دیگران بر غیر خود
و کسی را بناحق نگشتند مثل خلفای کثر و عیال و در زمان مشایخ
و عثمان و قشیر با کاسر و جباران نداشتند و هر کس در هر وقت که
رجوعی با حضرت داشتند بیانی خدمت انجمن ابی انداخته و اطاعت
و بهر زمان و بیچارگان و همیشه لباسهای شیم و درشت می پوشیدند
و لباس ملوک و فرزند می پوشیدند و تشبیل عجب دارم از کوسا درستان
که می گویند از فضیلت مدعی اند که ذوالفقار از اسمان آمده و در اسمان که
این قیاس شد و می گویند که در روی او یک پالان چشم در پشت کمرش
و شال پوشید ملائکه در اسمانها از شادی شال پوشیدند و بی جایان که
پشم میباشند آهن نیز میباشند و طعام حضرت نان جو بود و نان
و کاه و حتی نان خود را ایشان غلت ناسر که ناسر می باشد نان اول
و کاه کاه می گوشت و شیر هم می خوردند و این ستم نبود و بلا و محنت آن

حضرت

حضرت از همه اوصیای پیغمبران بیشتر بود و آنچه عرب و منافقان
با حضرت و اولاد و انحضرت کردند معلوم هر کس از بنی ادم است که
بهیچکس نکردند **بیت** جن و انس هم ملک هم اهل قاف جمله دارند
کائنات اشرف **بیت** انحضرت زود خاصه و عامه و هر فرق مسلمانی در
جه و دین امت ثابت است بلکه زود اهل کاف و کفار قریش و مشایخ
ثلاثه و جمیع صحابه و تابعین ثابت است که انحضرت بعد از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله اشرف و افضل و انفا بود از هر خلاق و انفا
فرقه تابعه امامیه و اکثری از مسلمانان است که انحضرت را علم افضل
بود از آدم و شیب و ادريس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و اسماعیل
و اخی و یعقوب و یوسف و شع و موسی و هرون و یوشع و بنی
و کالوس بن یوشا و حزقیل و ذی الکفل و الیسع و ارمیا و دانیال و
و ایوب و یونس و شعبا و اشعریل و اسمعیل صادق و الوعد و حضرت
الاس و داود و سلیمان و زکریا و یحیی و عیسی و سمعون و یحیی و یحیی و
و خالد و حنظلله و جبرئیل و ذی القربین و سایر انبیای عظام علیهم
السلام و در ابراهیم و آدم توقف کرده اند باعتبار مرتبه نبوت و هم
چنین علم بود از پیغمبران هم مثل حق افرام و جبرئیل و سایر کتب
و معانی و صاحب کتاب و سایر برادران این در رف و از و هوشنات

و شای کل و یاسان و سولان و اثری و زکیال و سفنا کتبات
 ایشان را می پندارند و شاول و شومل و خرقل و پرمیا و سینا و
 پمیا و بول و خرما و خرقل که هر دایشان را می پندارند و علم بود
 هذا و صبا می پندارند و غلبای بنی اسرائیل و خوارین و از جمیع
 و علمای و حکمای یونان و انا بان جهان را بطلی و دوی و علول
 مقدون و عرب و عجم و شای و هندی خواه و حق و خواه و باطل
 از اصف بن برخیا و ارسطاطالوس و فیلسوف و مقدون و فیثاغورث
 و بطلمیوس و پلینوس و افلاطون و سقراط و پترارکس و
 سیمون حکیم ربی و دستان ابن سام و افلاطون الهی و ارسطاطالوس
 و جالینوس و بنادق و بطلمیوس و ابوزهره و زکریا و هر چند
 سقراط و پترارکس و ارسطاطالوس و افلاطون و سقراط و پترارکس و
 در علم انحضرت بود و علم قضا و قدر و بلا و بوالا و افعال و اوراق
 اعمار کل خلایق عالمیان و احکام دین و غریب هر یک از اتم ماسنیه و علم
 ملکوت اسمائها و زمینها و ماعت الثری و علم نبات و معات و علم خداشناسی
 و مبداء و معاد و اسرار عالم برزخ و عدد و جفتیان و دوزخیان و علم
 حکمت و هندسه و ریاضی و هیئات و طب و طول و عرض و بنا و شای
 اسمائها و زمین و عدد و ریل و بنا بان و قتل و باران و کبل و وزن

آبایی و دریا و جمیع روی زمین و کوهها و معادن و نباتات
 در آنها و آبادیها و عدد و اقطاب و بلادها از معوره و غیره
 و عرض و طول و بنا و علم اصول دین و فروع و معانی بیان و کلام
 و تفسیر و تفسیر و بطلان اثبات قرآن و علم صف و توره و توره و
 انجیل و کتب معانی و احکام آنها و علم فصاحت و بلاغت و کتبها
 و نجوم و علوم غریبه و صنعت و محلی الارض و علم اللسان و علم
 و علم اعداد و علم مستقبل و جفر جامع کبر و ابط و اهر و حقا
 و مصحف فاطمه علیها السلام و احکام و شرایع کتائهای اسمان
 و موافق نزول آنها همه در نزد انحضرت بود و علم قرآن و قرآن
 معانی آن که موحقه از لغات و غوامض مشکوک از معقول و
 منقول امر و نهی و حکم و تشابه و ترغیب و ترهیب و بشارت و
 انذار و فسخ و منسوخ و مجمل و مفصل و دعا و خوف و مطلق و مقید
 تمام امیدافشند و علم شناختن مؤمن و کافر و منافق و فاسق و
 اهل اعراف با او حضرت بود و علم حرکت کواکب و سیارات و جواهر
 و هبوط و خروج و استقامت و منازل آنها و سعد و نحس و مناظر
 و اجتماعات و دبر و جفات و پنهان و آشکار و علم تهذیب اخلاق
 و همین علومها با انحضرت بود و اینها تمام از عقلات نامتناهی

الحی بود که بخواهی به کرمه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء الله
 ذوالفضل العظیم تفضل و کرامت با حضرت فرموده و هیچکس
 از بنی آدم را بعد از حضرت رسالت این همه بزرگواری و جاه و بیلا
 نیست و در آنچه گفتیم هیچکس از امت را خلافت و جنتی نبوده و نخواهد
 بود و جناب حضرت مهاتر تمام در احکام قضاء با سواغ و
 حوادث و مسائل بدیده و غیر داشتند از جمله دو مسئله را بیان
 می نماید **اول** مسئله دینار و در کاتبه است میگوید شرح از مسئله
 اینست که زنی خدمت امیرالمؤمنین اند در وقتی که پای مبارک در
 رکاب میگذاشتند گفت با امیرالمؤمنین بدوستی که برادر من فوت
 شده است و شش صد شرف از او مانده و از مالی و عین بلیت شرفی
 رسیده و بمن داده اند پس سوال میکنم از تو که داد مرا بستان حضرت
 در جواب فرمودند که از برادر تو دو دختر مانده است ازین گفت
 بلی حضرت فرمود و رسید این دو دختر و ثلث مال است که چنانچه
 اشرف باشد پس فرمود که مادر برادر تو مانده است ازین گفت بلی
 حضرت فرمود که سدر مال که صد اشرف است رسد مادر است
 پس حضرت فرمود که از برادر تو زوجه مانده گفت بلی حضرت فرمود
 که رسد زوجه بن است که هفتاد و پنج اشرف باشد پس حضرت فرمود

که دو زوجه برادر با تو هست ازین گفت بلی حضرت فرمود که رسد
 برادر و اشرف است و رسد تو بلیت اشرف است توحی خود را گرفت
 برادر زن رفت و حضرت سوار شدند و درم مسئله منبر میگویند
 و شرح آن این است که حضرت در منبر سجده کوفه بودند مردی بر پا
 ایستاد و گفت یا امیرالمؤمنین بدوستی که شوهر دختر من مرده است
 و رسد او از تر ککات شوهر بن است و شش با و داده اند پس سوال
 میکنم از تو انصاف را حکم فرما حضرت فرمودند که دو دختر از آنها
 تو مانده است گفت بلی حضرت فرمود که پدر و مادر او مانده تو زوجه
 گفت بلی فرمود که بن تصعب افتد است پس طلب ارش سوال این
 مکن مؤلف گوید که اگر چنان دو مسئله بدیده از فرمودند که بن
 برقیه است و تقسیم این دو پیش بطریق سبانت که شرح فاضل کوفه
 حکم کرده بود و حضرت از امیرالمؤمنین فرمود از قضا بعد از هفتاد و پنج
 از عزرا و اهل کوفه با جماع هیوم غلام آمدند و گفتند و اعلام ما شریف
 را اینجا بهم که فاضلی باشد زیرا که عیالین کرده و عزل و تعصیب
 داده و مانست او را بر هم بنیزیم حضرت دید که فتنه میشود
 باز منصرف نمود و میگوید آنکه حضرت لغات همه بنی آدم را از هندو شام
 دروم و غزالت و عرب و عجم و حبشی و تراند و بله و دوستان و

عن هم زامد باشند و خطا کوفی را انحضرت تفسیر فرمود و خطا کوفی
 و ثلث کمال حال در میان مسلمانان بابت در خواب تسلیم این
 استاد با قوت مستحی نمود و او نوشت و مر و بیت که در روزی
 که شهر با قوت بر درین شهر پدید آمدن می بود و او در
 خلافت عمر معروف بود از آن راه شهر را از آن مجلس طلبید و بپای
 صحابه را بروی کریم می کرد و بر شهر را از آن می کرد که هر کس که خواهد
 او را بر مد غنیمت انصاف باشد شهر را از این انصاف نصبت نمود
 که او را در مجلس بر زبان طلبیده اند و مردم را بر او عرض می کنند بلیغ
 مجرب و سر بر روی جلوه در آن فخر می کرد که هر که از آن می پویند را پاره کرده
 مسلمان نشاندی که تا مسلمانان تو سبب بدی نباشد و مابذلت و حاکم
 افتادیم مضمون کلام شهر را از این است و هم بر روی که غا غلش پاره
 که من بدی کنی بچه روی بر روی سیاه باد که غلش را پاره کرده
 من بر بدی که افتادم و روی سر سیاه شود که نامه پنهان پاره کرده
 که من بر بدی که افتادم از ملعون حرام راه قیاس کرد که شهر را از او و دشنام
 میدهد گفت که او را از نزد حضرت در اینجا تشریف داشتند و فرمود
 که ترا دشنام نداد بلکه تخریب کرد و جلد خدا بر تو غضب انحراف از خود
 نشست انحضرت بلیغ چلو می از شهر را از او رسد که چه نام داری

لقد

گفت شاه زن آن حضرت فرمود بلیم بملت شهر را بنویسد حضرت
 او را گرفت و عقد کرد با نام حسین و دیگر شیخ بزرگوار همدان
 خطیب الدین را و ندب در کتاب چراغ و چراغ نقل نموده اند از عبد
 الله بن سعود که مریض از اهل اصفهان اند حضرت امیر المؤمنین
 و بعد از مکالمات و معالجات چند جناب حضرت فرمودند که اهل
 اصفهان از این خصلت خفا شد سخاوت و شجاعت و امانت و دیانت
 و دوستی اهل بیتان مرد گفت با امیر المؤمنین زاده از این بیان
 انحضرت بزبان اصفهان فرمود که از تو این و این بپایان
 شود و طایفه ترا که هندوان باشند هفتاد نفر در بصره اندند و
 بزبان هندوئی گفتند تیغی است کو بر ساه یعنی تو خدای عالمی
 حضرت بزبان هندوئی فرمود این کشتیا بچه نه چنین است که شما
 میگویند و احادیث که بلغات متفرقه تکلم نموده اند بسیار است و
 خلفای آن مکرر در محال و و طها پناه باحضرت میبردند و
 مشکلات مسایل ایشان را انحضرت حل میفرمودند تا آنکه عمر معروف
 هفتاد و مرتبه گفت لولا علی لملک عمر حین بیان هذا قول خوار دارد
 بیلت سؤال گفتا ببناید روزی سه نفر اند بنزد عمر گفتند یا ابا
 کیر ما سه نفر شرابیم و هفتاد و شش خمر به این بشرکت بفرقی برفتند

را میرد و دیگری شش و دیگری شش و حال آنکه همه بجهایم
 بکنیم شترها را میباید پاره کرد حکم کن در میان ما بر استی عمر
 چون این سخن شنید مانند خربل فرودت بلکه تا گوشه اش و در
 جویاب در ماند نگاه بخصار مجلس کرد همه در مقام چون او بود
 سرها بر انداختند و دم نزدند چون عمر ملعون در ماند بر تخت
 و بخدمت حضرت امیر المؤمنین افتد و گفت یا ابا الحسن بفرمود
 رس و حل از بس لاله را بکن پس نقل انجاعت را کرد حضرت فرمود
 این صفت خاخال شتر را زیت المال طلبید و داخل آن شتر را
 کرد و شمع اشق و تقر بود بیل شربیت داد و ثلث آن شتر
 بود بشریت دیگر و نصف آن بجهای فقر بود بیل شربیت داد
 یکی ماند از ابریت المال فرستادند هم حضار بکبر گفتند هر کف با
 ابا الحسن میاد روزی که در میان ما شایخی و میاد روزی که من
 بیا تو باشم و روزی که من عبادت حضرت بر همه اسلامیان ظاهر است
 که حضرت سابق الاسلام بودند در اسلام و خدا را بکمال خضوع
 و خشوع عبادت میفرمودند و هرگز برای طمع بهشت و خوف از
 دوزخ عبادت خدا نکردند بلکه خالصا الوجه الله بود و هیچ و آنچه
 از واجبات خدا را ناله نشدند و اکثر روزها روزه بودند و

شهادت

شهادت شهید و هر وقت که پای میباید بر کتب میگذراشتند که قرآن
 میگردند و چون متوجه نماز میشدند دیگر ایشان را از خود خبر نمیدادند
 است که در حرب شندق تر جیای بر پای مبارک حضرت آمد که بیک
 در استخران نشست تراخ نوازات از او بیرون آمد حضرت و نشاند
 عرض کرد ندانم ندانم که چون باید شد نماز بیرون آمد چون حضرت
 بنماز ایستاد بیرون آوردند و هرگز نماز عشاء را بجا نیاوردند
 حارث همدانی گوید که در لیلۃ الهی حضرت سوار بغله شهابی بود و
 پوشیده و من در عقب حضرت سوار بودم و پیشتر دم پانصد
 میناد و هیچ تکبیر نکند و هر تکبیر بلیت ذوالفقار بکار میبردند
 دو سه نفر را میکشت و هزار دکت نماز مقری خود را میکردند و شیعه
 و روزی داخل شد که خواجه و حق الناس و خمس و زکوة و سایر حقوق
 دقت ایشان باشد که بابت ادا فرمایند **سایر** و حواری غارت
 و کشت و کرامات و معجزات حضرت از حد و حصص بفرست و نفا
 و مناقب ایشان از عدد و حساب افزون و هر صفتی و عارف عارف
 که با جناب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود یا حضرت تهر
 و اسباب منزلت رسول خدا از عامه و در او انکشاف و زوره و تازان
 و کلاه و طپسان و تاقه غضبنا و اسب و الخناخ و بغله شهاب و

انحضرت که بمغور نام داشت و چو در ششم و قرآن و حقیقهای
اسانف و هفتاد و دو و علم اعظم و همه علوم اسانف که با انحضرت بود
و اضافت بر اینها نیز انحضرت عظام فرمود و عسای ادم و زکریا شعب
و جموعه هود و ید و یسار و عسی و موی و الواس و توره و الکشف و تار
سلیمان و تابوت و صندوق و شهادة و ذره داود و پیراهن
ابراهیم و محف و توره و ذبور و عیسی و زار و میلرت جمیع اینها
حق ضاع حضرت یوسف و زار و وکیل شعب صلوات الله علیه
اجمعین تمامی در نزد انحضرت مضبوط و دست بدست بحضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه رسیده **صفحات** حمید انحضرت آن
است که هرگز بت رستی نگردند و عاقله ملاعین اینجمنی اتفاق افتاد
بلکه هرگز مسلمانیان و از این جهت ستیان **بها** اینان در انحضرت کرم
الله و حجه میگویند هرگاه که نام انحضرت مذکور میشود و قائلند
که آن **سید** محمد برت کرده اند و انحضرت عبادت تو را که ملائکه
نگردند و آنچه در باعالت اکثر ایشان پیغمبر کرده بودند انحضرت
نگرد و مستغف بودند بخاوت و کرم و بذل و وجود و احسان و عظام
و بخشش و انعام و رحمت و معرفت و نفووت و عطوفت و انصاف
و عدالت و عفت و شجاعت و ادب و هیزان و تقوی و رور

18

و نه در صلاح و سداد و حیا و امانت و دانات و وفای عهد و
و عدا و بیانی و قار و سکنه و صفت و شان و برتر کف همی
و زری و خوشحالی و دادرسی و شفقت و رعیت پروری و حسن
خلق و ایثار گردن و مؤانسه با فقرای روح کاتب بغداد و از
خوبی های خضر بنان بود کرد و جنت صقین دوازده هزار کس
از کنگر اخضر بنان گشتند و از بن بدر رفتند و اخضر را با او بلند
ناش آگشتند و اهل بیوم القیمة که بر یا معز بن و ولد الحارث بن
راخون شدی و حکم را خن شدی و اخضر بن با آنها با طفت و
بواب داند که من پیشا گفتم که عبدالله بن عباس حکم پرور گشته
نیاید ابو معز پرور و اصلا از بن ایشان در ترش کرد و در دست
و غلظت نفرمودند و هم چنین اهل کوفه و شام را از لعنت کردند
و معز بن را دشنام میدادند و معز بن را از لعنت کردن و
دشنام دادن **اعلان** ذمیه خاصه و عامه و دوست و دشمن نظر
نگریده اند که او حضرت متصف بصفات ذمیه باشند و از اول
عمر شیخ تا آخر احدث و عسل و کهنه و دشنام دادن و یاز کن
و خنده و تمسخر و نمر زدن و برجستن و عداوت و شطارت و
و شقاوت قلب و کذب و دروغ گفتن و بهتان زدن و غیبت کردن

و بد دل و از دشمن کز چن و زردی و خنک و سوکند و روغ
 و حرص و طمع و زنا کردن و دریا و گوشت خورده و غل و غش و فریب
 دادن مردمان و شراب با عدا و لواطه و قمار و ساز و طنبور و نواختن
 و خوانندگی و خوردن شراب و دست بازی و غل و اسراف و تبذیر
 و عجبی و با و شلت و تقاق و ریب و شقاق و کفر و الحاد و مردم از
 و عیب جوئی و تند خوئی و جلت جوئی و فساد جوئی و فتنه انگیزی
 و سقالت و برجم و فساد و طمان و خاسر و ظالم و عدا و شر و
 بد چشم و کج خلق و بد طبیعت و کرم و دورعتی از انبوه اندک
 صلوات الله و رحمة الله و علی اولاده الطاهرین و دیگر از کائنات
 انحضرت است که استاد جبریل است و اکثر لایک عظام بر زمین
 او بودند و عزرا ایل بفرمان انحضرت قبض روح میکند و تا انحضرت
 حاضر شود فرزند متولد میشود و نمیدارد و ساقی موی کوز و قسیم
 هست و دوزخ است و معرف و مؤذن اعراف است و لواحق
 در روز قیامت در دست مبارک او است و مؤمن و کافر را در
 مامور بهشت و دوزخ میفرماید و خدا تعالی او را امیر المؤمنین
 نام نهاده و از پیش بیان و پس بیان که موسوم باین اسم نبوده و از
 مقرران بازگام احد است بخلاف عامه ملاعن که هر قاسمی را

امیر

امیر المؤمنین میخوانند ببت هست همت با علی چون بر بیان نام
 خدا بگویم بر تو اطلاق امیر المؤمنین میفرماید حضرت از حد حساب
 بیرون است از اجماع مقلولین و نه کرده و در حد مت انحضرت بود
 ناد و صفین شهادت شد و دیگر که این بیان است دوم مرتبه در
 حضرت موحی در عین رفتن بصفتی از زمین بر آوردن و عیش
 لشکر باین داب از او شات بیرون آوردن و چندین هزار لشکر سیر
 شدن و از این هم معجزات بسیار است و مخالفین بر همه انچه گفته ایم
 دارند و چنانکه انحضرت از اوقات قرن بعد بسیار است که خداوند عالم
 در شان انحضرت نازل فرموده که عامه اتفاق دارند و فریب بیست
 است بجهت این جمله که فرماید اولاً **لَمَّا وَلَّيْكُمْ اللَّهُ** ۱۰ **يَا أَيُّهَا**
الرَّسُولُ بَلِّغْ ۱۱ **مُبَاهِلَةً** ۱۲ **لَمَّا أَنْتَ مُنْذِرٌ** ۱۳ **وَقِيْلَهُمْ لَيْسَ**
مَسْئُولُونَ ۱۴ **فَلَا اسْتَلْكُمْ عَلَيْهِ إِيمَانًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ**
۱۵ **أَمْثَلُ الْقَوْلِ اللَّهُ وَكُلُّوْا مَعَ الصَّادِقِينَ** ۱۶ **وَمِنَ الثَّانِيَةِ**
دِيْنِيْ نَفْسُهُ اِيْمَانًا ۱۷ **وَكَلَّمَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِيْنَ الْقِيَالَ** ۱۸ **قَالُوْهُ**
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنَ الْكُفَّارِ يَتَحَسَّوْنَ ۱۹ **اَمْ حَسِبَ الَّذِيْنَ**
اٰجُرَّوْا الشِّيْطَانَ ۲۰ **وَالشَّابِقُونَ الشَّابِقُونَ** ۲۱ **يَا أَيُّهَا**
الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اذْكُرُوا الَّذِيْنَ اٰتَاكُمْ الرَّسُوْلَ ۲۲ **وَاذْكُرُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا**

١٠ اَفَرَأَيْتَ كُنَّ عَلَى بَيْتِهِ ١٠ اِنَّ الَّذِيْنَ اٰتَوْا دِيْنًَا لِّمَوْلَا الصَّالِحِيْنَ
 ١١ سَجَدَ لَهُمُ الرُّغَمَ وَذُا ١٢ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ رِجَالٌ صَدَقُوا ١٣
 اَعِدْنَا لِلْعِبَادِ الشَّقِيْمَ ١٤ وَالْكَوَامِعَ الرَّكِيْبَ ١٥ الَّذِيْنَ
 يُفْتَنُوْنَ اَمْوَالَهُمْ بِالْبَلِّ وَالْهَارِ ١٦ وَنَسَلْنَا اَرْسُلَنَا ١٧
 يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ يُفْتَنُوْنَ اَمْوَالَهُمْ بِالْبَلِّ ١٨ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ سَبَّكَ
 اللهُ ١٩ كَفَى بِاُفْوِشِهِمْ ٢٠ هَذَانِ خَصْمَانِ ٢١ اِنَّ الَّذِيْنَ
 لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ عَمَّا الْعِبَادِ لَنَّا كُيُوْنَ ٢٢ اَفَرَأَيْتَ كُنَّ عَلَى
 بَيْتِهِ ٢٣ اَفَرَأَيْتَ كُنَّ مُؤْمِنًا ٢٤ وَالَّذِيْنَ اٰتَوْا مَالَهُمْ وَنَسَلُوْهُ
 اَوَّلَكَ فَمَنْ الْعَيْدِيْنَ ٢٥ فَارَأَى اللهُ هُوَ مَوْلَا وَنَسَلُوْهُ ٢٦
 يَوْمَ لَا يُخْفِ اِلَهُ الشَّيْ ٢٧ اَوَّلَكَ فَمَنْ خَلَّيْتُ ٢٨ وَنَوَاصِيْ
 بِالْحَقِّ وَنَوَاصِيْ بِالْعَبِيْرِ ٢٩ فَاسْتَوَى عَلَى شَوْقِهِ ٣٠ اَلْمُتَعَبِ
 النَّاسِ ٣١ وَنَسَلُوْهُ اَللَّيْلُ بَعْدَ مَا سَبَّحَ ٣٢ وَنَسَلُوْهُ كَلَّ
 ذِيْ مَضَلٍ فَضَلَّ ٣٣ اَلْحَقَّ لَعَلَّ اَلْزُلَّ لَكَ ٣٤ فِيْ يَوْمٍ اَدْنَى
 اللهُ ٣٥ لَا تُخْرِجُوا طِيْبَاتِ مَا اَحَلَّ اللهُ ٣٦ وَاجْعَلْ لِّرَبِّكَ
 صِدْقًا ٣٧ وَالْعَصْرَ اِنَّ الْاِنْسَانَ ٣٨ اِنَّ الَّذِيْنَ سَبَّكَ فَمَنْ
 الْخَسْفِ ٣٩ وَتَقَرَّرَ فَمَنْ فِيْ يَمْنِ الْقَوْلِ ٤٠ مِنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ
 ٤١ فَادْنِ مُؤَدِّ ٤٢ فِيْ مَقْعَدِ صِدْقٍ ٤٣ وَلَمَّا ضُرِبَ اَبْرَاهِيْمَ

و

٤٤ وَنَسَلْنَا اَلْعَدُوَّ ٤٥ وَبَيْنَهُمَا اَدْنَى وَاعِيَّةُ ٤٦ وَالَّذِيْنَ
 يُوَدُّوْنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ٤٧ يَقُولُوْنَ اِنَّا بِاللهِ وَبِالْوَدِّ
 ٤٨ هُوَ الَّذِيْ خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا ٤٩ وَاَوَّلُوا الْاَرْحَامَ بَعْضُهُمْ
 اَوْلَى بِبَعْضٍ ٥٠ الْيَوْمَ اَكَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ ٥١ وَادْنِ مِنْ اللهِ ٥٢
 مَوْلَا وَنَسَلْنَا ٥٣ فَاَيُّهَا الَّذِيْنَ يَكُ ٥٤ بَيْنَهُمَا
 يَوْمَ لَا يُخْفِ اِلَهُ ٥٥ وَنَادَى اَلْحَبَابَ الْاَعْرَابِ ٥٦ وَنَسَلْنَا مَانِي
 صَدَقَ وَبَعْدَ مِنْ غَيْرِ ٥٧ اَجْعَلْكُمْ مِثْلًا لِّلْعَالَمِيْنَ ٥٨ اِنَّمَا يَرْبِيْ اللهُ لِيَدِيْ
 عَمَلَكُمْ الْيَوْمَ ٥٩ سُوْرَةٌ مِّلَّةٌ ٦٠ وَاقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ
 وَلَكَوْنُوْنَ بِحَقِّهِمْ ٦١ وَمَنْ طَلَعَ اللهُ وَالرَّسُوْلُ ٦٢ لَبَسَ الشَّيْءَ
 تِلْكَ الْبُرُوقُ ٦٣ جَرَانَهُمْ عِيْدُهُمْ جَنَاتٍ عَدْنٍ ٦٤ وَاسْقَعْتُمْ
 اَنْ تَقْدُمُوْا ٦٥ قُلْ هَذِهِ سَبِيْلِيْ اَدْعُوْا ٦٦ هُوَ الَّذِيْ اَهْلَكَ بِحَقِّهِ
 ٦٧ وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ ٦٨ قُلْ مَا يَكُوْنُ لِيْ اَنْ اُبَدِّلَكُمْ ٦٩ سُوْرَةٌ
 سَالِ اِلَى اَهْلِ اَعْلَانِيَّةٍ ٧٠ بَيْنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ٧١ وَلَقَدْ صَدَقَ كَلِمَتُكُمْ
 ٧٢ وَسَبَّحْتَ اَلَّذِيْنَ تَلَمَّوْا ٧٣ اَمْ يَسْتَدُوْنَ النَّاسَ قُلْ مَا اَنَا اِلَهُ ٧٤
 مِنْ مُّضْلِيْ ٧٥ وَلَقَدْ جَعَلْنَا لِكُلِّ اُمَّةٍ ٧٦ فَادْنِ اِلَى عِيْدِهِمْ ٧٧
 ٧٨ وَتَلَجَّيْتُ اِيَّاهُمْ اِنَّهُمْ كَمَثَلِ غَائِمٍ عَلَيْهِ غَامَةٌ وَجَعَلَ صِلَانًا اَزْ
 هَذِهِ فَيَا اَعْلَانِيَّةٍ ٧٩ اِنَّمَا يَرْبِيْ اللهُ لِيَدِيْ

اشتر مېشم تمار عوف بکالی کلبان زباد الفیحه و عمر خزاجی
 طارث مدانی خزیمه ماشاب قهر لایه عقیان بیه بکر رضوان
 الله علیهم اجمعین و وفات دیگر شد مجری و سهل بن حنیف
 و مجری عادی و طراح ابن عکدا اخلند و وفات دیگر سلمان تارک
 اباذر غفاری مقدار ابن مسود الکندی خایر ابن عبد الله الانصاری
 مالک اشتر الفیحه اودن القری عقیان بیه بکر التیمی مجری عادی
 الکندی عقیان بن طاهر الطلق عمرو بن الحکم الخزرجی عوفه المرد
 عمار ابن باقر العنوص حصه ابن موحان العبدی غامر ابن وائل الکندی
 اخف ابن قیس بنی خادش بن قدامه سعدی خادش بن عمر التیمی
 و خلق و بناد و از مزایب شخصیت چنان طایفه شدند طایفه اول
 از طایفه کردند در باب است و غلو نمودند و از اعتقاد انباشند و طایفه
 دوم تغریط و تقصیر حقان بودند و از انباشت کردند و طایفه
 از راه عناد و از اخف دادند و از راه و برین چهارم امام دانستند و
 کوسال شامی را بر او قدیم دادند و طایفه سلبه افق عشرت و از
 بلا فاصله بعد از جبریل افق علیه و اله امام دانستند و انان که خدا
 میباید چند فرقه شدند اول **موتقه** اند میگویند که الله تعالی و کلام
 اکثر کارها را بعلی علیه السلام مثل نعمت کردن از واقع خلاق و تعیین

الاحبال و میزید بن بدکان و طاهر شدن زو احضار و تولد و غیر
 امور را چه میزاید و اینجا و سبکند و ستاد از راه و غلی نیست **شقا**
 اصحاب عبدالله ابن سبا که از نصیر پادشاه روزی عبدالله با حضرت
 گفت انت انت یعنی انتا اله حضرت خواست که او را بگیرد او که بن
 و دنیا باطل مداین رفت حضرت لشکری فرستاد و برخی از اصحاب **الله**
 را گرفتند و آوردند حضرت فرمود تا کوه ها کنند و فاشا کاور
 و از راه اراد را ن کوه ها کردند و فاشا کردند و سوختند در انباشت
 گفتند بقیه منان داده شد که تو خدا را که ما را با فاشا سوختندی و بن
 حضرت را شهادت کردند که گفتند که او نموده است بلکه زنده است و
 یا از راه بر است و در عدا و از راه است و برق ناز با بر خور اهدام که
 دشمنان را بکشد و گویند که انکه این ملجم ملعون و اکت علی بن و بکه
 شیعان بصورت علی شد و کشته شد **غریبات** از راه انان گویند
 خدا جبریل را بعلی ابن ابی طالب فرستاد و او غلط کرده پیش محمد
 رفت از جهت آنکه محمد بعلی مانند بود مثل غریب که بغیر از شیعیه است
 و اسخف را بکه گفت که صاحب رسول اکبر جبریل است که وی
 را از علی محمد برد و بعضی گویند که او خداست **شقا** از راه انان اند
 گویند که خدا بر علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله و

سلامه عليهم فرمودند و ایشان خداوند و تبارک و تعالی را بپنداشتند که
 خدا در علی بن ابی طالب و خداوند است و هزاره و عمر این شخص این
 اعتقاد دارند و طاعت ایشان به توحید است که مژده سلیمان و ابنا
 ذر و مقداد و عمار بن ناسر و عمر بن ابی اسلمه و عمر بن ابی حفصه
 بر مصالح عالم از جانب علی او الهت و اولادین مقدمه و وصیر
 واقع شد که هفتاد نفر بلکه هشتاد نفر باشند و گفتند زبان
 که تو خدا را حضرت فرمود که من خدا نیستم بنده خدا ام ایشان
 نکردند و اصل بر این داشتند حضرت مالت اشتر را فرمود تا
 چاهی کند و ایشان را در آنجا کرد و از ده و همدیگه کشید و آنچه
 الناس و جمیع اولادین میگویند این است که آنحضرت هفتاد و نه
 نفر را کشت و زنده کرد و او میگفت که تو خدا را بعد از آن خدا
 خدا تعالی اندک با علی کلمه بنابنده مستد کو این کفر بنده تو باشد تو
 خدای او باش محض که زنده تو را فرود و روح است بر خدا و هر که این
 را باور میکند با اعتقاد با بر آید کافر است و ابدا لا یاید در جهم خرد
 بود و خدای تعالی شایسته نبایست از آنکه شریعت در صداف و آ
 باشد تعالی الله عز و جل علی اکبر **مدد** از فاضل مطهر حضرت
 حضرت فاطمه زهرا بود و چون آن سینه زنان عالمیان در جنات

حرام بود بر آنحضرت که بر سر آن سینه زنان زن بنواهد و در این
 قول تأمل دارد و این از جمله خصایص است که اگر علماء نبود حضرت
 کفو و همشایی نبود که در دنیا شوهر کنند و بعد از فوت آنحضرت
 امام ربیع ابوالطاهر بیت ابی العاص ابن الربیع که در خربهب بیت
 اشعاست او را خواستند بموجب وصیت حضرت فاطمه و دیگران
 از فاضل آنحضرت ابی بیت صعود نموده بودند و اسامه بنت ابی شیبه
 و ام ابی اسلمه و ام حبیبه بنت عرقه و حنفیه که نام او خولیده بنت
 ابی قیس خنیسه است که چون ابی کریم ملعون لشکر محنت سینه کذاب
 خورشید او را کشت و حنفیه را با سپهر او زد و در حضرت او را مسلماً
 نموده از او ساخت و بقتل خود در آوردند و چهار نفر ایشان از
 اند و حنفیه را هفتاد نفر را زام و زده بودند عدد اولاد امیرالمؤمنین
 امام حسن و امام حسین صلوات الله و رحمة الله و سلام الله علیهم
 و چهار اکبر و عیسی الله و ابوبکر و عمر و عثمان و جعفر و عبد الله و
 الاصغر و عبد الله و جیحی و عباس و عیون و محمد الاوسط علیه السلام
 بودند و از انانث زینب الکبری و ام کلثوم الکبری و ام الحسن و ام
 الکبری و ام هانئ و همینه و زینب الصغری و ام کلثوم الصغری و
 ریحانه الصغری و زقیه و فاطمه و اماسه و خدیجه و ام الکرام و ام سلمه

و ام جعفر و حشانه و تقیه که در صفر سن فوت شده بود حسن
 و شقیق که سقط شده اند پس حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم
 کبری از بطن تولد ظاهر و اندک اوقات الله علیهم و بعد از آن حضرت
 و عبدالله و ابوبکر از بطن است و بعد از آن حضرت و عثمان و
 و عبدالله از ام البنین بنت خزام این عالمات و بی بی معون از بطن
 اسماء آیت هجرت است که اول زن جعفر طیار بود و از حضرت و بعد
 از شهادت جعفر ابوبکر بن ذی نفع ملعون از اخوات و بعد از آن
 و ملعون اسماء از اطلاق داد و از حضرت و از اخوات و بعد از آن
 او امامه بنت ابی العاص است و ام الحسن و در مکه کبری نام سید بن
 عروه است ایشان را که نام بودیم از زنان نکاحی حضرت الله و باقی
 مادر ایشان ام ولد است و از ام کلثوم نام ملعون می بودی بعد
 خود در آورده و بهر حیا و هزار شغال طلا و مهر از او فرستاد و او چنان
 سالد بود چون از او بر این خود نشانده ام کلثوم دست انداخت و در
 عمر گرفت و سبیل بر روی هر زدن ملعون را آمد و گفت بنی امیه
 بنی هاشم است و فاضل هندیه در کتاب خود چنین فرموده و بنی
 گویند که جنتان هیچقدر است که در هر شب بعد از هر زدن امیر المؤمنین
 در چهلوی عمر می آید و ام کلثوم تنها می آید و بهر این مثل حکایت

امیر

انبیه زن فرعونست با فرعون عدد و لا یات انحضرت مکه معظمه
 بود و مدینه و غمره و نجد و نهاده و حجاز و کوفه و حواریان و مصر و
 جزایر و جزیره و موصل و حلب و انطاکیه و غیر این و بنی و طایفه و
 و قاهره و پیشا و مدائن و ساینه و تکریت و جبل قریب و اهواز و شوش
 و حویزه و فارس و سیاه و زات و دارا و غیره و اصفهان و قم و کاشان
 و یزد و مدین و طالقان و قزوین و ساوج و استرآباد و تمام خراسان
 و بلخ و مکران و کرمان و سیستان و سبل و غیر بنی و هری و قزوین
 و کابلان و سمنان و زنجان و اذربایجان و اردبیل و لایات لرستان
 و کردستان و اعراب و مردم بادیه و دی و شهریار و طوس و همدان
 و روماند و طایفه و اهل فرس و روم و تاتار و کرکوت و دیار بکر
 و ساکنان در پای فارس و عمان و عمار و سعدیه و مسقط و کسلا
 و قطیف و بحرین و صحار و صغار و عدن و جبهه و قادیسیه و غیره
 و کفشان و غیر این شام و بیت المقدس و اریحا و یرد و شام و اردن
 و انطاکیه و عسقلان و آنکوری که بعنوان غضب با و الدار نمای
 معبر بود و باقی و لا یات مفسر حد الاسلام در وصف انحضرت
 بود **سوره** انحضرت با رعایا و اهل و لا یات چون زمان خلافت
 و زمان در قیامت اقامه این مهر عزت و سبب عزت و است برکت کفایت

وامامت ایشان در آمدند بعد بمی و ستم عقبات شیطان از ابواب
 که بوان گذشتند نمود تمام ولایت و حال او را از عهد و لایات مجرب
 کردند بپهلای پادشاه و آنکه او مؤمن و شایسته آنحضرت بود و او را
 نغمه و باز فانی اولاد است کردند و اکثر روزها در بازارها میگردیدند
 و تا زمانه خود را بر دوش مبارک خود گذاشته بودند و مردم را بهجت
 میفرمودند و از عذاب الهی میترسایند و تر از تو وکیل مردم در شمس
 کردند و بعد در الله را حاجتی میخواستند روزی غلام سباهی از آن
 حضرت آفرید زهی خود کرد حضرت فرمود تا دست آن سپاه
 بریدن سپاه دست خود را برداشت و از قصر الاماره بیرون آمد و کعبه
 میگرد و آنحضرت را مدح میگفت و میگفت ترا از عذاب الهی نجات داد
 بچه از اصحاب شنید و بعد آنحضرت آمد و عرض کرد که این غلام با
 شما را مدح میکند حضرت آن سپاه را طلبید و دست بریده او را بجا
 خود گذاشت و دعا فرمود و دست او بحال اول معاودت کرده و آنحضرت
 این کار را گوشه چندی نهاد و دست مبارک میکردند و چنانچه میخواستند
 و چنانکه داشتند که از ملازمان کعبی بردارد و میفرمود که ابوالعباس الحق
 این عمل را و آنحضرت بعد از وفات حضرت سید المرسلین صلوات
 علیه و آله اتفاق افتاد است که بیست و پنج سال و سه ماه و نه روز نشین
 بودند

در این

و از مدینه به مشرف بجای حرکت نفرمودند و سلطنت ظاهری آنحضرت
 چهار سال و نه ماه بود و حرب اول آنحضرت جنت جلاست که از آن
 قتال تا کشتن گویند و طایفه و ذیقران برای امانت کوفه و بصره با آنحضرت
 بیعت کردند و چون نفاق ایشان بر آنحضرت ظاهر بود حکومت آن
 بلاد را با ایشان نداد پس طایفه و ذیقران شکست خوردند و بیعت آنحضرت را
 شکستند و غایت ملعونان را یافتند و برداشته بصره رفتند و عامل
 آنحضرت را از بصره بیرون کرده بصره را بقتل خود در آوردند و نفاق
 خود را ظاهر ساختند و پانزده آنحضرت و آنکسین حرب عظیم واقع
 شد و هر دو طایفه را بر شتر تولد که عرب از اجل میگردیدند
 و سوار شد و در معرکه ایشان و اصحاب آنحضرت هفتاد و مرتبه
 غایت را پی کردند و ابله لعین باز شتر دیگر آورد و غایت الامر
 آنحضرت غایت را اطلاق گفت و مخالفین در کتب خود حکایت طلاق
 را از او نموده اند و سورت کتابت امیر المؤمنین به سوی عباس ملعون
 انشا بعد بدست که نویسنده امیر المؤمنین از خود در خطی که عباس
 شایع چند و رسول او و طلب میکند امیر را که آن جهاد و حریت و
 زاهدان از تو و زنان دیگر را قطع کرده و کان توان است که میخواست
 اصلاح کن میان مردمان پس خبره مرا که کج زبان لشکر کشی میکردند

و سرور سپاه میشد ندوکان تو این است که طلب کنند خون عثمان
 و عثمان مردیت ازین سپهر و تو زین ازین هم این مژده و قسم نمودم
 بجان و عمر خودم که غرض کردی بر خود بلذا و با و دش خود کردی
 معصیت کردی و آنچه تو مرتکب شدی کناه او بود کشت از کناه کشید
 عثمان و بخشم در بنامم تا آنکه مرا بخشم در آوردی و بخوش در بنام
 تا آنکه مرا بخوش در آوردی و حال آنکه تو پیش پیش کشندگان عثمان بودی
 و می گفتی افسانوا نغلا قتل الله نغلا یعنی بکشید این دشمن را که خدا
 باشد خدا بکشید این دشمن را و تو اولی بدیت خون عثمان بودی
 خدا حق کرده است زان پیغمبر از این امرها پابست که در خانه بنشینند
 و بیرون نیایند و طلب ارجی که از ایشان نباشد نکند زانرا بشکر
 کشی چکار از این غش و فریجی که از تو صادر شده اسلام را هلاک کردی
 و فرزندان خود را کشتی پس تیرهای غایب از خدا و برگرد و بنسزل
 خود برو و السلام **جواب** غایبه ملعونهای پلایه طالب کار از
 عتاب بد در رفتن با طاعت و فرمان برداری تو هرگز داخل نمیشوی
 پس هر چه خواهی کن و این از دست برآید تعصبت بر من است
 عهدا با کبر را فرستاد و گفت برو و بخوارت بگو که از این غش و فریجی
 که از تو صادر شده اسلام را خراب کردی دست بردار اگر نه زور اطلاق

معلوم

میگویم عهد که اند فایده نکرد برکت و جنت و در گرفت انصورت عهد
 حنینه را فرستاد که برو شتر عایشه را بکن عهد که اند بی حنینه سر راه
 بروی گرفتند و از توانستند که بر شتر عایشه دست یابد برکت جنت
 امیر المؤمنین حضرت امام حسن را فرستاد و انصورت آمد و شتر
 عایشه را بکن کرد و دولت او را سر بر و لشکرش منضم شده او را گرفت
 چون برکت و جنت بدید برزگوار آمد عهد حنینه عیالش حضرت
 بجهت کشتن افرزنده لکبر از این سبب است که بر شتر عایشه دست نیافت
 تو فرزند من و حسن فرزند رسول الله است در این تفاوت و
 بسا راست و خاصه و عامه بر این معنی اتفاق دارند که شاه و کاپیت
 عایشه را اطلاق گفت و عامه میگویند که از این عمل چندان کربت گزید
 شد و تو برگرد و حضرت تو را و را قبول کرد و نزد شجره اصلی ندارد
 دروغ است **اقتضا** کردن غایبه و تصحیح خود و غشی علامه که از کشتن
 بر زله اهل سنه است در کتاب ربیع الارزاق نقل میکند از جمیع این عمر
 که گفت داخل شد بر عایشه پس او گفتنم که کی بود و دست بر زدن
 و نزد رسول الله صلی الله علیه و اله و که عزیز کردی تر بود نزد حضرت
 گفت از زمان نبود بغیر از زمان فاطمه زهرا صلوات الله علیها می گفت
 سؤال من از زن نبود بلکه از مردان بود غایبه گفت شوهر فاطمه را

اول
خط

چیز منع میکنند را و مرا باز میدارد از این که نکویم بحق خدا که اگر روزی
 باشیم و اگر ایستاده باشیم که هر است که کفتم جمیع گفت بپرچم برین دست
 ترا که با او کار دار کردی پس غایب شد و باز از آن سر نیز کشید و بروی
 خود فرود آورد و گوشت و کف از روی امری بود که جاری شد اما
 جنت تمام شدی هزار کس از لشکر غایت کشته شده بودند و چون
 غایت را گرفتند شاه چمنان پناه فرمود تا او را داخل جنت کردند
 پس عمار با سر مالک اشتر رفتند و غایت را غایت غایت غایت
 یا ابا الهیضان که همراه تو است گفت مالک اشتر غایت گفت نور
 کاین کار دارد و معرکه با عبدالله زبیر کردی و او را بر خاک مالت
 افکندی و بجو استی کشی مالک گفت بلی و اگر نه این بود که عبدالله زبیر
 مردی پیروز و بزرگ و اولاد مهاجرین بود مرا این را و این گفتم و در
 میدانم مسلما تا از دست او غایت گفت مگر نشنیده قول پیغمبر را
 که فرموده که مسلمان را نمیتوان کشت مگر آنکه بعد از ایمان آوردن کافر
 شود و باز نکند بعد از آنکه محسن باشد و پاک شود و اگر کشته باشد محرم و
 ناحق مالک گفت ایام المؤمنین یکی از این سه چیز که گفتی و این گفتم
 یعنی عبدالله مرتد شده بود و پیغمبر غایت بود پس مالک این
 است اگر د و گفت غایت را از آنی گفت ظا و با ثلاثا لا لقت

این

این اشک مالک است عشته بدو و التماس بخورده باضعفت
 اختلوت و مالک فلم تقرضه اذ دغاهم و غمره حذب علیه الحاجة
 بازگشت خواه منی واکله و شایب و ابی شیخ لم اکن متاسکا
 جناب مقدس امیر المؤمنین در معرکه باز پیروز چون صفوف قتال
 ارادت شد زبیر عمر که آمد و مبارز طلب حضرت خود بمعکه آمد
 زبیر رسید و گفت ای امیر المؤمنین از شمشیر تو ایمن حضرت فرمود
 بلی خدا زان بنی که کشتی عبدالله چه بر این داشت تمام کار کردی
 عبدالله گفت از زبیر طلب خون عثمان حضرت فرمود که تو را احتیاج
 تو عثمان را کشته اند پس واجب است بر تو که فدای خون عثمان را بدهی و لیکن
 قسم میدهم ترا با خدا که نیست خدایت جز او و فرموده است
 قرآن را بر پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله و آله نازل کردی ای پسر زبیر که
 رسول خدا بتو میگفت باز از اهل اعلی زادوست مبارک تو گفتی که از پی
 چیز را باز میدارد دوست داشتن علی را چلد دوست ندارم او را
 او پسر خالوی منست پس حضرت رسول فرمود که زود باشد که بر
 روی بیرون آبی و بیرون خواهی آمد البته بروی خروج خواهی کرد و
 قسم کشته خواهی بود بر او پس زبیر گفت اللهم بجمع خدای و ملاچین
 حضرت از قسم را اعاده فرمود و گفت نادت می آید روزی که رسول

خدا صلوات الله علیه و آله ازین عبد عوفی اند و توان حضرت
بودی و دست تو را گرفت و من استقبال کردم آنحضرت را و بر او سلام
کردم آنحضرت بروی من خندید و من بروی مبارک ایشان خندیدم
پس ترکفت ای زیور المکار و بر او طالب را هرگز دروغی نباشد که تو
بروی بیرون نالی بازیم و قسم کنه باشی بر او زیور گفت خداوند را
چنین است که تو میگوئی و لیکن از خاطر من رفت بود اگر این را از تو دروغ
من می آید بروی بر تو خروج نمی کردم پس زیور از سر که رکعت ها ترکفت
یا عبدالله ترا چه بر این داشت که بر کشتی و چید پدی زیور گفت این را
که خود را در موقت شرع ظاهر و اسلام می بینم و اسلامی بخود راه نمی
برم و من حد کافر خود را نباشا شده ام و شک در دامن خود بهم رسانیده ام
پس صف را شکاف و از میان لشکر بیرون رفتم و بر کوهی از جنت نعیم
فرود آمد و آن طایفه او را احاطه کردند و عجز و اب رفت عمر و این جزو
مخاشی برخواست و سر را برید و برای آنحضرت آورد شاه و زکات
فرمود که کی ترکفت که زیور را کشته می گوئی تو بدام میز بوده ما دشمن
تو را کشته ایم حال چگونه است آنحضرت فرمود تا کردن او را در نزد
زیور را قاتلش می گوئی و میگوئی رفتند و اما طایفه در جنت نهی ناکهان بر
او اند و بر پیشانی شد و در وقت رفتن پیچتم میگفت که خون هیچکس از

فرزندان آدم و صحابه رسول ضایع تر از خون مانود که ندانستیم که
ما را زکات سجاده باقا مطین که لشکر معاویه غاوین مسکن الما و پند
و این جنت در وصفین موضع است سبانه کوفه و شام که واقع شد
بسبب آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از امارت شام معزول
کرد و آن ملعون عزرا را بخود قبول و قرار داد و گفت مرا ببر عیسم
عثمان و الا شام گردانید و عثمان مقبول ظلم است و بعد از امیر المؤمنین
و خلیفه من در ایت و آن ملعون بکروایت چهار صد هزار کس کشته شد
گفتند و دیوایت بیکر هفتصد هزار کس از بلاد و امصار و قبایل عرب
جمع کرد و به از من خون الود عثمان ایمان ملعون را همه جا بگردانید
و بمنابر طلب خون میگردید و میگردید که لشکر عظیم فراهم آورد و در
عسکر شقاوت از خود را فرود آورد و بعد از صل و در سائل بر الحاکمین
هفتاد و صف بستند و عسکر سعادت از آنحضرت بچاه و سینه
کس بر روی میز هر کس بود که اکثر ایشان چهارده سال پیشتر و
کتر داشتند و چون پای مبارک در رکاب گذاشته سوار شدند و لشکر
کره خطاب فرمود که بیکجا رفتند آنک که میگفتند زیور را طالب شجاع نیست
الله که من از فرزندان آدم شجاع ترم اگر بدان ایشان را بکشته می کش
از ایشان بهم نمیرسد و این بجزج الحی من ایت را ملاوت فرمود و در

که این جنگ واقع شده و انشب زاعرب علیه السلام میبختند و درجه شصت
 آن نیست که هر جمع هر است و هر که بر او میگویند و بیلست هم گاهی
 استعمال میکنند و از کثرت لشکرها و از آن ملعون صدا و غلغلها و غوغا
 مانین آسمان و زمین پیچیده بود که وصف از آن میتوان بیان نمود و در این
 جنگ حضرت مالک اشتر را سپه سالار فرمود و هاشم این عین
 لیه و قاص علمداد بود و او را مقال میگفت برای آنکه بسیار اندیش و شلیخ
 بود در کار و او در این جنگ ادبش از طرف زره پوشیده بود و با او
 ملعون جنگ میکرد و جز بجز این ثابت ذوالشهادتین نیز زده پوش بود و
 با لشکر که از او محو و جریع هم نموده و در جنگ جل زده پوشید و
 در میان بسته بود و بر پشت سر باران امیر المؤمنین نماز نکرد و فرمود
 بود که حق ازین دو جانب بآید اما است و چون در این جنگ قرار نامیر
 شهید شد و انشب که حق با امیر المؤمنین است زیرا که از حضرت و شهادت
 شهنشاه بوده که مکرر بجا میگفت که یثالث الفیض الباعث فی غیره
 بجنگ کرد و او را قلبی از اعضای محاربه و تابعین شهید شد و بعد
 الله علیهم **اعمال** عقار رضی الله عنه در این جنگ با این خوف نقل کرد و
 که او بود و چهار سال با او و شش سال داشت و زره پوشیده بود
 سعادت شرافت و بال لشکر انحرار از او و حرب میکرد و قریب به صد

جمل تقریباً و روان ساخت تا آخر بصیرت ابودها و مرتضی از انشب
 و سر باران او را این جوی شکستنی لعنه الله علیه برید و برداشت و با او
 غاصر ملعون را بجا میگردد و او میگفت من کشته ام این میگفت من کشته ام و
 غاصر ملعون گفت این مرد که با هم خاصه میکنند خاصه شما با انشب
 است و با انشب برید این خاصه و به مسکن الحار و به رسید و غاصر ملعون
 اعتراض کرد و گفت چه میگویند با عینه که خان خود را فدای ما میکنند
 و از برای ما جنگ میبندند بگویند هر دو عین هم میروند و خاصه انشب
 با انشب است و غاصر گفت من بدانم که چه میگویم کاش پیش از این
 جنگ بهر بیت سال میفرستم و دیگر حضرت رسالت فرموده بود
 که اگر طغای عمار جای از شهر خواهد بود و از چنین بود که انشب
 فرموده بودند که بجای از شهر خورد و کار را کرد تا بدرجه رفیع
 شهادت رسیدند و احمد ابن حسین بیقی از جمیع جناری نقل میکند
 که عبدالله ابن عمرو غاصر پدرش گفت که کشته شد و را و تحقیق کرد و
 خدا فرمود که میکشند شما را بعد از آنکه غاصر و غاصر و غاصر که ایما
 میشود که عبدالله پسر من چه میگوید با انشب گفت همراه هر کس که
 افتد و او را بکشتن داده خوش بگردن راست و اهل شام نیز چنین
 گفتند و این سخن بطلی رسید پس انحضرت فرمود از انشب را رسول خدا

قال حمزة است که حمزه را بدویده و احدین حبیل این را داد مستدخوف نقل کرده است و گویند در این جنات از لشکر معاویه علیه الغنم مسجد است و پنجاه رکعت کشته شدند و کمتر هم گفتند و از امام رضا حضرت مالک اشقر تعویذ و خرمه این ثابت و ادب القری و هاشم نقال و قبا را بر رضوان الله علیهم عهد شدند گویند که چون مالک و انحضرت رفت کرد در حال که کرب میگردم فرمود از من بپایان رسیدند فرمود که و منکر سوال از مالک نمودند خدا و سولی داشت و چون امام رسید شش از احد با سکی کند و ایشان مالک کعبه برین میگردید این امام من بالای سرین ایستاده خداوند ملک فرستاد و یک کمالی حجت خود را میدادند و این قول زده فقر ضعیف است واضح آن است مالک را انحضرت بنیاد شاهی صدر فرستاد و در عرض راه فوت شد و الله بعلم **خبر** دیگر چون انحضرت از امرا بای حبه بن فارغ شد تدو مقدنات حکمین واقع شد چنانچه شنیده خواهی بود که دوازده هزار کس از لشکر انحضرت که عابدترین و صالح و قاری ترین اصحاب انحضرت بودند ازین بدر رفتند مانند سرباز که از گان هیجده و انحضرت را معاویه و علامه ناسر گفتند که تو کافر شدی بخدا که حکم را اجبی شدی و حجب کردن با تو روا نیست و جز اسم خود را از امامت

سورۃ المائدہ

مؤمنان اقرار کردند در عین خوشنحیت و از لشکر انحضرت جدا شدند و بطرف کوفه رفتند و اکثر هرات را خراب کردند و جمیع کیش را کشند حضرت با چهار هزار کس بر سر ایشان رفت و عبد الله بن عباس را نزد ایشان فرستاد گفتند علی باید تا ما او بمن گوئیم پس این برکت را انحضرت جمع کرد و عبد الله بن کوا که سر از ایشان بود و بنیز میگردید و از انحضرت امان گرفت و ده نفر از یقینان او نیز آمدند حضرت فرمود که چرا از من رنجیده اید و بسبب دلگیری چیست عبد الله نقل جنگ معاویه بر مصحفها را با بر سر نیزه کردن و فریب خوردن ابو موسی اشعری و رحیم انحضرت فرمود باین گوا من دشمنانکم که اهل شام باشند اما من میکنند نباید عبد الله عباس بحکم برود و عثمان گفتند نباید و ابو موسی باید برود و من در اینجا نصیبی ندارم گفتا شما را باشد این کوا گفت راست گفتی با امیر المؤمنین و بناده نزار اینجا خود از بدین خواج رجوع کرد و باقی لشکر متفرق شدند و عبد الله بن وهب طایف حرق و سر این و در هیچ محل معروف بدو القیام بر نگذاشتند و مانند ناله کرد و هزاران زور کردند و انقضی است و در حال انقضی و بعضی گویند که کشتن امانست و در اینجا باز انحضرت ایشان را قتل کرده و هشت هزار کس دیگر از ایشان بر کشت و گفتند ان الله التوبه

و از شمشیر انحضرت این شدند و بکشای رفتند و بعضی خوارج
 چهار هزار کس و زیاد ماندند و مجرب ایشانند و عبدالمطلب
 و هب فرمود گفتند این حرب را که با تو میکنیم بخیر ایدیم مگر و بجز
 در و زیادت را یعنی از برای خلافت تو نیست میکنیم پس انحضرت این
 ایه را تلاوت فرمود قل هلم یبیکم ما لا یخسر الا الذین ضلوا
 سبیلهم فی الحیوة الدنیا و هم یسبون انکم یحسبون ضلالتکم فی انفس
 حرب باشد شد و از چهار هزار کس لشکر انحضرت نه نفر شصید شدند
 از لشکر خوارج نه کس زنده بماند و رفتند و سه هزار و هشتصد و نود و یک نفر
 کشته شدند و نه نفر بماند و رفتند و بعضی گویند که لشکر خوارج هجده هزار
 کس بودند و این حرب را حرب یارین گویند و از آن نه نفر کشته شدند
 نه نفر بستان رفتند و در اینجا وطن کردند و قتل ایشان بسیار شد
 و در نفر بمان رفتند و مسکن کردند و قلاع و شهرها ساختند و قتل
 و جلعاف و نزوه و جلعاف و هنوز از قتل انضا بقیه خوارج در اینجا باقیست
 و در نفر بمان رفتند و انشاء ایشان شهواتند و با ابناء و خوارج
 آثار انبا چون بگویند و در نفر بمان جزیره رفتند و در آن بلاد کشت
 شدند و در موضع سن و کشار و لاری و وطن انفاست و یک نفر دیگر
 تلوزین رفت انهم الله و دیگر جناب انحضرت با کوی حرب نکرد تا

انفیا

از دنیا رحلت فرمودند و مذهب خوارج انهم الله ایشان است هفتاد
 هزار شدند و در یمن و ازاده و اباضه و عجمیات و غسانیه و یمنیه و
 ناسیه و مرشیه و غشلانیه و عجاره و صفریه و زعفرانیه و برغوشیه و
 خفایه و بنی شعیبه و ابتریه و اصبیه و اصل ایشان پنج فرقه بودند از آن
 و عجاره و عجمیات و صفریه و اباضه و این ملاعن گویند امامت
 بود و اختیار رعیت و سب حضرت امیر المؤمنین و طلحه و زبیر و عقیله
 و عثمان میکنند و شخصین نامند که از بنی یمن و از بنی انصاری و علمیه
 دوست میدارند و خوارج گویند اصحاب کباب و از مسلمانان شرکند و اصحاب
 صفایان هستند و هم چنین گویند که اصحاب کباب شرکند و صباست خون
 ایشان و اباضه گویند هر که برخلاف ایشان باشد از اهل قبله از انزال و سلا
 و هر چه در حرب حاضر کرده باشند تمام حلال و عقیبت بود بخیر از فرزندان
 ایشان و گویند انصاف ایشان دار اسلام است الا لشکر کاه سلطان
 و کوا و مخالف خود را از اهل فساد میزدانند و هر که برخلاف ایشان
 باشد با کوهکان خود و وجهت اند و گویند هر مسلمان که در در آن کفر
 و اسلام ایشان ظاهر نباشد کشتن ایشان و کساح و مباحث ایشان
 مباح بود و در حجاز ایشان نتوان توقف کرد و هرگاه توقف کند کافر
 شوند و کوهکان مشرکان نیز باید از آن در و وضع باشند با و گویند

زان خلاف واجب و بیم نداشت که و گویند چنانچه در امانت کسی
 که خلاف ایشان است حلال است و زودش لازم نبود و گویند مضارب
 سرقه معتبر نیست و در اندک و بسیار قطع بدن واجبست و قضای
 نماز و حج واجب دانسته و غایب و قهوه را هم میدانند و آنچه گفتیم مدتها
 از او قضاست و از آنکه صاحب نافع این از حق الحقیق باشد و با عبد الله عقیبا
 بسیار مناظره کرد و از مخالفان خوارج است اندک و از وجهی و از
 انجا رفت و با مذهب عرب کرد و مذهب او را از بعضی پیرین کرد و با ذ
 با هو از رفت و از او از پیش پیرین کرد و بفارس شد و از فارس بکرمشاه
 رفت **سفر** از خوارج که بنید او را در مشرب باید دان در مجتم نمایند
 و گویند در ارضه امان دار گرفت هر که در انجا اقامت کند کافر شود
 و اینو **کتاب** من **بجای** تا انورد نشان غذا دشمن علی بن ابی طالب
 و اینو **تشریح** **نکته** انشاء زاد و نشان انصرفت نمیدانند و گویند
 او را در مسلمانان و کافران و مشرکان را نه ولایت و نه عزات است تا او
 که ایشان را اسلام خواهم اگر اقرار کنند ولایت ایشان لازم بود و الا
 عزات از ایشان واجبست و قتل لازم بود و گویند تارک نماز کافراست
 از سجد از علم فاسقت و گویند و طی غلام که در دارالمربا سپر کشت
 حلال است با و طی برده و مجوس و مضار **عبارت** گویند ان

درست بود چون قیام بان توان نمود و مردان اقتدا با او بتوانند کرد
 هرگاه از آن با مخالف خود حرب تواند نمود و واجبست زکوة نزد او
 و گویند خزانة بن شیب نام بود **عقبات** از او که در عهد بن عامر بن
 الله الحنفی است و از روی ساهی خوارج است و در کد امانت بکرم
 مقابل عبد الله بن زبیر و سپاه و از عبد الله بن زبیر طلب امانت نمود
 کرد و نافع بن اوزق و خوارج بعد از آنکه گردیدند و در آخر برگشتند و با یک
 و یک خلاف کردند و از عبد الله بن زبیر رفت و نافع بصحر رفت و سبب خلاف
 این بود که نافع یکک **تشریح** نداشت کرد و از جهاد و جتوان فست که کفر
 بود و بعد یکک فست و فاست و بخدات گویند معرفت خدای عزوجل
 و رسول او و خون مسلمانان را از اهرام دانستن و مال ایشان را اهرام دانستن
 و تحريم غضب از آنکه درین با آنچه حق تعالی فرستاده واجبست و غیر آنچه
 گفتیم که از شارع متعلقه شده دانستن ان واجب نیست و گویند هر که
 با جهنماد خون چیزها را احلال کند یا چیزها که حرام بود رواست و هر که گوید
 این مجتهد فاسق گفت مستوجب عقاب باشد و بگوید که جایز بود
 و عادل بگفتند او کافر بود **تشریح** از بعضی خوارج اند گویند که من
 شرک و ایمان بخصالت است و ان معرفت و هر که معرفت خدا حاصل نگرد
 و از معرفت رسول بیگانه نباشد و از احوال روز قیامت و ثواب و عقاب

حاصل بود و مرتکب شود بیعت بدون معرفت کافر و منافق کافر
که معذب باشد بدو از خوارج گویند خدا تعالی رسولی بفرستد
و از مسلمانان کتابی بفرستد که هر چه باید در آنجا باشد شریعت
حضرت رسول منسوخ شود و گویند ملت ضلایان که خدا بشما در قرآن
ناید که این ملت است و درست است و گویند هر کس کفر را می دهد از اهل
کتاب بیعت حضرت رسالت هر چند که مسلمان نباشد بیعت او نافعا
شود و گویند هیچ بیعت نیست خدا را بر خلق الا بشاؤ که مقام خیر باشد
اگر چه او را خوف و دان شرع نباشد و دیگر گویند که خدا را در قیامت
رسولان اگر چه ایشان را چیزی نباشد و قوی گویند که هر کس خبری بوی
رسد که سرک حرام است قبله گردانیدن و لب باید قبول کرد و اعتقاد
نماید و قوی گویند واجب بیعت رقتی بنماز بعد بلکه بنماز جماعت و
هیچ اسباب طاعت درست نیست الا بعد از طاعت که معرفت حقست و گویند
اگر چه رو به بیت المقدس نماز کند نمازش درست است زیرا که آن بنماز
است و وجه را بشان گویند جلد عالم فانی شود و آنچه خدا بشما در عالم
افزیند کرده نمائند و هلاک شوند و عودا افعال **مخاکات و فائده**
گویند که در فایده مسلمانان کثیر است بکار فرقیستن و چون در تفسیر بود
نکاح زن مسلم را بکافر درست بود و عکس هم جایز میدانند و اگر

دار از آن خوارج باشد درست نبود **فصل** گویند دارد و ناست فار
ایمان و او کفر و از ایمان بلاد خوارج است و گویند که هر کس کفر
از او سر زد پیش از آنکه او را بوالی برسد که او را احد زنند یا فرزند
و بعد از حد از کافر گویند و گویند هرگاه امام کافر شود رعیت بر او
کشته اند با امام شریعت و گویند هر شریعه که اصل آن حلال بود و کسی
بغیر دوست شود و زکات نماز کند و خدا یا انبیاء را دشنام و ناسزا گوید
در این سستی کافر شود و هیچ کس راه را و گویند **فصل** گویند در شرع
زایکافر میتوان داد و از کافر را بسلطان و گویند هر کس که بان ترافعا
یا الکتاب کیا برود و خواست **فصل** گویند خون صوفیه در سر عین
حرام است یعنی در پنهان و در اشکارا حلال است و خون مخالف اش
و در در ارتقا حلال میدانند و چنین شریا گویند برضای خدا است و
زن که بخواهد از ایشان نباشد نکاح او را حرام میدانند و اسنان این
مسلم از خوارج است گویند خدا تعالی خلق نمائند و اعضا و جوارح و
رشد و بهر و عوقبه نیز بر این اعتقاد رفته اند و اضافه برین گویند که
هر زن زنی که از مسلمانان بگریزد در آن ده بیعت زکوة واجب بود بر **الکتاب**
که در اطراف مسلمانان ساکنند و شریعتی ندارند و برایها واجب است
که بکشد و معذ و نه که تکلیفی بران طاعت واجب بود که برافند و تخم

خبر عالم کشتان پیشود **عشرین** آنحضرت صلوات الله علیه
 اینجه مشهور است شصت و سه سال بوده و شهادت با سعادت
 در شب جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهل و هجرت واقع
 شد حضرت عبداللّه بن ابی طالب مراد علی الله علیه و عطاوت
 و زبان ابن خلد و شیبیه از عجم و اشکان بهرین قطعه از آنحضرت
 لعنه الله و بعضی شصت و پنج سال عمر شریف آنحضرت را نقل کرده
 و در مکه معظمه بیست و سه سال توقف داشتند و در آن وقت ده سال
 از عمر مبارک آنحضرت گذشته بود که حضرت رسالت معصوم
 در رسالت شدند چون شرح عیضا ذکر کند شایسته ساله بودند و چون
 فوزه ساله شدند شایان عرب را کشند و چون در مدینه را کردند
 بیست و دو سال از عمر شریفشان گذشته بود و مدت می سال امامت
 آنحضرت بود و مدت دو سال چهار ماه و یکربعین غصب خلافت
 حضرت را کرد و باز ده سال عمر معلوم علی بن ابی طالب و در دوازده سال سلطنت
 ایمان عثمان لعنه الله علیهم الدائمین و در کتاب فرجة الغریب از حضرت
 صادق بین صلوات الله علیه شصت و پنج سال عمر شریف آنحضرت را
 نقل کرده اند و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و اله معصوم برستا
 شد آنحضرت دوازده ساله بودند و سیزده ساله در مکه معظمه

مانند

مانند ده سال و در مدینه شصت و پنج سال بعد از وفات حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و اله در حیات بودند و در کثیر از انوار شرف
 علیهم کرمه در قول عزیزی و آنحضرت که احتمال هر وقت نجف اشرف و قایم
 بعد از شهادت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه چون اجتناب
 مستطاب می باشد از حدیث ائمه اهل فرموده بشان اسلام در هم شکست و شک
 ایمان از هم ریخت و اساس صلاح و بنیاد تقوی و خدا شایسته از انوار
 شهبان و مؤمنان خاور و ارض حقیقت فیل شد و اعلام کفر و شقا
 و الوی ظلم و عداوت یسوی اهل بیت رسالت بلند شد و خلافت از
 متابعت و محبت خاندان نبوت و ولایت بر حق ضلالت و کفر اعمی و غوا
 الی اوسفیان در اندک و در محرومیت و غارت ناس یکباره خلافت از خاندان
 در عوام و وضع و شریف و اکابر و اصاغر و صحابه و تابعین در دست و
 بلاد و امصار از عرب عجم رویدر نگاه شقاوت پناه معونه مسکن الهادی
 علیه السلام آوردند و قریب باو ملعون هستند و ال زیاد و آل مرغان
 ابوسفیان را با خامت و پیشوائی برداشتند و بنیامیه لعنه الله اعدایان
 خود داشتند و عداوت و بدگویی ایشانرا اختیار کردند و ابوسفیان سید
 مؤمنون و خدا زنده ماند و مؤمنون و معاویه و خالوی و مؤمنون را این
 را تا بی یکیل بنای جهان خواندن و ایشانرا اهل البیوتین و خلفه الله

و خلقه را رسول گفتند و طاعت ایشان را طاعت خدا و سولت
 برابر داشتند و بدو سقی نعمت ایشان فرمود و مباحات میکردند
 خلاصه هر عباد به علی بن ابی طالب و ان ملعون را میپرستیدند
 چون انخلی زاده در خلق جهان استیلا و غلبه بهم رسانید و معرکه را
 خالی بیدید و باغی پادشاه شد و مردان محاربه و تابعین خود را امر نمود که
 اطاعت او را در مدح خلفای ثلثه لعنهم الله وضع و انشان کنند و دست ایشان
 کنند و خراسان را و فضیلت و بزرگواری برایشان قرار دهند و بزرگان
 ها مدحت ایشان را جاری سازند پس بعد از ان امر نمود خلائق را که
 امیر المؤمنین علی را اهل بیت ایشان را لعن کنند و اقرار ایشان با
 بر بندند و دشنام و ناسزا بگویند لایم خلق دنیا از عرب و عجم و ترک
 و تاجیک این را قبول کردند و امام زمان را علی بن ابی طالب و نقاد شدند
 و وجوه عرب عجم و اشرفه اعیان و پادشاهان جمیع بلاد و امصار را
 بضر و شمشیر و خنجر و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ
 گردانید و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ
 اهل بیت را کوبید و ایشان را بستم و بستم و بستم و بستم و بستم و بستم
 منیر و امیران و اهل و اهل و اهل و اهل و اهل و اهل و اهل و اهل و اهل
 نکاتند و هر کس که متهم بدو است ایشان را بکشد و را بکشد و هر کس

بش

در حق ایشان اظهار نماید و مدد او را دست اهل بیت ظاهر کنند
 او را معز و مکرم دارند و جایزه و انعام و عطیه و عطا پادشاه
 که بقی و همی اهل بیت و با مدح و بیاشته بگوید و من بخیر از بزرگان
 در کشتن و بکشتن و بکشتن و بکشتن و بکشتن و بکشتن و بکشتن و بکشتن
 بدو در خلق و با تمام این احوال قبیح قیام و اقدام نمودند و با تمام
 هفتاد و شش بدو نگاه داشتند و با تمام این احوال قیام نمودند و با تمام
 بر دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ
 قریب به صد هزار کس کشتند و دوازدهام شقاوت فرجام ملعون را
 و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید
 با اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید
 کردند و اقرار کردند و اقرار کردند و اقرار کردند و اقرار کردند و اقرار کردند
 نمودند و شدت قبیح بیخا و بیدید و رسید که اگر کسی اسم مبارک علی
 را بخواند بر زبان جاری و ظاهر سازد و یا کسی که ده سال و بیست سال
 اشنا و دوست و مصاحب بوده و او را شهادت میدادند بخاندان و اید
 و خالی از غیر در دوزخین میفرستند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 و قرآن در میان میگذاشتند که سر بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 کوش بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد

میداشتند و علی هذا القیاس نه بیند که حال مردمان در زمان بکوت
 و بی طریقی بوده و این بدست شیخ مدّت هزار ماه به چاه که بود مشغول
 است که در زمان کفر بنیان بر او نه لعنه الله علیهم اجمعین مردم
 که از مملکت بگریختند و اهل ری هر یک مهر و دوازده روز و لا یت
 هزار و بیست و پنج خود می دادند و این نکردند و اهل اصفهان و اسفند
 و خراسان هزار ماه تمام ناسرگشتند و از سلاطین بنی امیه عزیمت علیهم السلام
 ناسرگشت و مردمان از منع میکرد و از سلاطین امیرالمؤمنین علیهم السلام و فدا شدند
 بجز حضرت امام محمد باقر و کرد و تا او در حیره بود اختیارت و سنا را داد
 و سادات علوی سرزمین مکه بودند و خمر و خنجر و خنجر و اموال خود
 را بسادات میداد و هر سال بلوغهای خطیر برای حضرت امیر شاه
 و بعد از آن از خلفای ناحق که چنین سلولت نکرد و بنی امیه خلاق را
 و کثرتی انداختند تا روز قیامت و این است سر و تیر بنیاد که فرستادند
 یکی در اندامی غصب خلافت بود که علیهم السلام بعد از خلافت شد
 و خلق را بنیاد و بیعت و بیعت کوساله سامری ابو مکر ملعون اغوا نمود
 و قدم در انبام سلطنت معار و به غا و به مکن الهادیه بود که بهر خلافت
 با او انداخت و بیعت کردند و سیم که خلق بیعت کردند و قتل امام حسین
 و باعث شدند که بنی امیه لعنهم الله خلافت را از میان آید و این است

که هنوز میبرد و ذکر سلطنت امویان علیهم السلام و التبران چون فرزند
 همدان بنی و قتل اموی و حکومت و خلافت شد چند کلاه از اموال حسین
 مال و سوره ملعون مکن الهادیه بنیان بنیاد که عشق علیه عامه است
 و با وجود عداوت و عناد او با شیعیان درین صفات که مرقم یافت
 املعون را مؤمن میدانند و املعون اول کسی بود که در اسلام خلافت
 خلافت کرد و شمشیر گرفت و اول کسی بود که خلافت را به برادرش فدا
 و بنیاد علیهم السلام داد و اول کسی بود که بظاهر ناکرد و اذات الفلاند
 در حیره و با و خراسان و این چنین بود که بنیاد او را طلاق داده بود و
 او را در ده روز با دیکتاج خود در آورد و اول کسی بود که اهل اسلام را
 غارت کرد و اول کسی بود که اهل اسلام را غارت کرد و اول کسی بود که
 سر حجبین عدلی را با سارشیعیان و مسلمانان بر نیزه ها کرد و اول کسی بود
 که سب و شتم امیرالمؤمنین را حلاله انت و اول کسی بود که احادیث
 تمت برای اهل بیت رسالت وضع نمود و اول کسی بود که حضرت فاطمه
 صلوات الله علیها را نسبت بیگ داد و اول کسی بود که لشکر بر مسلمانان
 فرستاد و شلخته را بنی قیس را با سه هزار کس و بنیاد بنی امیه با صد و پنجاه
 هزار کس و بنی امیه را بنی قیس را با سه هزار کس و بنی امیه را بنی قیس را با سه هزار کس
 باشد بکشد و اول کسی بود که کسی میانه صفاد و مرد و سوار کرد و اول کسی

بود که شرب خمر انحلال و افانت و اولی کسی بود که در مجلس او سنان و
 و اولی کسی بود که مبل بخوردن گوشت خنجر بر نموده و اولی کسی بود که بگوید
 و مکر کتابت نوشت و اولی کسی بود که تشبیه با کاسه و فراموش نموده
 بنام و قهر میزبان باز داشت و اولی کسی بود که جلاد مقرر کرد و اولی کسی
 بود که بموت سلطان شفاقت نمود و امر نمود که مردم شام بموت علی
 عهد کنند و شاه می کند و اولی کسی بود که بت فروخت و بت فروشی انجام
 نام نهاد و میگفت که مردم بنان می ساختند و بعد و سایر بلاد میبردند و
 میفرستادند و در عوض شاعری آوردند و اولی کسی بود که اسب سلطان را
 را فروخت و اولی کسی بود که با مشرکان بی اخذ بر سر جمیع کرد و اولی کسی بود
 که زندان و حبس ساخت و اولی کسی بود که خزانه سران را باز داشت و اولی
 کسی بود که پیش تراشید و شاه ب کف داشت و از بدعت آن ملعون است که
 اهل بقم تراش میزنند و اولی کسی بود که خطبه داشتند خواند بجهت کسی
 و عظم شکم و اولی کسی بود که استخفاف بیکانه بخورد نمود و در این اسیر را
 خواند و اولی کسی بود که مسجد بنی بر آید و از اساس و بنی کتر کرد و بنی را
 انجمن ساخت و اولی کسی بود که مردمان صفا را مقرر کرد و بنی را
 جندب و ابوهریره و انس و برآین طایف و زهدیت او قسم و عاهد شد که
 که تمام است در دولت امیر المؤمنین وضع کند و شهادت که معافی

روزی زوی نزد ابوهریره فرستاد که حدیثی طرح کن از این ایمن تا اهل
 شام مرا اعتبار کنند ابوهریره در منبر رفت و گفت شنیدم از رسول خدا که
 فرمود معاف و بخالوی و فرمان است و از این چند روزی گذشت ابوهریره
 بلکه در طایف با مردمی بشکست سبزی کشته بود و بسیار از مؤمنان
 افزوده که بخور شد و آن سبزی کساد بود و کمی نخرید و ملعون حدیثی
 با بنی ضمون که پیغمبر خدا و حق که فتح مکه نمود این سبزی را ترقیب کرد و گفت
 هر کس بخورد و بخورد این سبزی را دوا و شفای است و برکت است مردم که
 این را شنیدند سبزیها را بعتت اعلام کردند و مردم و دینار بسیار
 بیاوهریره رسید و رسید بشیرلیت خود نداد این بنی معاویه رسید کسی
 ابوهریره فرستاد که خطبه بی تراجمه ببالدای طمد دروغ زن کجا و
 پیغمبر بنی این سبزی را کرد و گفت دواست جواب فرستاد و روز
 که میگفت معاف و بخالوی مؤمنان است و بعضی گویند برخی بودند و آن
 ملعون اولی کسی بود که اغراف انبات قرظ را نمود و ثابت کرده است
 سید صعلقی در طایفه کتاب رغال از عبدالمجید این حدیث بد و در شرح
 نهج السیافه که معویه ملعون صد هزار درهم از برای ممر این جندب
 فرستاد که این که در دولت حمزه و بود این در دولت عبدالرحمن
 تلجیم مراد از حدیث نازل شده در دم حضرت امیر المؤمنین بیان کند

[illegible]

ملفوظ

حکومت نمود و بعد از آن عمر بن عبد القیز بر سلطنت کرد و مدتها در اوام
خاک صومعهت عمر خلافت و درین کرد تا و اکثر اهل مکه توقف دارند و بعد
از او هشام بن عبد الملک تفریده سال و نه ماه و هجری سلطنت کرد
و بعد از وی یزید بن عبد الملک ناف اندک و روزی حکومت کرد و بعد از آن
سروان بن جندب معروف بجای خصال و سه ماه حکومت کرد و عمر بن خالد
صد هجری و از او یزید بن جندب خلافت ملقب بخمار بود و دولت یزید
تا اینجا بود و از یزید شاه سوره علیه السلام تا آخر عمر و دولت ایشان خود که
یک سال بود و با ستاد علی و ملعیان ایشان هزار ماه بود که هشتاد و سه
سال و کسی باشد **خضایح** بنی اسبه لغتنامه الله در زمان معاویه کافر
و مشرک و ذاق اکل الزنا و بت پرست بودند و ابو سفیان مخزوم بن حرب
بنی امیه که درین ایشان بود چندین مرتبه لشکر بر سر رسول خدا صلی الله
علیه و آله اندوز و جنگ کرد و انحصار تهاجر کرد و عاشق بود بر هند و آن
بت عتیز بن ولید و شب و روز در خدمت او بود و با صلاخ و زنا
دستی او بود و افعول نه وقت از ماه حجاج داشت که هر دو مان ^{بکنند} با او
علم بر نام خواند خود بر ناسک و در خلاف بخانه ای انداخت و کار خود را پیش
و بعضی گویند همیشه علم بر نام خواند و علم نبرد و از اصحابان علم مشهور
است بر ما در روزی مصاف که دو چهل مرد را از عزد را خواست و از العبد

علی الزاری و از صاحبان علم مشهور زمانه خود بود و در خطا نیست و
 بعضی اوری مادر عثمان را سپیدان زن آن گردانند و بعضی بخای
 اوری ام تحال را گرفته اند و ابو سفیان ملعون چون مسلمان شد
 منافق بود و معتزین و قاص هم از بنی امیه بود که رباعیات حضرت را
 را در روز احد شکست و صاحب علم بود و حکم پدر مروان ملعون
 هفتاد بیت از حضرت را میجو کرد و از حضرت ابو سفیان و حکم را در
 بسبار لعن کرده اند و مروان ملعون که مشاگرد حضرت اوزا
 و زعمیاد کردند و همچنین عایشه نیز از او زعمیاد و بر او لعن
 حضرت رسالت هفت مرتبه معویه را لعن کرده است و این ملعون
 در اول و ثانی قلوب بود و چون اسلام آورد منافق بود و از جمله خطا
 عقیدت که در میان ایشان داشت که شتر حضرت دم کند و حضرت را
 بیندازد و بیت در گردن داشت و ملعون و شراب در شکم بود که
 جهم رحلت نمود و شتر ملعون که خداوند عالمیان در قرآن مجید یاد
 فرموده بخای امیه و زباید از بنی امیه است که ولد از نسا است و پدرش معلوم
 نیست و از این جهت او را بنی امیه میگویند و چون ابو سفیان با صحبه
 مادر او را گرد زباید ملعون را نسبت بجهنم داد و در شش سخن ساخت
 و عباد الله این زباید از مرطبه زانیه هم رسیده و عقیدت این بنی امیه

بود از اهل سعور و معویه نیز از آنانست خود طعن ساخت و در این
 عقیده که خاک مدینه بود از قبل معویه نماز مسجد را در دست میگرد
 گذارد و کشت امروز شایع داریم و غمازان را که در مدینه و این کان و
 کن کان فایضا لا یستون در باب ولید ملعون تاراشد و مسلم این
 عقیده که بعد از اسیریه و ام جمل بیت عرب خواهر ابو سفیان که خدای
 تعالی از عالم الطلعب در قرآن یاد کرده و سوره بیت در دم او تاراشد
 شده و عباد الله لوی سرچ طریقه حضرت است که از این ابیات قرآن پیروی
 و قنور و هم را غنور حلیم میباشند و معقران ابی العاص که هم عثمان
 است از حضرت از طریقه نمود و عثمان از بنی امیه است لعن الله علیه که
 جمل هزار مصحف را سوخت و هزار بیت المال را بر بنی امیه قسمت نمود
 و عباد الله این سعور را کشت و ابو ذر را اراج از مدینه نمود و بریده
 در شاد و غمازان با سزا اندر زد که علت قتل هم رسانید و در بیان
 ظلمها در مسجد رسول الله کرد و حجاج بن یوسف از بنی امیه است در ابام
 حکومت خود حد و بیت هزار علوی و قاطی و شعی را کشت و با قاتل
 سنان گویند که کتب بود و علت این داشت و چون حجاج ملعون بجهنم
 رفت هشتاد هزار کس سید علوی و شعی در مدین و حر از مدینه بودند
 و بنی امیه لعنهم الله اهلها بودند که بعد از پیغمبر علیه السلام لعن الله علیه و آله و صحبه

ساختند و خانه کعبه را احزاب کردند و سوختند و ضحاک و
 زنان ایشان قاطبه مشهور و زیاده بودند و غلبه می نمودند که اولاد حضرت
 رسالت را کشتند و در دست آنحضرت را اسیر کردند و سب و بی احترامی
 قاطعه را میکردند و شر و جفا از حضرت رسالت پناه میکردند که خداوند
 لعنت خداوند رسول و جمع ملائکه و طغیان بر افعال با و بدین چند کلام از
 احوال شقاوت مال ایشان را بیان نمود و سلطنت از ایشان انتقال به ایشان
 کرد و ایشان نیز با اهل بیت رسالت این خواست را نمودند و مثل اینها
 آوردند و کوتاهی نکردند و حضرت ائمه معصومین را شهید کردند و با
 وجودی که جعفر و هرون و عامون علیهم السلام شیعه بودند و بگردن خود
 و از زبان مات خلفای ائمه نداشتند اما از کافرت پرست بدید بودند
 و باقی از بعد عامون مالا که مدعی شدند ذکر سلطنت شقاوت
 اساس بن عباس لعنه الله علیهم ایشان می و هفت تن بودند و در هیچ
 دولت بسعادت ایشان از روز آل و ملت مروان خارج بود تا ظهور
 هلاکو خان این جوهری چنگیزی و ستم ملک ایشان پا خد و بیست
 دو سال و سه ماه کشید و آل ابوالعباس محمد بن علی بن عبد الله بن عباس
 بود چهار سال و چهار ماه سلطنت نمود و بعد او ابو جعفر منصور و
 بیست و دو سال سلطنت کرد و بعد از بنای او است و جبر و قهر را

بد و انقیاد است که چون طاق کسری مدین را حراب کرد و بغداد را
 بنا کرد برای احوال طغیان او و بحر قزاقی از راه پاد و انکی نقره حواله کرد از آن
 جمعه موسوم شد با بوالذوالبی و جناب حضرت صادق صلوات
 الله علیه و آله و اهل بیت بود و آنحضرت را بزرگوار و شریف کرد و بعد از او
 محمد بن ابی موسی که او را هادی نیز میگویند باز ده سال و چند روز
 سلطنت کرد و بعد از او موسی بن مهدی یک سال و سه ماه کرد و حضرت
 امام موسی کاظم صلوات الله علیه و آله و اهل بیت و دعای جوشن
 که در میان شیعه مشهور است آنحضرت را برای دفع اعدای خود
 خداوند آگشت و بعد از او الرشید هرون حکومت نمود بیست و سه
 خلافت او کشید و اهل بیت حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه
 را در بغداد سیصد ساله رحیم خود نگاه داشت و در آخر یکی این
 خالد بر مکی و بر خود را از نژاد و آنحضرت را از هرون و اجداد طغیان
 میگویند آنحضرت را سب و بختند و در آب شطآنند و چو این
 حضرت را بدیدند و در این اصل دارد و بعد از الماسون با الله عین
 الله بن هرون الرشید بیست و پنج سال پناه و پیروز و سلطنت نمود
 و حضرت امام رضا صلوات الله علیه را و ابی عبد الله خود گرفتند و الا
 بشنان شد و آنحضرت را بزرگوار و شریف کرد و بعد از آن حضرت

هجرت شهرت من رای که سامره است از بنای اولست چون بغداد
 تالت بود از برای سپاه سامره (السلطه) و عسکر بنی هاشم و معتمد
 خلیفه شمس بنکوبند زیرا که در سنده ثمان و مائت و نود و شش
 و ثمان خلفای عباس است و ثمان اولاد عباس است و هشت فتح
 بردست او ظاهر شد و هشت کس از ملکت زاهدان عجم در خدمت
 گرفتند و هشت پسر داشت و هشت دختر و مترکات او هشت
 هزار هزار و چهار صد و هشت هزار هزار و دوم نفر بود و هشتاد و هزار
 اسب و هشت هزار غلام و هشت هزار گنبد داشت و هشت قصر
 بنا کرد و مدت چهل و هشت سال و هشت ماه و هشت روز عمر کرد
 و حکومت او بیست و سه سال بود و الفی بالله و عین ان معتمد بن علی
 و زمانه و سپرده روز سلطنت کرد الموفق علیه الله ابو الفضل جعفر بن محمد
 ملعون بود که هفتاد و سه مرتبه بکر بلاست و کا و بند و خوشتر فرستاد
 که شیار کنند و اثر قبر حضرت را محو نمایند و بنی عباس بر قدرت الله و
 شانتر بشرف و در ایران حضرت را غلغون میگشت و منع از زیارت
 می نمود و سبب اصحاب الایما را میکرد و پیش منظر یقوی مجلس که شیعه
 متوکل را با شیخ ابن عافان و زبیر بن عقیله و غیره میبردند و در میان
 و الا اشاره مجلس قصد قتل او را نمود و در چنین کشتن سعید خان

خود را

خود را بر روی ملعون انداخت و کشت با امیر المؤمنین من بعد از تو زید که
 هجرت او هم و عجمه است خود را بر پشت انداخت و گفت یا امیر المؤمنین
 من بعد از تو زید که هجرت او هم ندیم جان بسا زت بدر بود و حاجب را بشکل
 ملحق ساخت و غارت جعفر بن سامره از بنای او است و مدرسه
 خرمیه در بغداد از بنای او است مدت چهارده سال و نوزده روز
 کرد لشکر بالله محمد بن متوکل عمر بیست و پنج سال بود که پدرش را از
 و شعیب اما محمد بن عباس کرد و او را کشت بعد از یک سال حکومت کرد
 و بعضی ضعیف سال گفته اند المستعین بالله محمد بن جعفر بن محمد بن علی و نه
 ماه سلطنت کرد المستعین بالله محمد بن جعفر بن متوکل بن علی و شش ماه و
 بیست و دو روز حکومت کرد المهدی بالله ابو عبد الله محمد بن واثق بن هارون
 ماه و هفتاد و دو روز سلطنت کرد المعتد بالله ابو عبد الله جعفر بن متوکل بن علی
 و سه سال حکومت کرد و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه در
 زمان او غیبت اختیاری فرمودند المعتد بالله ابو العباس احمد بن محمد
 بن علی و نه ماه و نه روز سلطنت کرد الکافی بالله علی ابن احمد بن محمد
 شش سال و شش ماه و شانزده روز حکومت کرد المقدر بالله ابو الفضل
 جعفر بن احمد بن محمد بن علی و چهار سال و چهار ماه و شانزده روز
 سلطنت کرد القاهر بالله ابو العباس محمد بن جعفر بن محمد بن علی و

دوماه و ده حکومت کرد المثنی بالله سه سال و یازده ماه حکومت
 نمود المستنصر بالله ابو القاسم علی بن ملک بن کمال چهار ماه و شش
 ماه حکومت نمود المستنصر بالله فضل بن جعفر معتد بهت و در سال پنجاه
 کرد الظاهر بالله ابو بکر عبدالکریم بن طلیح هفتاد سال و نه ماه و شش
 روز حکومت کرد القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحق معتد بهت و در
 یک سال و سه ماه و یازده روز حکومت نمود القائم بالله ابو جعفر بن
 هداویه بن احمد قادر و در چهار سال و هشتاد و نه روز و شش
 ماه حکومت نمود المستنصر بالله ابو العباس احمد بن معتد بهت و در سال و
 کسری حکومت نمود المستنصر بالله المستنصر بالله عبد الله بن بکر
 ابن محمد بن احمد مستنصر بهت و در چهار سال و هشتاد و نه روز و شش
 ماه حکومت کرد الزاهر بالله ابو جعفر منصور بن سترشد یازده سال
 و یک ماه حکومت نمود المستنصر بالله ابو جعفر الحسن بن یوسف
 سال و هشت ماه حکومت کرد الناصر بالله ابو العباس احمد بن
 مستنصر بهت و در یک سال و هشتاد و نه روز و شش ماه حکومت کرد
 ابو النضر محمد بن ناصر بن ماه و چهارده روز حکومت کرد المستنصر
 ابو جعفر بن منصور بن طاهر شازده سال و نه ماه و هفت روز

حکومت

حکومت نمود المستنصر بالله ابو عبد الله المستنصر شازده سال
 و هشتاد و نه روز و شش ماه حکومت نمود المستنصر بالله ابو العباس احمد بن
 معتد بهت و در چهار سال و هشتاد و نه روز و شش ماه حکومت نمود
 المستنصر بالله ابو جعفر بن طاهر شازده سال و نه ماه و هفت روز
 حکومت نمود المستنصر بالله ابو العباس احمد بن معتد بهت و در
 یک سال و سه ماه و یازده روز حکومت نمود المستنصر بالله ابو جعفر بن
 هداویه بن احمد قادر و در چهار سال و هشتاد و نه روز و شش
 ماه حکومت نمود المستنصر بالله المستنصر بالله عبد الله بن بکر
 ابن محمد بن احمد مستنصر بهت و در چهار سال و هشتاد و نه روز و شش
 ماه حکومت کرد الزاهر بالله ابو جعفر منصور بن سترشد یازده سال
 و یک ماه حکومت نمود المستنصر بالله ابو جعفر الحسن بن یوسف
 سال و هشت ماه حکومت کرد الناصر بالله ابو العباس احمد بن
 مستنصر بهت و در یک سال و هشتاد و نه روز و شش ماه حکومت کرد
 ابو النضر محمد بن ناصر بن ماه و چهارده روز حکومت کرد المستنصر
 ابو جعفر بن منصور بن طاهر شازده سال و نه ماه و هفت روز

القاسية ولشبابهم واعز انهم وانما وهم المشايخ الى يوم النشأة
 وحدثني موضوع رايان يكرههم وعالم مدبر وفاضل شامك منصف
 يا شاعر انك ان كان احاديث موضوعي ومختصر كذا في احاديث موضوعي
 روي عن عبد الملك بن عيسى قال قال رسول الله الله انما يكره ان يكره الله
 اليك وعمر **منها** ما روي ان ابا الدرداء كان يمشي انما يكره ان يكره الله
 انما يكره ان يكره الله فقال ابو الدرداء وعمر بن الخطاب فقال ما طلعت الشمس
 ولا غربت بهذا النبيين والمسلمين على رجل هو افضل من ابي بكر **ومنها**
 قال لا يكره عمر **منها** سبها كقول اهل الجنة ما خلا النبيين والمسلمين **منها**
 قال لا يكره ان يكره عمر **منها** قال او كنت خلفا خلفي لا دون ربي لا عذبت
 ابا بكر خليفتي لكن هو شر مني في ديني وصالح في الدنيا اوسيت له محبة في النار
 وخلفني في الدنيا **منها** وقد ذكر عنه ابا بكر قال واين مثل ابي بكر كذا في النسخ
 وصدقني في ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم في ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم
 مع في ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم في ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم
 ثم الله يعلم **منها** عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله الله اي شأنا احب اليك
 قال عاقبة قلت من الرجال قال ابو هاشم قلت من قال هو قال النبي او كان
 بن عبد الله **منها** ان الحق ينطق على لسان عمر وقلبه **منها** ان الحق ينطق
 على لسان عمر **منها** ما ابطأ عنه جبرئيل لا طفت انه يبعث المؤمن **منها**

قال انا بيت فيك بعث عمر **منها** ان شاعر الشجر شعر اذ ينزل
 عمر فاشارة النبي عليه السلام ان اسكت فلما خرج عمر فنادى فدخل
 عمر فاشارة النبي اليه بالتيكوت مرة ثانية فلما خرج عمر سال الشاعر عن
 رسول الله من هذا الرجل فقال عمر ابن الخطاب وهو رجل لا يخطا باطلا
ومنها وزنت باسحق فرجعت ووزن ابو بكر بها فرجعت ووزن عمر بها
 ثم فرجعت **منها** قال لو نزل من السماء عذاب لما نجى الا عمر **منها** قال
 سراج اهل الجنة عمر **منها** قال ان الله يجلي للظالمين يوم القبة فاقامة
 ويجلي للثا ابا بكر خاصة وانه قال عدي بن جبرئيل ان الله لما خلق
 الارواح اخشاد روح ابي بكر من بين الارواح **ومنها** ان ما يعطى
 كتابه يمينه عمر ابن الخطاب ولا شعاع كشفاع الشمس **منها** قال
 من سب ابا بكر وعمر قتل ومن سب عثمان وعليا جلد ثم المخرقات
 الا لعنة الله على القذابين من اشاع خلفا ثلثة **باب** جهارهم وداخول
 خبرهم مال امام حسن مجتبي صلوات الله عليه كذا في الخبرات والاعا
 واما بعد مشهور وتلت والكتاب حضرت سيد وسبط وامير محبت
 وبنو يحيى وابنه وذكى ومجنى وزاهدات ونام مبايلة حضرت حسن
 است ودر توراة وفور ودر كتاب زوهر كما عظم كبا هو است و
 بنين كويكند وبلشت تركوم العذار است ودر توراة بلشت جلي شير كه

معربان شربت و در انجیل ماسن و در کتاب زندگیت رای
 در کتاب باشد که اعظم کتاب کمره هند است و در کتاب انکبوت
 زینت و زبان یونانی قریم است و نقش آئین انحضرت العزیز الله به
 و بر طایفه الهیاته **و لا رت** یا سعادت انحضرت در شب سحر شنبه پنجم
 ماه مبارک رمضان و روایت دیگر روز شنبه یازدهم همین ماه واقع
 بعد از هجرت بدو سال یا سه سال و احوال فرخنده اشغال انحضرت بود
 مدت خیره و غافلان از ایشان و بیگانه قنقار خاست و ظاهر است بیت
 حج پیاده فرمودند و در اکثر سفرهای مبارک ایشان دهم و ابله میکرد و
 مرتبه احوال و ضیاع و عفا و وفای و مزای و فساد و جسر خود را افکار
 و عشار خود را ساق کردند و فقر را به ناز از این بهره و سبب دادند تا آنکه
 یکسای نعلین که در پای مبارک داشت دیگر چیزی باقی بجزرت نماند
 و همیشه قائم السبل و اکثر ایام صائم بودند و سبانه فرمود و عدا هرگز نداشت
 نکردند که موجب عجز ایشان باشد و آنچه در محاوره صدقین از شجاعت
 و جلالت با معویه غایب و لشکر او کردند اله و کسی نبود و قریب به پنج
 هزار کس را بدست مبارک به چنگ در ستاد نهاد و در روز حمل شتر غائبه
 بی کردند و دولت ان غدا و را مکتوب ساختند و شکست بر لشکر طلحه
 و زبیر انداختند و از افتادگی و غریبی انحضرت ان بود که روزی سیصد

در مکه که جمعی از قرا و درویشان که اکثر ایشان معلول و مریض
 و صاحب علم بودند انحضرت را تکلیف کردند که باین رسول الله ماکان
 است و با قوام و خشک و پاره نان داریم چه شود که انضباط ما بپای
 و با ما مواظقت کن و در خوردن ان حضرت فی الحال از استر فرمودند
 و در کنار ایشان نشست و با ایشان در خوردن مواظقت فرمود
 نمودند و بعد از فراغ ایشان از انضباط طلبیدند و انواع طعامها
 انداختند برای ایشان و میپاشانند و صرف ایشان نمودند و هر را خلع و
 از دهم و پیشانیها را استغنی و میپاشانند و ساخته و روانه منزل فرمودند
 و هر چه فکات کافی که با لباس مقدس را بر ایشان میپوشانند و عجات و عجا
 و فاعلت و عبادت در صفا و حلم و پرهیزکاری و زهد و عفت و حیا
 و ادب و مهربانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و انبیا علیهم السلام و علوم
 بر آنکه از تمام با انضباط است هذا ایشان بود **خلاص** انحضرت ششماه
 بود در بعضی از اهل سپهر و توارخ برانند که چون عرض طلب علیه الله و العدا
 که در اکثر جنگها که لشکر میفرستاد و شکست میخوردند و اولاد و حریت
 جرد این شهر را بدو لشکر صفا همان جدت حضرت امیر المؤمنین و الفکا
 میفرمود که انضباط نام حسن را در جسر فرموده هزار لشکر سعدان و قاسم
 فرمود که حضرت سید سالار لشکر باشد از اینجهت است که بعضی از علما

اصفهان را مفتوح العتوه میدادند و حضرت تباری و شهریار شریف
از دند و بقرم کفالت اردستان و زول جلال فرموده اند و از اردستان
به قاپان و آن ولا بیست و نهمین اصفهان و در اصفهان در مسجد
خارج شهر قریب برپایه رود مشهور بلسان الارض چون آنحضرت
تشریف با ایضا آوردند این زمین بفرمان الهی بخیر آمد و با حضرت گفت
این رسول الله را اصفهان محرم و همود بسیار ندعوته بخیر آمد و خانه
شود و آنحضرت بسلامت داخل اصفهان و در مسجد طاس نماز کردند
و تا می متصل بان مسجد بود غسل و زود و در مسجد ایشان قریب است
شهر را بخانه از فرمودند و نماز شام را در قریه بران حوالی اصفهان
گزاردن و در محنت این احوال توقیف هست **احوال آنحضرت بعد از**
شاه و لا است چون بر سر خلافت متکین گردیدند اهل کوفه و شام علیه
حراسه را حضرت از عداوت و مخالفت کردند و قاپان است عاتق
عصمت و امامت را بنیاد دادند و دولت خواند و مسل برده و اسباب ایشان
را در قصر ایضاً مداین بفاوت بردند و این را می باشد تا آنحضرت را
برود و اهل کوفه و در آن گردن مبارکش باز کردند و کلمه از زبان ایشان
برآمد و مکرر آنحضرت را در هر دو آمد و ابوالفرج اصفهان از حضرت
روایت کرده که آنحضرت چهل و هشت سال از مرحله زندگانی می کرده

شماره

شماره آنحضرت در از مدینه و اصفهان و قندهار و بعضی حتم آمده اند
بعضی دوشین و بیست و هشتم در سال چهل و نهم هجرت گفته اند و بعضی
گفته اند که عرش پیر آنحضرت در اوقات چهل و هفت سال رسیده بود
و بعضی چهل و نه گفته اند و بعضی آنحضرت را در سال چهل و نهم هجرت و
بعضی چهل و یکم گفته اند از **طایف** آنحضرت سیصد زن کرده بودند و
طلاق گفته بودند و از اهل و اعیان عرب و خزان خود را برای افتخار خود
با آنحضرت ترجیح میکردند و حضرت ابیالموئین میفرمود که دیگر کسی
بهمین مدعی که طلاق بسیار میگوید و کمال الذین طلقه شافعی از
طایفه انساب صحیح کرده است که عده اول آنحضرت پانزده نفرند
حسن و شوق و عمر حسین و عبدالله و عبدالرحمن و عبدالله و اسمعیل
و محمد و جعفر و ابوجعفر و طلحه و حمزه و ابوبکر و قاسم و زید و یحیی و
عقیب از که از زید و حسن و بهم رسیده اند و باقی فرزندان اول و دوازده
و از آنست که حضرت آنحضرت داشت نام الحسن و این خشاب از همانای
انساب میگوید که آنحضرت پانزده پسر داشت و یکصد و شصت نامهای ایشان
عبدالله و قاسم و حسن و زید و عمر و عبدالله و عبدالرحمن و واحد و
اسما چیل و حسین و عقیل و ام الحسن مستوفی فاطمه که والد و ماجده امام
عبد باقر است **شیخ** میگوید که آنحضرت که در میان الحسن و زید و

همین شاه بود و بعضی روز سرشبه گفتند که در توفیق حضرت صاحب الارض اوقات الله علیه که تمام این علاه همان تشریح نمود
پنج شنبه سیم ماه مذکور واقع شده و در شنبه از شاه ربيع الاول
سال هجرت پنجاه و دو این قول تشریح گشت و نقش نگین انحضرت
ان الله بالغ امره بود و روایت دیگر از الله بود و روایت دیگر از الله
عده لقا الله بود و دوست و دشمن و سنی و شیعه و سایر فرق
دارند به نسبت انحضرت از کثرت عبادت و عبادت و تقوی و طهارت
و عفت و پنا و ادب و شجاعت و ورع و عبادت و عدالت و علم و کمال
و استعداد و انبیا و انبیا چه در کربلا و خالفت شکنی کرده کسی نکرده
هزار و هشتصد نفر روایت مسعودی هزار و هشتصد و پنجاه نفر از
سکان زاهدان و ارباب زاهدان و عجمت انحضرت برتر بود که با هفتاد
و دو نفر از عجمت و دولت از اخبار و موالیان خود با بیست و دو نفر
کس و وار و پیاده از فاسقان و فاجران اهل قلیجه را کردند و برآورد
دیگری هزار کس بودند و روایت امداد بن اعثم کوفی و ابو مخنف
ابن یحیی از دی بنام حکایت از زوج مختار ابن ابی عیدة نقی و الله
عنه حدیث است و هزار کس بودند اگر چه در این قول توقف بسیار
است و در حقیقت خبر چنین گفته اند که از ایشان نرسید و پروا نکرد

و تن و تجاری و ذل و کرد تا با طاعت پسر شاه از زبانه نهاد تا
بد و عید از عید شهادت سزاوار شد **حدود** اصحاب انحضرت و انبیا
هنگام سعادت اثر ایشان را به حق از علما زیاده از حد و دو نفر
نقل کرده اند مشهور است که پنجاه نفر از موالیان و پیان و پیان و پیان
زادگان و فرزندان و هم زادگان و هفت نفر از غلامان سوی ترین
الرباعی علی بن ابراهیم که هفتاد و چهار نفر بودند میان اسای ایشان بدین
ترتیب است عرب اولی بود دوم پسر علی و بعد از آن زهرا بن حسن
اسد بن و غفره غلام حرم و بعد از این عمر و کلی و بعد از این حسیب و همدانی
و بعد از این عید الله کلی و عمر و این خالد از دی و بعد از این حفصه بن عمر
ابن عید الله مذحجی و ریح ابن عید الله الهالی و برادر او کرده بودند
عقارب و غلام ابن عابن و عجمت ابن مسروق مؤذن انحضرت و صاحب
این سرزمین و مالک ابن عید الله هلالی و مسلم ابن عجمه و یسر و هلال بن
راخ و یحیی و عبد الرحمن بن عید الله بن و یحیی بن سلیم و یحیی بن عبد
الرحمن بن عجمه و عقارب و مالک ابن انس ابن مالک و عمر و ابن مقلع
جمع بن قیس بن شیب و حسیب بن مظاهر و هاشم بن عتبة ابن ابی و
و بعد از غلام امام زین العابدین و منقلا بن سعد بن علی و یحیی بن زید
شعشوع سعد بن عید الله حنی و جناد بن حارث و عمر و ابن جناد

وقره این به قره غفاری و محمد بن مقداد بن اسود کندی و عبدالله بن
 ابوجابر انصاری و قیس بن ربع و اشعث بن سعد و عیین قرطبی و
 عتب بن وحاد و محمد بن افرح و زید بن غلام عبدالله بن امام حسن علی السلام
 و شودب غلام عاصم عبدالله بن عروه غفاری و زید بن اشعث
 سبغ بن خارش و ابو عمرو بن عقیل فارابی و زید بن فضل بن عقیل
 و عبدالله بن مسلم بن عقیل و محمد بن مسلم بن عقیل و جعفر بن عقیل و
 الرمن بن عقیل و محمد بن ابوسعید بن عقیل و عبدالله بن سعید بن عقیل
 و عون بن جعفر طیار و عبدالله بن امام حسن و اسد بن ابی و ثمان بن اسد
 و قاسم بن امام حسن و ابوبکر بن علی و عمر بن علی و عثمان بن علی و جعفر
 بن علی و عباس بن علی و علی اکبر بن امام حسن و سلام الله علیهم
 و در عهد شیعیان اهل بیت و از آنکه خلافت اکثریت و هفت تن
 اند هفت نفر از اولاد عقیل بن ابی طالب است و خواسته عتد اول سلم که در
 کوفه شهید شد و جعفر و عبدالله بن عقیل و محمد و عبدالله بن مسلم
 و جعفر بن محمد بن عقیل و ابوسعید بن عقیل و بعضی عوف بن عقیل
 را زید بن زید و سید بن زید بن جعفر طیار و محمد بن عون و عبدالله
 بن جعفر طیار و خواسته عتد و زید بن زید بن امام حسن و نقل کرده
 حضرت سید الشهدا و عباس و علی بن محمد و عمر و عثمان و جعفر بن امام

و عبدالله بن اسود و ابوبکر جلافی کرده اند و جابج او عقل کنند و چنان
 نوازند و زید بن امام حسن ابوبکر و عبدالله و قاسم و بشر و جابج بشر و غیر
 گفتند و زید بن امام حسن این به مشهور است علی اکبر عبدالله که
 در کوفه شهید شد و مردم او را علی اصغر میگویند و بعضی از امام
 و محمد و جعفر و علی و ابوسعید و جعفر و زید که گفته اند و ابوالفرج احمد هاشمی
 در کتاب مقاتل الطالبین گفته اند که آنچه معلوم است شهادت ایشان
 در آنکه از فرزندان ابوطالب است و در غیر بوده و این نما از
 امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که هفت تن از فرزندان
 فاطمه بنت اسد در آن شهر شهید شدند و از باری که در آن ارض
 مقدس است چنانکه فرزند و اخلتند و از فرزندان امام حسن علی
 و عبدالله مذکور است و از فرزندان امیر المؤمنین و عبدالله و عثمان
 و جعفر و عثمان و محمد و عون و از فرزندان امام حسن و بشر و ابوبکر
 و عبدالله و قاسم و از فرزندان جعفر عبدالله بن جعفر و عون و محمد
 است و از فرزندان عقیل مسلم و عبدالله و ابی عبدالله و محمد بن ابی
 سعد بن عقیل که با ایشان مجاهد نفر شدند و ششت و چهار نفر که
 از شهدا در آن زیارت باسم مذکور است و فرزندان مسلم که در روضه
 الشهدا مذکور است ابراهیم و محمد که خارش بن عروه کوفی در کتاب

فرات شجید کرد بخوبی که شنبه اید اید ایشان بنظر پیر عظام
 اصلی نداشتند با شادمانی و رکتها لعین هست و حکایت داماد
 قائم بن ظاهر بنشود اما در کربلا در روز حرب آنچه معلوم میشود بالغ
 نبوده و نه ساله بوده است اموالا را حضرت در کربلا بچند کله لغضا
 میباید که غرض اهل قبله و شامیان و مشرکان عرب لعن الله علیهم
 که آنحضرت را غاصر کردند و هزار و هفتصد رخم بر بدن مبارک و در میان
 رفتند و حرکات نماز آنحضرت هفتاد و دو رخم بود از جمله رخم
 سی و سه بود و رخم ششصد و نود و دو رخم نیز بود و سنت و همه
 در پیش روی آنحضرت بود و چون کار بر آن حضرت نشت کرد انداز
 کا فزین ده نفر غلام قتل شد و بعد از آن شش و بطریق دیگر
 قتل شدند و بعد از آن شش بلکه دواول را وی گفت که در کربلا
 بعد از آنی و اصل شد و دیگر شش این رخی و خولی این بر دایمی و
 سنان این از ابو الحنفی و حرمله این کاهل سیدی و شمر بن ذی الجوشن
 و ابو الاشتر و ابی خراسان و حکم بن طنبیل علیهم اللعنه و العذاب
 والوبلی و ابو الحنفی ملعون تیری بر پیشانی آنحضرت زد و دیگر ابو
 ایوب بن خنی ملعون تیری بر حلقوم آنحضرت زد و عبد الله ابن
 الحسین از روی لعنه الله تیری بر سینه آنحضرت زد و در غلظت

ملعون

ملعون ضربت بر دست چپ مبارک آنحضرت زد و حسین ابن نهی
 سکون لعنه الله تیری بر دهان آنحضرت زد و حرمله این کاهل سید
 علی لعنه الله شمشیری بر بازوی آنحضرت زد و شمر بن ذی الجراح
 اسب بر بدن معلوم آنحضرت دوایند و این هوش و غالب با اهل
 و عبد الله ابن ابی اسلی و ابو الاشتر و ابی خراسان و عبد الرحمن ابن
 ابی عبد الله تیری و عبد الله ابن شداد شمشیری و سائب ابن عالت شمشیری
 و بنی این و طه و عبد الله ابن اسید و جعفر ابن کعب و عروه
 ابن قیس و جعفر بن قمر و رادش و یزید ابن رباب لعنه الله علیهم تا پیاده
 تیر از این و هم اسب میماندند بر آنحضرت و آنحضرت در میان ناله
 لعنه الله علیهم و علی امامهم و امیرهم الامم القیمه گرفتار بر آنحضرت
 انداختند و سنان ملعون خواست که پیش روی کند که شمر لعین که الف
 الف و الوفاء لعن الله و جمع اولیا و انبیا و ملا علی بر او حراش
 را که در آنجا کرد و الامم العن العصابة الفی حیا عدت الحسین و شت
 و ابیت و تابعت علی قتله الامم العنهم جمعا جمعا کافرا کاسبا
 آنحضرت را غارت کردند تا لالت این شمشیر کندی کلاه حضرت را برداشت
 و جوی بر این جوی طمانه آنحضرت را برداشت و عبد الله اسیدی شمشیر
 امام را برداشت و بر او ملعونش غلاف شمشیر را و جل این لالت

نیزه را و فرادین مالک و عمر و ابن خالد سپه امام را برده اشتر و
 با هم منافعه کردند و بجزین اوس ملعون عامه آنحضرت را و عید
 بجای ملعون شارا و عبدالرحمن ابن قیس بخوان روزی مبارک حضرت
 و عمر و ابن صبیح صیدا و ابی انکشت و بنیدان و قه و جدل ابن سلیم
 اللغه و بنیهای آنحضرت را و ثمر بن معبد الحام اسب را و قیس ابن
 اشعث و کاب را برده اشتر علیهم السلام و ملائکه و رساله و جمع خلفه
 ملائکه که سبک بردن شریف آنحضرت زدند اسحق ابن حویط و
 اخس ابن مرشد و حکیم و عامر پسران طفیل و بکر ابن عامر و بکر ابن
 و عمر و ابن صبیح صیدا و ابی و سالم ابن حسیه و منفذ و ناعم پسران
 عبدی و هاشم ابن بعث قال علیه الصفر و طعنه ابن عدی و نوئل ابن
 ازرق و حلیه ابن ارقم و اسپهبدان مالک و بنیدان و وریه و ولای
 پسر سعد علیه السلام **و شهادت** با سعادت آنحضرت در روز
 عاشورا سال شصت و یکم هجرت واقع شد و از عمر شریف آنحضرت
 در آنوقت پنجاه و هشت سال گذشته بود و اثر خضاب و سباهی
 عفا سن مبارک آنحضرت بود و چون آنلامین رفتند اهل عامه نیز
 آمدند و بران جسد های مکرم و بدیهای مظهر غیاذ گذارند و دفن
 کردند و جسد مقدس مظهر سید الشهدا را در آن مکان شریف که

الحال است دفن کردند و علی ابن الحسین بعضی طایفه را در پایین پای
 آنحضرت دفن کردند و سایر شهدا را نیز در پایین پای مبارک دولت
 موضع دفن کردند و بحسب ظاهر چپین بوده اما با عجم آنحضرت امام
 رقیه العابدین علیه الصلوه والسلام سید الشاهدین خود آمدند و بدست
 مبارک جسد مظهر مقدس آنحضرت را با سایر شهدا دفن کردند و اصل
 عامه میگویند که ما چون رفتیم که ایشان را دفن کنیم قریبای ایشان را
 کشته و ساخته دیدیم و مرغان سفید چند نزد قریبای ایشان سید
 که برافزیدند و در وسط طایفه مبارک خلاف است آنچه مشهور است
 حضرت سید الشاهدین آورد و دیدن مقدس و نور مطلق ساخت و
 برافزید در شام دفن کردند و الحال آن موضع معروفست بمشهد الشاهدین
 و قیامت میکنند و بقولی آنکه مشهور است بدخانه زعفران خود هستند
 صیدا شایسته عامه که سابقا از بنو حضرت امام حسین بود و شکی
 در شب ناپیدا شد و حضرت جبریل برود و وقت اهل بیت ایشان
 و برکشتن بگونه چهل روز مشهور است و قولی ششماه کشاند و آنچه
 نقل نموده اید شایدها چهل روز زیاده باشد زیرا که دفن اهل بیت
 از کوفه بشام و ماندن در شام و سایر منازل زیاده از چهل روز
 شود باقی والله اعلم عدد لشکر اشرار و منافقین با حق تعالی

از توابع غیر مشهور و صد و بیست و دو هزار کس بودند که با این سرسواران
 شدند و متعاقب هم می آمدند و اگر چه در این غیر محلی است و لیکن
 بیان کردن اولی است و لشکر شقاوت اثر ششاد هزار سوار و چهل
 و دو هزار پیاده بودند و از ملاعین کوفه و از ملازمان دارالاماره
 و دو هزار سوار بودند و نام ایشان سواکی شمرلین و غیره شیب و
 این رکاب و غیره و ابو الاشرف و خالده ابن قیس و سعد ابن عبدالله
 ابن طلحه و الزهراء و قیس ابن حبیب بن صاحب را بن عبدالله بن
 قیس ابن فاکه ابن نوفل و اسد ابن مغیره ابن غاس و سعد ابن امل
 و عثمان بنان و معاذ بنان ایشان و قوشه بنان و نجاشه بنان
 نفر سپه سالار و ایشان عیالات و ده هات و اسنادان اصناف
 ایشان بودند و اکثر اهل حرفه مثل نجاشه و سینه و دوز و
 و خنیز بودند و کدخدایان عیالات کوفه از شاکر و کله و غیره
 مسجد بن زهر و سوق اللیل و الشاعره و سوق البرز بن چونان
 موصی بن شایخ و شریف بن زید بن طایح صیرفی و زید بن
 تریجی و منطله ابن زید زهری و قیس بن یزید و ابو الحنفی و
 اینها هزار بودند و سی و سه هزار نفر از مردم بوادعی و اعراض
 بودند از عباد و دبیعه و سکون و سپهر کله و دارم و مظهر

چشم و مدح و بروج و خزاعه و بطن و کلب و از مداین و بصره هفت
 هزار کس بودند و سرکرده ایشان زید بن انجم بود و سعد ابن جریج و
 قیس بن ملوان ابن ومان و زید بن شایب و بشیر بن سعدان و سعید
 بنیر ابن الجوزان و از مردم شام سی هزار کس بودند و سرکرده ایشان
 و بیعت این سواران بود و سوزان ابن حرث و قیس ابن زهر و حنیف
 و از خزاعه و دو هزار کس بودند و سران ایشان غسان ابن ثافع ابن
 و حکم ابن عقیقه زهری و زید ابن حرقوم عیالی بودند و ده هزار کس از
 مردم موصل و کربت و ساها با بودند و ده هزار کس از کردان بودند
 و سرکرده عمر سعد ملعون و لعل بن فاسا و اسپاه بودند و حفص بن
 او بودند و سران ساقه لشکر ابو الحنفی بودند و سران مقدمه لشکر ابو
 الاشرف و ابن خراسان بودند و جعوبه ابن جویع بن جاسوس بود و ابو
 غنوی سرکرده بیلدازان بودند و شمر ملعون زید الجوشن و قیس بن
 بود و سرکرده چهار هزار سوار و قتم سرکرده دو هزار پیاده بودند و
 قلام عمر سعد ملعون سران کل پادگان بودند و احق ابن اشعث
 غنیمت بودند و عرقه بن احق الحنفی سران اردو هزار پیاده بودند و
 ابن قیس سران اردو هزار پیاده بودند و ابن ابی جهم ملعون نیز سران
 هزار پیاده بودند و حکم ابن طفیل سران چهار هزار سوار بودند و غامر

این طفل سرارده و هزار سوار بود و همان ابن مالک سر از هزار سوار
بود و ستان ابن امیر لشکر نویس بود و ابو طلق شاعر مشرف دارالملک
و زباده این قاصد و شبلی ابن یزید بنی ووش بودند و سوزی ابن یزید علدار
بود و حرمله ابن کامل علدار و بیادگان بود و منقذ ابن مرثه عبیدی در
زندان قاصد صدف بود و جبر ابن الابحار و زافع ابن مالک کاهن
ابن فرات بودند و ابن حوشب لعین سر از هزاران بود و عرب
صبح صیدای سر از سلت اندازان بود و عیال اشع امیر ازای
لشکر بود و قیس برادرش سر از هزار سوار بود لعنه الله علیهم
الا و ابن و الاخرین الی یوم القیم عدد اول و انجاد انحضرت صلی
الله و سلام علیه شیخ طوسی میفرماید که عدد اول و امام حسین در
زنان انحضرت بدین ترتیب است علی اکبر کربت او ابو محمد است و مادر
سلام علیها شاه زنان هندی بود و در شهر یار ازین ملوک عجم است و علی
ابن الحسین و اوسط که در سید العابدین است و علی اصغر که شهید شد
مادر ایشان نیز شهر یار است و بعضی میگویند که علی اصغر نام عبد
است و مادر وی سبط بنت ابی مرثه ابن عرقه ابن مسعود نقیض است
جعفر ابن الحسین از اولاد انحضرت نمائند و شهید شد و عبد الله
نیز شهید شد و در این پدید بزرگوارش و ذنب و سینه و عبد الله را

بعضی

بعضی میگویند مادر ایشان زبانه بنت امیر القیس ابن عدی کل است
و فاطمه مادر او ام اسحق بنت طلحه ابن عبیده است و هم مادر ابن
یاسر در شهر شهید شد و انچه از احادیث ظاهر میشود شهر یار و کربلا
نبوده بلکه در واقع کربلا در جنوب نبوده اما از اقوال و السنه مذکور
شود که در کربلا بت طلحه ابن کعب است و هم از نام دارد و شهر یار و ادعا
مدر فوسف بن حضر تران شهید کردند و بعضی انحضرت بر اسب ذی
الجنح سوار شد و بعضی الارض را بن و لا بت اندود و آنکه بعضی میگویند
غیب شد و میگویند زنت که حامله باشد بلیغ بالغان که شهر یار و لا بت
است داخل غنیمت شد و حکایت و امام جی قاسم و احوال آن حضرت
بدین مختصات که مذکور شد در طریقه مخالفان وارد است و انچه مذکور
نموده است علی اکبر سید الشاهین است و آنکه شهید شد علی اوسط
و در آنوقت جناب سید العابدین بیت و دو سال بود در میان کربلا
و امام جعفر باقر عیسا له و در کربلا حاضر بود از بعضی احادیث چنین
مفهوم میشود سلام الله علی الحسن و احمه و انصاره و انچه الله
علی قائل الحسن و اعداءه و انصاره و قاصع بعد از شهادت انحضرت
الله علیه چون انحضرت بگذشتها و تاسعادت رسیدند در همان
روز اقبال کسوف رخ و باد سیاهی نمود و زمین گریه و خلق

بسیار از عیبت آن باد ترسیدند و از خوف بگردیدند و در آنجا
 از آن روز شفق بهم رسید و چهل روز از آنجا آن خالک سرخ و زرد
 مبارک و در بیت المقدس و حواله ایشان هر سکنه و کفری
 که از زمین بریدند و در آن خون ناز بپوشید و ملائکه
 و جمیع مفریان ملا اعلی و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
 و زمزم و ماهیان دریاها و وحوش و طیور و سباع بر آن حضرت
 میگریستند و غریب میباشند و مرغان و پرندگان از ایشان بخود
 فغانند و دریاها بظلام و امواج در آمدند و ماهیان خود را
 از دریاها جدا ساختند و کوههای عالم بشاله برانده و برآورد
 اضطراب شدند و عرش الهی چنان بلرزه در آمد که ملائکه و جبرائیل
 و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و فرشتگان حاکمات و حیوانات و
 رضوان جنات و ملائک بنین هر بر این ماجرا تصور نمودند که
 قیامت برپا شده و زمین و زمان کربتن بر حسیان و صفای
 امت غضب کرد و قیام قائم ال محمد را موقوف بغیبت طولی فرمود
 و از این حرکت ارکان اسلام در هم شکست و در بای غضب الهی
 در جوش آمده جسمت جگر شد و چنان غم برزد که جمیع آدمیان
 و جبرئیل و شهابین زمان کربان و جبرئیل شدند و عیبت بر علی

شیخ

شیخ و رواج دین و رونق مسلمانان و خدا شناسی از میان مردم
 برطرف شد پس بنعم جبار و قهار عتبار این ابو حبه ثقی وضوان
 علیه و از اعیان این مالت اشتر الحقی باوان فاجران برکاشت تا
 در مار از ایشان برآوردند و بعبادت ربین قصاصی هر یک از اعیان
 را بشا و جزای عمل خود رسانیدند و بپسند و هشتاد و سه هزار کس
 از اخصار و اعوان بر آید به انهم الله و اجزای و زاری بهار الباز و کرب
 و حشمتان پشتهای مردان و در دههای زنان ایشان از اعیان کفر فانی
 که بعد از آن دیگر زنان ایشان از اعیان حاصله نشدند و زنا در
 میان این طایفه هم رسید که شب و روز در کوچهها و بازارهای
 مردم مراجعت میخواندند و اکثر باهود و نصاری و خوارج در عتبات
 و بسیاری در انشای عیالها و اهلای بی هم و آگاهان گرفتار شدند
 و غذای شحات خورده و زار بریند و از آنجا کاشت و عقر فساد
 شکم او بهم رسید که از علایق خمس پیدا و پدید بیرون می آمد و در
 زمانی باین عیبت رفت و بجهت و همدان پدید و خضر عیالها این
 غلام و بی ترسان خورده و در فرج انعمونه بهم رسید و بعد از این طایفه
 آنچه داشت با طایفه داد و علاج وی شد و غایت غنا و بخت
 و در کمال و در پوزگی برود و بجهت رفت و این زاهد علیه العتبات

بهر سبب که از کندن خلایق نفرت میکرد و هر چند دوا کرد و شاق
 نشد و روز بروز زلزله شد و کاه و کاه تا از ابراهیم او را گرفت و
 انواع خوارگی و زاری بدو را اسفل فرستاد و شرحی از کلام
 او را مرزاده کرد و روز بروز پوست می انداخت و کها و پی او
 تا این شد و مسلم جانی دستهای آن خشت شد و نوحی که نان
 بدین او ملعون میگذاشتند و بخیرین ریح خرومی داشت و روز
 گرفت که او را داند و هد متقا و زد و چشم اغرا زاده را کشت و از آن
 "از اینها و بر رفت و مالت این هشیم کندی علی العند کلامان
 حضرت را بر داشته بود بعثت اسهال دم مبتلا شد تا بقدر رفت و
 سعد لعین بدعای حضرت کندی ری را غنورد بلکه اغرا مرزاده تا
 کندی غنورد و بسبب ازاری که هم رسانیده بود نون جوهری را
 کرد تا طاقت مختار او را برای جیم پیش هم قاروق سببان فرستاد
 هر کس شام با حضرت داده بود لال کردید و هر کس ادبی بدین
 شریف حضرت کرده بود و سنک انداخته بود مثل شد و هر کس
 مبارک حضرت را دیده بود کوشد و جمع کیدی خنای کرد تا بسبب
 آنکه اب دهن غیس خود را با حضرت انداخته بودند و بدین اوطا
 عیاد افتاد و هر کس بره های خوش حضرت را غارت کرده بود بعثت

کرفتار

گرفتار شدند و هر کس کفایهای حضرت را غارت کرده بود آتش
 بخا های آنها افتاد و سوخت و هر چنانکه اموال حضرت داخل
 کرده بود نه خاست اغاها را اغنا و خراب کرد و صاحبان را زار آرد
 هر کس عطشهای حضرت را غنا لیده بود تبا پیش شد و بعد از آن
 قیس و کاف بعثت و سبب گرفتار شدند و چون سلت ناله و فریاد میکرد
 تا بدو را اسفل رسید و هر کس اسب بر بدن حضرت را داده بود
 اسهال الدم و سلسل بول بهم رسانید و در نجاست خود میخاطبید
 تا بمرگ می رسید و هر کس این را بخوار میبرد همان حضرت زده بود ملعون
 را حضرت نفرین کرد و او را مرزاده کشته شد و هر چند اب غنورد
 او کشته تا از جیم او را از جیم سبب کرد و از غافلان ملعون
 حضرت در کربلا اب قلید علیه الله الحسین از دبی ندا کرد که ای
 حسین بکف طرباب فرات بخوابی چشید تا آنکه کشته هلاک شوی
 یا حکم برید برین ای حضرت فرمود با رخا پای ملعون را از تشنگی
 هلاک کن املعون در ساعت کشته شد و هر چند اب غنورد تشنگی
 او بیشتر میشد تا آنکه برین هلاکت میجهتم داخل شد و بجزیر کعب
 دستهای املعون خشت شد و عمارین الوید بر سر آتش استلا
 شد و عمارین با سحر و جی کار دمی بر جزو زد و خود را کشتن شفت

خویش از نام خواند و افتاد و بر روی طبع و عبادت با رفت و در میان
افتادند و بر آمدند و بعد از این حارث سکون او نیز و خلافت او
رفت و جای این پند که خانه حضرت را برده بود بر سرست خور
دوستانه شد و از نام خواند و افتاد و سقط شد و محل این کتاب بخاری
مطهر و پاک و در پیش هم رسید و گوی که در این افتاد و بجهت و اسل
شد و طبع این پند در دست خواب را گذاشتند و در جوی این پند
پس از این حضرت را برده بود پوشید و هاندم میروید و در کشتن از
که بلا تیری از غیب بر مقل پس خواهر ابو الحنفی آمد و او را از این
و غیرین هر ملعون و حتی از خواب حضرت را پوشید زمین که پوشید
و در غیبت خود میخاطب تا بجهت رفت و مراد از غلام عمر سعد
با صلاح میان و کس این کار را بر شکم او زدند و بجهت رفت
از این امید دارم نام در کمال تیری عیال حضرت انداخته بود
ملعون مبتلا شدت سزا و گناه شد و آتش در شکم شعله میزد و
پشتش از سزا میزد و تاها و بر زرد مغوی رسید و ملعون قدری
و عذر از آن حضرت برده بود زشت بریدن ناله زن چسبید و
چندت کاری نزد هند تا نبوی و ملعون شری از حضرت
برده بود چون کار بر او گذاشت که یکصد آتش از آن شعله کشاید

اورا ناره کردند و در دلت انداختند و چندی و چون خواستند
چون که گوشت آن طبع بود و هر کس خورد با دگرند و بر آمد و اسود
این پند تا سرانجام با حضرت گفته بود و بر شهاب برده های آن
ملعون اند و کور شد و بقیه این سلطان کوبید و در آیه حاج ملعون
و دیگر با خودم غریبی بنا داشتند و ما هیچ بودیم و من امام حسین
میکنیم که هیچکس را از حضرت نبوده که بیلان مبتلا شد از غیب گفت
شما شبانه همیشه ملایم بر سخن دوزخ گذارده این از انعامت بود
و بیلان مبتلا شد نور چراغ گشت و بود از غیب ملعون دست
دراز کرد که اصلاح چراغ کند طاعت از چراغ جنت و بر پیش خیم بود
اندخواست که سواش کند صورتش آتش گرفت و هر چند اب هر چند
آتش نداد تر شد تا آنکه بوازی بجهت رسید حیاطی نیزه بین قسم
شد و بوازی بجهت رسید و باین سوی آتش و خواند و افتاد و
اورا باجه داشت نبی و شخصیت شای سهرای شهدا رفت و
گفت که خدا خوب مکافات اینها را داد اما از انسان سستی بر من
او آمد و پیش اصرار گرفت و چون مختار سهرای کار از آمدن
مشرع نزد جناب خیر العالی بن امام زین العابدین میفرستاد تا که
پیدا شد و در میان سهرای سحر و دین تا سرانجام با دگر علیه العبد را پیدا

که در روز پنجشنبه از سوزان و دیگر بزرگان آمدند پیوسته
 چنین بود و عید الله این عرقه شمع زلفه غالی بعلت خوره مبتلا
 گردانید و بجهت فاسل شد و شنبه این را با دجی از کربلا که برکت با
 کپی حرف نزد و بجهت بخورد و خوابید و در روز سیم بجهت رفت و غیر
 این هر چند در میان شد و در آب حیرانها دود و گنار آب هر شنبه
 او را طعم بخورد ساخت لعنه الله علی و عمر بن حبیب و ای شمش
 دریدن او را کرد و در چشمهای او افتاد و از آنجا میروید و میرفت
 می آمد و در اندام روزی او را گشت لعنه الله علیه و سلمه این قلامه
 باز نشنیده بود و از خواب برخاست و برود افتاد و خون از خلق
 او روان گرفت تا برود و بقیه فاسل شد و عید الله این راجع فاضل بود
 از ناپسند سوال کردم از علت کوری گفتن بانه نفرین پی بودم
 حرب کربلا شیعی و خواب دیدم که حضرت رسول الله صلی الله علیه
 و آله در صحرا این نشسته بکین و مخمرین و بغایه های خود را از دست
 بالا رفته و حریف بدست مبارک داشت و نطقی و پیش از حضرت
 اندام ایشان کشتان بنزد حضرت بودند و ملکی در بالای او ایستاد
 بود و شمشیری از آتش در دست داشت و آن نفرین بقتل رسانید
 و شمشیری بر پایت که از آن نفرین میزد آتش و روزی می افتاد و میسوخت

و باز زنده میشد چون من افغانان را دیدم بد و زانو در اندام و گفتم
 السلام علیک یا رسول الله جواب نفرمود ساختن سر برافکند و
 فرمود این خدا هفت مرتبه من کردی و عزت مرا گشتی و زلف
 حق مرا کردی گفتم یا رسول الله شمشیری نزد من و بنویسکار بنویسم و
 بنشینم حضرت فرمود دست کشتی و لیکن در میان آنها بودی
 سباهی لشکر ایشان را زیاده کردی نزدیک است با چون نزد پایت رفتم
 شمشیری از خون دیدی حضرت گفتا گشته بود پس فرمود این خون فرود
 من حسین است و از آن خون دو میل در دهنهای من کشیدند چون
 از هول خواب بیدار شدم تا بینا بود و غلام این را بد و سجده الحرام
 غرض مناهات نبی هاد است امام حسین علیه السلام چون بزرگان آمدند
 از ایشان پیش رو فرود آمد و بجهت رفت مسلم که کربلا را عقاب از پای
 ملعون داخل قصر الاماره شدیم الشیخ و رویی املعون مشغول
 کرد بد آن امین مضطرب حال کردید و روزی من کرد و گفت و بجهت
 گفتم بل گفت با دیگر بی نقل ممکن و این حکایت در روزی بود که شمس
 را آورد و غلامی در آن روز خنده میکرد و شادی می نمود و باری بر
 ملعون فرود آمد و بجهت رفت غلام دیگر باز او هم میخندید و بجهت رفت
 او را کرد بد و در بول و غلظت خود میخلطید تا بجهت میسوت و مرد را

حضرت بنی العابدین و سید الشاهدين و زکی و امین و مجاهد و عباد
و ذوالقنات و نام مبارک آنحضرت علیست و دو تورات و اوایل
است و در انجیل ظاهر و در کتاب عیسی و در کتاب هند و از هر که
وید آنحضرت امام حسین است و ما در شهر یازدهمین یزد بود
این شهر یازدهمین آنحضرت شاهزاده عرب و عجم بود و بعضی از تواریخ
سطور است که شهر یازدهمین یزد و این شهر یازدهمین آنحضرت شاهزاده
شیر و این یزد است و این قول ضعیف است نقش نگین آنحضرت علیه
سلاطین بود و برایت امام محمد باقر علیه السلام بود و برایت امام
رضا صلوات الله علیه و شقی قال الحسن بن علی و کادت
باسعادت آنحضرت در روز جمعه و بعضی در روز شنبه یازدهم
شهر جمادی الثانی و بعضی هم ماه شعبان گفته اند و بعضی روز بیست
پنجم ماه مبارک رمضان در سال یزد و عجم هجرت و بعضی در عتیم
گفته اند و شیخ شهید در ماه شعبان گفته اند و بعضی در
امیر المؤمنین در سال واقع شد و بعضی گویند با ائمه اربعین علیه
دو سال بود و با امام حسن ده ساله بود و بعد از امام حسن ده
سال با پدر بزرگوار خود بود و امامت آنحضرت می و بیست سال بود و
این مدت از حوضی ظهر نماز صبح را از خود ند که تمام شب بیدار

و هر وقت که طعام آنحضرت را حاضر می کردند و افتد که بلا بخت شریف
ایشان می رسید و چندان می گریستند که آب و ده های باران طاعت
و مخلوط می کردند و این یکی از اعلان آنحضرت گفت فدای تو شویم
و رسم که خود را هلاک کنی و گناه کار شوی حضرت فرمود اما اشکو
بقی و حزین الله و اعلم الله من الله تملون یعنی شکایت می کنم بخدا
و حزینم از خدا آنچه را شما غیب می پندید بر من بود که هیچ وقت بخاطر
من ارم گشت شدن فرزند فاطمه را از این که گریه در کلوپی من می کرد
و گریه کنان بغیر از آنحضرت شش نفر دیگر بودند از امام از برای ترک
اولی و فراق هشت عشرت سپید سال و بعضی در بیست سال
گفته اند که آنحضرت و حضرت فوچ از جفای من و تفرق کردن ایشان
گریست و عیسی علیه السلام از این جستم دایم می گریست و جناب مقدسه
فاطمه زهرا صلوات الله علیها از فراق پدر بزرگوار و جفای است چند
گریست که اهل بیت را آنحضرت به زینت آمده بودند چنانچه آنحضرت
پدر بزرگوار فرمودند صحبت علی مصائب او آنها صحبت علی الاقام
حزین لایا و جناب سید الشاهدين مقام ایشان بود و آنحضرت
را خدا القنات می چید این می کنند که پیشانی مبارک آنحضرت را از
ایشان از کثرت عجز و عبادت مثل گفت پای شریف کرده بود و گاهی

بود که پیش از آنحضرت بلند پیش رویند و بگوید در حق تو ای محمد
 خدایت آنحضرت مشهور است و چون آنحضرت را امام محمد باقر علیه السلام
 الله علیه و آله صلوات الله علیه و آله و سلم بر او نازل شد که او را
 در روز و ماه و شبها بدوش بر می داشتند و بخانه خوار و بکاران اهل مدینه
 جغیه و هفنان می بردند و با او فرشتگان طایع گرفته بودند و شیعیان آنحضرت
 از بیاد حلق فرمودند که اکثر اهل مدینه و قریه و حصار و روستا و قریه و ده
 و دهانه که آنست که آنحضرت را سعه و عطا و در آنجا فرستادند که
 هر شب آنحضرت طلع و ملت ایشان را بدو رهای خانه ایشان می برد و علم
 آنحضرت به مرتبه بود که خادم گاه شایع می افروزد و گرم بود و نزدیک آنحضرت
 و سنانید و دست خادم لرزید و شایع بر سر حضرت ریخت و بنایب می افتاد
 در معرض خطاب و عتاب در میان و ندو و عواذ و نغمه و ندا و سلام
 را از او ساختند و علوم الهی و پرورش انبیا و منصب جلیل القدر و امانات
 با آنحضرت بود **عده** اولاد آنجاد آنحضرت بازو نه نفر بودند اول محمد
 مکتبی بلو جعفر و هو الناقور و آرش علوم الا نبیاء و المرسلین صلوات الله
 علیه و آله و او حضرت ام عبدالله بنت حسن بن علی بن ابی طالب علیهم
 السلام بود و زید صاحب خروج و عروضا و ایشان ام ولد است و مردود
 از بیت مادرند اما احوالات زید بدانکه اهل کوفه و جلیله و ثانی بودند و

و عوی نقیج می کردند و آنحضرت ام المؤمنین و امام حسن علیهم السلام
 از آنرا آموختند که شایع می کردند و شنیدید و اعلام این دشمن
 بر او است به هر بودند و هر چند خواستند که بر ایشان خروج کنند نتوانستند و
 در یک عیادت و بفرستادند که در مدینه و پیش کتات از شعبان رفتند و
 گفتند شایع می دانید که امر معروف و واجب است و این غلام که ملائین می آید
 که در مدینه و پیش کتات که بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج نکنیم کافرانیم
 قوی از شیعه و سبب خودند و غرض ایشان این بود که کوفه اهل بیت را
 از بواسطه کتات و جلد رفتند پیش زید و چندان از امام و الحاح و زاری کردند
 که زید در غیبت بهم رسانید و خروج کردن و با وجودیکه مکرر حضرت را
 با و فرموده بود که بناد از هیچ کسی که مهادم کاری بینا زنی و از پیش
 نبی و تر یکشند و بکناسه کوفه بردار یکشند و کوفه بان بتواند از آن
 کرد و این کار می توانم پیشود و از تو نیست و از اولاد و عیال است زید
 قبول نکرد و مردمان او را نکند داشتند و بر این داشتند که زید خروج نتواند
 بپست هرگز که از آن مدبران و نا ناگان سواره و پیاده با وی قسم
 خورده اند چون زید خروج کرد و بان لشکر میداد مسجد جامع کوفه رسید
 جلگه زید را یکدا داشتند و در بکر بن نهادند مکرر بلبل چون زید انظار را
 دید گفت و نصیحت بیضی مرا که اشتیید و و ها کردید و از و ز شعله

برافتنی موسوم شد و بعضی میگویند که عمر سعد را مزاده اصحاب حضرت
 سید الشهدا از این اسم خواند پس زید را بگرفتند و بکشند و بر دارند
 و چهار سال بنابر مصلوب بود و بعد از آن او را سوزند و خاکستر
 را بر باد دهند و جناح مقدس صادق در میان کای مصلوب بود و
 نماز گذاروند و بعد از آن بهیچ وجه از ایشان رفت و بعضی میگویند
 او را امامت برداشند و او را نیز شل و مقتول و مصلوب کردند
 و بعد از آن بهیچ وجه از این عهد از این عهد از این عهد از این عهد
 داشتند و بعد از آن ایشان نیز مقتول و مصلوب شدند و بعد از آن
 امامت بهیچ نام که صاحب ظالمان بود رسید و از راه نام معصوم
 عباسی بپرگشته در حبس و قات ناخ و زید به الحال از غایب که
 و اهل این توابع او بودند و اصول اشاعره و در فرج بعضی شایع
 اند و بعضی خفی و زید به امامت و مخصوص فرزندان فاطمه میدانند
 بشرط آنکه آن فرزندان ظالم و زاهد و شجاع باشد و زوج بسپار کنند
 از اولاد امام حسین باشد با امام حسن و بعضی از ایشان چند نفر
 شده اند و بارود و ایشان را سخن نیز خوانند و ابو الجارود و زید
 مندر که در میان ایشان است از اصحاب حضرت باقر اند و از روایت
 امروز در نزد حضرت چیزی میگویند و از امامت پیشینند و بدین

میکنند و در کتب شیعیه اقوال ایشان بسیار است و در اخیر میگویند
 و منافق یا پیشه خود ساختند و گوشتند و حضرت امام علی را
 ایشان را سخن خواند و فرمود که سخوت نام شیطانیست که ممکن
 او در دواست و ابو الجارود و اصحابش میگویند رسول خدا صلی
 کرد جعلی علی السلام بصف و نیز بهیچ وجه از این سخن خفی بود و نه جلی
 یعنی روشن نبود و بعد از رسول امام علی بود و خلق کار شدند
 و دیگر از نصب کردند و قومی از ایشان گویند رسول خدا جناح بر علی
 نفر کرد با امام حسن و امام حسین و نیز حضرت و فضل عثمان و
 الخلد و اسطی گویند که هر که بر علی تقدم کرد کار شد و هر که علم از
 حسین یاد گرفت علم رسول بود و قومی از ایشان گویند که علم مشرق
 است میان ایشان و میان عوام و شاهان که در میان عوام قوی
 باشد که علشان زاده از اولاد حسین باشد و گویند امامت بعض
 از علی و حسین علیهم السلام رسید و هر که از اولاد و فرج بسپار
 کند امام است و خلفای ثلثه و لعن میکنند و بر وجه از بدیه
 اند و ایشان را سلمانی نیز میگویند ایشان را اعتقاد اینست که امامت
 شوری بود و هر کس را که مسلمانان اختیار کنند عقیده شود و اما
 مفضل در دست بود و بر فضل و ابو کر و عمر با امامت مفضل بودند و

که موجب کفر بود نکردند و عثمان بیدعتهای خود که بنیاد کافر شده
 چون فرقه بخار و بدعتی بنیاد را تکرار میکنند و تلبلی از ایشان تولا میکنند
 در فرج شافعی اند و دواصول معتزله ابراهیم همان زیدیه اند و ایشان
 را صاحبیه میخوانند و از اتباع کثیر این الاثرند ایشان گویند علی
 بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله قاضیترین خلق بود و امامت حق
 وی بود اما چون ترک کرد بر شیعیان امامت دوست شد و صحابه غنایی
 بودند که او را واکلا شدند و تولا میکنند و شیعیان کردند و عثمان را دوست ندارند
 اما امام نمیکویند و گویند ما او را رجعت بود پیش از قیامت و در
 معتزله اند و در فرج بانو اسب تقی المدنی نزد ایشان قیاسیست
 و تلبلی شری باشد و استغفر الله علیه و آله معصومین را کلام دانند و گویند
 هر کس بداند امام نداند کافر باشد و جهاد را واجب ندانند و عصمت
 امامت نزد ایشان شرط نیست و امامت فاسق و فاجر و غث و رقیق
 دانند و دیگر از فرزندان آنحضرت عداوت و دشمنی و حسین مادی
 ایشان را از امام ولده اند و هم چنین اسفندیار بن و سلیمان
 مادی ایشان را از امام ولده دانند و علی که کوچکترین فرزندان آنحضرت است و
 مادی و اقام و لداس و قاطله و ام کلثوم مادی ایشان نیز ام ولد است
 وفات آنحضرت در هجدهم ماه محرم سال نوزدهم و چهارم هجری واقع شد

و شیخ طوسی است و پنجم عمر ایشان کفالت و بعضی سال نوزده
 هجری کفالت و این مذهب کثیف است و این شهر آشوب و روز شنبه یازدهم
 بار و روز شنبه دوازدهم محرم سال نوزده هجری کفالت و کفالت است
 و دوم محرم این سال کفالت که بهار القادح است و فرمودند بر هر مردمان
 عبدالمملک علیه السلام و این یابویه و جمعی این اعتقاد دارند و بعضی
 هشام ابن عبدالمملک علیه السلام را کفالت اند و عمر شریف بنیاده و هفت
 و هشت و نه نیز کفالت اند و از کثیر الانوار شد و در بیع نزد عمر بن کوفه
 عباس بن العطل است **باب هفتم** در احوال حضرت امام
 باقر است و کفالت آنحضرت ابو جعفر است و القاب شیعیان شاکر
 و هادی و نام مبارک آنحضرت ملقب بیاقر یعنی شکافته علم و نام
 آنحضرت در قرآن آنفسوس است و در انجیل فرغان باقر است کافعی
 و در کتاب زندان و در انجیل دانسته و زرد و در کتاب هندو
 شامت و نقش تکین آنحضرت العزقه بود و در باب دیگر العزقه
 که جمیعاً و ثعلبی که از مفسرین عظیم امامت نقش تکین آنحضرت بود
 نقیب خود کفالت کفالتی با الله حسن و العزقه المؤمن و بالحق
 ذی القین و المحسن و الحسن و کفالت با سعادتش در روز جمعه با سه
 پنجم ماه مبارک و جب بود و بعضی روز و شنبه سیم ماه صفر سال اعیان

و عمر شریف پنجاه و هفت سال بود و در بیع نزد پدر بزرگوارش و در پیش
 عثمان بن عفان و حضرت مولف بود و در بیع که مدوام رفتن در
 مبارک بود و در غلامان خودی انداخته و غیر از آن حضرت شریفی که
 و بعد از آن حضرت در معاویه بن عبدالعزیز بود که از علو
 بخت بود و عمر غایت بسیار از حضرت میبود و در آن حضرت
 نبود و در حضرت امیر المومنین علیه السلام از طرف کرد و در
 خود که در مردم هم تیران فعلی منع کرد و تا عمر آن بودی هاشم
 و الحارث و از اذن حضرت معتر و مکرر بودند و سفیان فوری که از
 مشایخ اهل تصوف و از علایق علمه است یا اکثر فضیلتی نامسلمان
 حضرت می اندید و کسب آن حضرت می نمود و سفیان را در وقت
 حضرت ترادوست می داشت و بزرگوار او می نمودند و باب
 هشتم در اسوال حضرت امام المغارب و المشارق الثانی امام جعفر
 صادق علیه السلام و السلام حضرت میانه بالا و از حضرت و در پی
 بدن و کسب می نمودند و موهای ایشان سیاه مجد بود و در
 مبارکش خال سیاهی بود که حضرت ابو عبد الله است و اللطاب ان
 حضرت صابر و فاضل و صادق و طاهر و نام مبارکش جعفر بود صلوات
 الله علیه و آله و در قولت شمو غا است و در اخیل هر ذی صابر و صادق

و در کتاب زند و یازده اسم و در کتاب انکلیون صدیق و در کتاب
 با شکل راه برحق و در کتاب ذالخالق کو و در کتاب اهل سنت و جماعت
 است و نقش نیک آنکه از حضرت روایت حضرت امام رضا علیه
 الصلوٰه و السلام الله و علی عصمتی من خلقه بود و روایت حضرت
 خالو کلینی بود و روایت دیگر آنست که عصمتی من خلقه بود
 و روایت دیگر آنست که عصمتی من خلقه بود و روایت دیگر آنست
 الله لا قوة الا بالله بود و روایت دیگر آنست که عصمتی من خلقه بود
 بود و روایت دیگر آنست که عصمتی من خلقه بود و روایت دیگر آنست
 موافق شهور و در روز جمعه و بعضی در شب هفتم ربيع الاول
 از آنکه هشتاد و سه سال از هجرت گذشته بود و در مدینه مشرف واقع
 شده و در هجرت سال هشتاد و ششم نیز گفته اند در ماه مبارک رجب
 پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و
 مذهب ائمه ختر فاسم ابن قتیبه و غیره از بزرگوار است و مذهب شیعه
 جعفر و مشرب با حضرت و اختلاف مذاهب و امامان چهار
 مذهب اهل سنت و بدعتی ای ایشان در زمان حضرت امام رضا
 و در ایام سلطنت جب سعادت منصور و ذوالنور علی بن الحسن که خلفه
 دهم عباسیان بود و ابو حنیفه نعمان ابن ثابت کوفی ملعون امام اعظم

سنان بی ایمان از علامه حضرت بود که با عنای شایسته حضرت
 از رحمت جاهد منصب امامت و عزت از منسوبت باو بیک
 از جاده صراط المستقیم هدایت بر تپه صلاک و کرامت الهی
 اعاده فتاوی بن و مذهب و تقاضای احکام شرعیات را بقباس
 و کمان و لایحه استخوانان عقلی و لبتها در دین اسلام بنموده و چون
 اب و عنوی حضرت ترا داشت بجرم مهاد شفاعی باو بی وجودی
 که ابوحنیفه جزو مشرک مذهب زبده داشت و زای زبده زاده و فرج
 جابر مباد داشت و پنهان غوی مباد که واجبیت مضر و زبده
 علی ابی الحسن و زبده را امام مباد داشت و بکف و واجبیت مال بود
 ابرو که ابو حنیفه کند و واجبیت فرج بر این مرد مطلق که نام
 و خلاف را بر خود بسته است یعنی و افتق و امثال آن از بنی امیه و بنی
 است که زین پیش ابوحنیفه اند که توفیقی داری که بر حنیفه کند
 بیکت باطل و از اهریم زین عبداللہ ابن الحسین و بر منصور و فرج
 و بر مکتب شد ابوحنیفه گفت کاش من بجای تو بودم و همیشه
 ابوحنیفه در باب حضور و امثال آن از خلفای بنی امیه و بنی عباس
 گفت که اگر ایشان مجرای بیان زد و اگر کنند مرا که ابرو را و از ائمہ امام
 هادی بنشمارم زیرا که ایشان فاسق اند و فاسق اهلیت امامت ندارد

و غیر

و عاقبت منصور و از این سخنان از نظر اعتبار امامت و از انجاس
 کرد و در زمان بود تا بجهت رفت و بیهوشی باعث اعتبار او شد
سج و بنیامین و از مرتکب شهادت بنیامین توانی علی بنی
 و بعلم انور و حدیث قسم که صاحب کشف در قسم بر این که ایشان
 الظالمین از این ابوحنیفه سکت گفتند که این ابرو نیست که فاسق
 صلاحیت و اهلیت امامت ندارد و بکفر صلاحیت امامت داشت
 که اگر غیبتی که غیبت باشد کشف فاسق و اگر غیبتی که غیبتی
 مرد و دولت و ظاهر او قاجار نیست و خبرش مقبول نیست و بنیامین
 بنیامین که از این بنیامین منقول که او بکف حق بخانه و فاسق
 ظالم را امام بنیکند و بکفر جابر است که ظالم را امام کند و حال آنکه امام
 بواسطه دفع ظلم و کار است بر هرگاه ظالم را نصب کند مثل مشرک
 میشود و هرگز کرد را بنیان کوفته کند ظلم بر کوفته اند کرده است
 و فاسق بنیامین در قسم بر این اضافی داشته ذکر کرده است که
 هر که بکوفتی ظالم باشد صلاحیت نبوت و امامت ندارد و این را مذکور
 دلالت میکند بر آنکه بنیامین باید که معصوم باشند پیش از نبوت و بعد از
 نبوت و امامت نیز باید که معصوم باشند و بر این نیز بحث
 اند که دلالت بکف هر چه در نبوت است و امامت هاست پس

بگوای چه امام شما ابوحنیفه و غیره و بعضی ثابت شده تا به
 صلاحیت امامت ندارد پس شیعیان شما که سالهای و از حوله چو
 ابله پس بودند و در کفر و ضلالت عمرها گذرانیده باشند و اعلیٰ قبل
 گفته باشند و در ایام خلافت چه ظلمها و فتنها و چه بدیها کرده اند
 و دنیا و دواصول و فروع احکام و رساله های باطل انداخته باشند
 و خلافت و انصار و غلام را بصلالت و کراهی گفته باشند که هنوز
 اثر آنها باقیست کجا مستحق خلافت و امامت باشند که قابلیت
 پیروی داشته باشند و مع هذا آنچه ظاهر میشود فضیلت شافعی و
 دیگران زیاده از ابوحنیفه بوده باشد چنانچه چند کلام از او می آید
 را بیان از بعضی مستحقان نماید اول گفته است که علی بن ابراهیم و لقا
 خود در چین و روم جاهل است هرگاه حاجی در میان باشد که جلد
 می رسد و این مذهب مافق نقاش و شویانست که گروه از آن بر داشته
 دیگر گفته که شریعت از جانب خداست و اینها که کنار و محوسانست
 بجلول علم الرقة در این مسئله از اجاب ساخته است که بعد از وی ابو
 گفت که اگر جعفر صادق این را می فرموده من بقرآن کار میکردم
 اول اینکه میگوید چنانچه از جانب خداست و شر را افعال بنده و من میگویم
 بنده را اختیار نیست و شر از خداست و دوم میگوید که شیطان در

خدا را شایسته و من میگویم آتش را و اینها و از اینها که بعضی از بعضی میفرماید
 نمیشود از خود مخلوق را از انشای **سید** آنکه میگوید خدا را در دنیا و دنیا
 نتوان دید من میگویم کسی که وجود داشته باشد چوین نتوان دید اگر در
 دنیا نبیند در آخرت ببیند بجلول حاکم و این منزهات را از
 شنیدن سکی برداشت بر سر غلغون زد و گفت هر چه مسئلت نماید
 شد و در کتب ابوحنیفه شکوه او را بخلاف کرد پس خلیفه بجلول را از
 کرد و گفت چرا اسنت بر ابوحنیفه زدی گفت من زدم ابوحنیفه گفت
 تو زدی گفت من زدم خدا زدن کبیری چرا ز گفت تو زدی بجلول
 گفت ای ملعون تو میگوئی شر از جانب خداست و بنده را اختیار نیست
 پس از من چه میخواهی میگوئی بعضی از بعضی میفرماید پس چرا از
 و این مخلوق که بر تو زدم از خدا بود چرا خدا تو را مژدگی کرد و دیگر
 میگوئی که خدا را میتوان دید چرا که موجود است پس این دردی که بر من
 تو موجود است پس بنیاد تو میگوئی که دردی که دردی که موجود
 است و کوازاری و دیگر گفته است که چوین سلت را از دنیا غفلت
 کن زلت او را اهل دلت خال کن میتوان پوشید او را در نماز
 اجتماع من بودی سر فر از این مذهب قلع و آبروس و کجاست که
 از کتاب اهلان مستوفی داشته و دیگر گفته است یا بجلول نیست بلکه

بکلیت باید استعمال کند و سجده بر سر کبریا است در نماز جایز
 است و این ملت چو دانست که دوس و نزد ایشان خوانده و دیگر
 گفته که بخت و برون حلال است و این مذهب بر همه مذاهب است که
 از ایشان هر که گفته و دیگر گفته که در نماز عیای مد و سوره و دیگر
 گویند بتوان گفت و این از بعضی های که می نامند نیست و دیگر گفته که
 بعد از دارها سازی در نماز دست است و باطل نیست و این کتب
 تطبیق نیست از مسیحیان که با ایشان کرده و دیگر گفته که زنی را بابت
 شب در بختش خوابی و بعد از آن بیغری و بعد از آن بخت که
 کنی و از آن زن چند فرزند بهم رسیده باشد هر فرزندان تواند که
 ملت نقاله اب پشت تو را آورده و در رحم این زن ریخته و این
 شده و این مذهب همان است و در هر باب که تعلیم او کرده اند و دیگر گفته
 که هر که دومی و عصاف دارد و پیاده تواند رفت و لاجب الحاح است
 و این مذهب قلند زانست و دیگر علم خدا را باعت عک می دانند و
 او را قادر بالذات می دانند و این مذهب فلاسفه یونانیانست و دیگر گفته
 که ذن از مرد سیکانه مجلب کنند و این دای در دشتیانست و از این
 مسایل و اینها و بسیار گفته و شافعی گفته که شارب حرارت آتش
 حلال است و این مذهب با حیات و معنی را گفته پاکست و این مذهب

منیان

جلیان است و میگوید بنده ملعون نیست و مؤمن است و این مذهب
 ناصبیانست و گفته است که چون قطره بوی از زمین برگردد و بخا
 و درش رسد سخا له و پاکست و این مذهب عسویانست و دیگر گفته
 و طحا اعلام از مزید حلالست زیرا که بنابر ملت است و این مذهب
 نوطنیانست و طایر دانست که اگر کسی بخری از نا داشت باشد و خدا
 حلال است و طلال است و طحا می داد و خواهر عه و عروس عه و
 و مادر زن و زن پدر و بخارم خود را هرگاه ایشان را اسیر کنند و
 با خود اسیر کنند و اسیر بودن آنها و این ملت خود میشوند و این
 مذهب زناده و جوانانست و مالکی گفته صد بر و صحر از مار و
 و سوسنا و تمام حلالست و خوردن سگ بچه هرگاه چشم باز کرده
 باشد حلالست و این مذهب یزیدانست و خورن از اینها جنلی گفته
 و دست بغلام بالا زده جنلی گفته خدا جسم است و جان نمی بیند
 بر فراز آسمان صورت امره و پیرا شد خدا را و او و مرغان بود کشش
 بیایا هر شب جمعه زنجیر چار پیرن پس فرو دادند نشیند بر زمین بر
 خزی باشد سوار آتش یارن لک سها گاه بر آتش سوار شافعی
 گفت که شطرنج مباح است و ملازم کج میانی که جز راست نفرموده ام
 بر چنینه بلزان گفته است در باب نبی که زبوشید بخور تا بخور تو

حرام جنگی کنند که در روز جمعه در منافق بسته و بکشت با شام و سحر
 نبرام که گوییم برقی معنی چارم مالک: انهم از عصر تا غروب و کشتند
 و طی غلام: بکشت و در حضور و کون میکن و می نازقار که مسلمانی اند
 این چار نام است مدام: پس خلافت از مشرق و مغرب عالم روید و گار
 شقاوت پناه و واقی و نای مالک عیسی نهادند و بر سر خفا
 اربعه جبهت بودند و کار عیسی رسید که هر یک از این جبهت
 و یک مسلم پس از سر کار و صورت و لباسی بودی میدادند و
 کس از حضرت صادق هر چه بدست داشت از وی میگرداند و خلافت
 تمام فضاقتها را چار کس که قریب بمشاوره مسلم باشد که گفتند
 حق دانستند و از اسلامین زمان خلق را از پیش ترده خفهای
 اربعه از برای محبت خلافت شیخین و از آن چند هم رسانیدند و خلفاء
 عوام الناس را از عصبیت نمودند بحجت و از ادب شیخین و از قیاس و کلام
 و رای و اجتهاد و دروغ و تعصب استدلال چند پیدا کردند و بر حقیقت
 این خلفای ثلاثه و سایر منافقین و اصحاب بیعتی بنی ساعه و طاعه
 دین مبین نسبت با اهل بیت رسالت واقع ساختند بودند از
 نمودن خلفه و از دین و یستن و کشتن و سوختن و آواره کردن
 و تحت لادن و عصب حقوق ایشان نمودن و از کشتن مالک و

خلافت

خواستن خالد و لید و نای کجاس و زنا کردن با او و منع مقالات
 و آنچه منافقین با مؤمنان مخایه نموده بودند و آنچه از زبان پیغمبر
 دروغ گفته بودند و اسامی و دروغ ساختند بدینها در روز پیغمبر
 رسانیدند و رانق دانستند تا آنکه خطاها بر هر یک از اینها و پیغمبرین
 درست نموده معصیتها و گناهان بر ایشان قرار دادند و اطلاع نمودند
 بر تقویت و عدالت بر آنان و منافقان و اصحاب و تابعین ایشان و کشید
 زدن و در نمودن احوال شیعیان و مؤمنان و اصحاب و اهل بیت و سایر
 از ایشان طرح کردن و گفتند آنچه معویه ملعون کرده است با اهل بیت
 بالتمام حق بوده و خلاف کرده و در بخار و بیعتین و غیره تراشید و از حق
 کردن و بکشت کردن و اسیر و غارت کردن شیعیان و هزار که بخانه
 ماه ناسر که در آن احوال بر حضرت امیر شیعیان و اهل بیت ایشان و
 زدن عیناب حضرت فاطمه و هزاران و وجود یک اسامی و بسیار از زبان
 مبارک و رسول مختار و احق طری و لعن دشمنان و حق محار و علی الهادی
 و پیروان و از اینها و سایر خلفان ناسر و در کتب خود نقل کردن و گفتن
 زندقه و ملعون را و اکثر اینها را از نمودن مسلمان و مرسلان و از اینها
 انکاشه و از مدح اهل بیت و از اینها و از احوال المؤمنین و از اینها
 و هم چنین حق دانستن و آنچه شیعیان ملعونین نسبت با اهل بیت و از اینها

صلی الله علیه و آله واقع ساختند و نسبت زنا به حضرت فاطمه زهرا
 الله دادند و دشنام با حضرت دادند و فحش و لعنت دادند و
 نمودن و کشتن و زدن و فظاوت و اوسط شدن حسن شما هر
 چنانچه چهره را کشیدند و ملاله داشتند کشتن امام حسن زهرا را کشتن
 امام حسین و زدن اموال و اولاد و حضرت زینب و اسیر و اهل
 بشته چنانچه برهنه بجهنم میفرستادند و عینت ایشان را کردند
 و آن بزرگواران عصمت و طهارت را با نفسم کشیده و شیعه را کشتند
 و در شهادت اودا میمون و مبارک داشتند و عید کردند و رخت
 پوشیدند و خطاب کردند و مجلس خند را بساز و طرب را فرستادند
 اهل مدینه و مکه و شام و شامات و عراقین این طریقه میفرستادند
 و در روز عاشورا با تمام ماه محرم عترت را عید کردند و حق داشتند آنچه
 طلحه و زبیر علیه السلام زهر غایب و تقاضای این بوصف و عبد الله این
 زنا و لعنت الله علیهم و سائر منافقین و کافران کردن و جنایت کردن
 حرم حلال و سرقت و خراب کردن و غلبت و بخت در حرم و قتل عام در
 مدینه و شتر میفرمودند سر روز و مسلم این عقبه مسجد اعظم را کردند و
 اساس اولی زلزله کردند و تفسیر دادن بحج الاسود از مکان خود و هرگز از
 منافقین که دعوی امامت از اسم حلیه و بی اسم و این زبیر و جحش

العباس و زبیر و هر دو سق محشی گفتند من اهل بیت منیم بی بی و
 مشایخت و همه فرزندان زنا و منافقان و فاجران بنی امیه و حکام
 سلاطین ایشان را از امین و حاکم و عادل و حق داشتند و هر چه از
 مسلمانان را بفرستیدند از خراج و غلایه و فاجری و مشبه و مجتهد و
 شایسته را از اهل بیت داشتند و هر مردی را خطیفه الله و خطیفه
 الرسول گفتند و شیعیان اهل بیت را کافر و منافق خواندند و قاتل
 القتل داشتند و چندان غلو کردند در پوشیدن قبایع ای شیعیان
 گفتند ایشان آنچه کردند و در خلاف بهتر از پیغمبر کردند و مرتبه خلعت
 زنا و از انحضرت داشتند و احکام پیغمبر از روی اجتهاد یافتند
 نه از وحی الهی و حق نداشتند و آنچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 در حق نبوت فرمودند تمام را عسر از زنده همدان و پیغمبر پنداشتند و
 شیعت دادند که اعتباری ندارد و شعور عمر و امرو بن زباده از
 پیغمبر است و گفته که ما از کفایت نماز است و دست از نمازها انقضت
 بر داشتند با وجود آن همه منافق که انحضرت مدیاب حرم و عزیز
 ظاهرین مکر بن حزم فرمودند و بر عکس انخلا بن لوازم از اوقات
 با ایشان رسانیدند و آنچه حق صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند و نشان برد
 و رغابت و انطاعت و بی روی حضرت و منافق و اهل بیت ایشان

فرموده صیقل منظر خود نداشتن و ان آیات الله حق ندانند
والله دینت عثمان آنچه کرده بود از اوراق مصاحف و کتب
اعجاز صود و اوان کردن او در مقامی و پرده فرستادن و در آن
پاسدیت المثال را بر روی العاصی قست کردن و بیعت و این شیعیان
سلوک کردن و حکم و حکم و این دانستن و اعتراف با خدا و این کرد
درست و ذات کردن اسد که حکم الحاکمین جزا و سزا می آید از اصد
و این نا وجود عدوت محمود و نصاری و زاهدان این دین اگر چه بود
چیزی که در خطاب را می شناسی که چه کاره بود که بد که هر غم شو که بود
که ملت و ملت بعضی جزا زاده است و از پی که از کجا میگویند میگویند
و کتایهای مانوشته اند که در خطاب با دو و فقیش در دین عهد
فتنه آید کند و بدعتها احداث نمایند چنانچه در دین موسی سه
نفر بودند که راه نام و عبیر و دالان و دین موسی را خراب کردند از عالم
موجودی شهادت که قسم میخورد که آن سکس باعث هلاک اعدای
و خرافه دین باشد نام خلفای ثلاثه اند و هر که در راه را با وجود
و عبیر و زاهدان را با عبیران و گفت لعنت خدای موسی و هر دین
برای که کرد و اگر از نصاری بری که در می شناسی لعنت بروی کنند
اگر که در لعنت بکنند میگویند زبان از امانه که او ادعای و قیاس

است

است و از اذلت و بیبری با و با د شاه ظالم بود که جز پیرما را از با د کرد
و از اهدای او بهم رسانید و عیش کرد و اگر از زاهدی چیزی که در
می شناسی است بگویند که این کلام را که است و جزا زاده و در
کتابهای مانوشته اند که این نکستی است که مصد و خلاف همه مصطفی
شد با حق و عالم را خراب کرد و نام او و عیض است آنچه کرد و خلق از
بدعت جمله از کجایان اشخ است پس شیعیان با این اعتبار اخذ است
حق را از حضرت علی علیه السلام و السلام بیشتر می نمودند از برای خلاف
او بعد بر شهادتین و اشباع خلایق از اهدای زاهدان و شیعیان بست و مانع
دخول جزو عیض است حضرت شد و دوازده بن عباس و علمای آن
زمان از راه حسد و قوی قتل شیعیان دادند و ایشان را از افضی خوانند
و کشتن اهل سنه در هر عصری از اعدا و سلاطین از زمانها این
اعتقاد است باطله طبع و متغیر خود گردانیدن و بقتل و افضی بر عیب
و اقدام نمودن و بنی عباس هر با این اعتقاد بودند تا الحاکم که منقرض شد
و الحمد لله که از نام و نشان عباسیان و بنی امیه و سلطه ایشان خبر شد
و دشمنان دین الحاکم حضرت را با از صادق مبدلت و بنی عباس از
حضرت صادق علیه السلام امام حسن عسکری را شهید کردند و حلقه این
و از بنی را مغوی و جلد از مرگ نمودند و هنوز کفر و فحش اهل سنه علیهم

اللعنه يا شيطان باين اعتقاد و عداوتند و هر کس خواهد بگفت يا شيطان
 ربيع نماید و برينند که چنانچه در کاس است که بگفت يا شيطان الله من
 يشاء عدد اول و اعجاز حضرت صلوات الله عليه ده نفر بودند
 اسمعيل و عبدالله و ام فرجه از بن فاطمه بنت حسن بن علي بن ابي طالب
 عليه الصلوة و السلام بود و چو عبدالله اصغر که او را از شير باز کرده
 بودند از او کرده حضرت مرقيا و بوجا ملعون مخفي بر شکم طفل
 و او را کشت و حضرت تقية بران طفل نماز کرد و بن علي از زاده
 است و چو حضرت با جلال موسي عليه السلام و عجل و احد را نشان
 ولد بود و عباس و علي و فاطمه از مادران مفرقه اما اسمعيل فرزندان
 حضرت و مکتوب باو محبت بود و لقب با عرج و حضرت بسيار دوست
 مي داشت از اين چون او غيب شد تا موت او را از عرجين مي دانست و در هند
 بدوش بر داشتند و عرجين قريه است چنانچه در سبلان مي دانست و در و جناب
 حضرت بسيار دوست و کريست و پوره از روي مبارک او بر مي داشت و او را
 مي پوسيد و اين پيش از آن بود که سر شود و بعد از غسل هم مي پوسيدند
 و حضرت بدم مي ميزود که او مرده است از بزي نبي و طاعت که متکسر
 بودند چون او را و حضرت بگفت نوشت اسمعيل بن محمد ان لا اله الا
 الله و هر شب در رکعت نماز هديه براي او مي کردند و در رکعت اول

از بعد

از بعد از آنکه در قباله الخلد بگفت و در وقت انما اعطينا لك كبريتا
 که در ان شب اسمعيل را امام مي داشتند بقتباس آنکه چون حضرت
 پيار باو مي داشت مي گفتند که التبر و انام است و اسمعيل بسيار دوست
 و صاحب خيال بود و آنکه در در مدينه و خانه فقه شد و در ظاهر اسمعيل
 امامت داشتند و در ظاهر و در بگريه امامت محض و اسمعيل قائل شد که
 آنکه بر ايش امامت از پدر و شير مي رسيد و اين طائفه امامت محض قائل
 ايشان را با طيئه گویند و همان قرابته و پير ايشان است و گویند که امام
 هفت است علي حسن حسين و عابد و باقر و صادق و اسمعيل که در
 صلوات الله عليهم و عاقله طيئه گویند اسمعيل زنده است و او در
 الزمان نازايد و مي ديد و بدانکه عبدالله بن ابي مريم قلاج و احمه اين
 است و همان حضرت صادق عليه الصلوة و السلام بود و حضرت عیسی
 دانسته کرده بود چون اسمعيل وفات یافت او را پيغمبر بود و محمد نام نداشت
 او را حدیث کرده چون وفات ملعون حضرت صادق را از هر دو حدیث
 از اسمعيل کتبي داشت و آن کتبه حامل بود و مرغان از اين عبدالله همچون
 او کتبي را کشت و کتبي خود را بجای او نشانیید و آن حامل بود چون وفات
 پيغمبر بود و مرغان ملعون او پيغمبر بود و چند بار او را کشت و گفت اين پيغمبر
 محمد بن اسمعيل است چون بزرگ شد گفت اين امام است و قومي از اولاد

عجم تابع وی شدند و خلق بسیار بصلایک و کراماتی افتادند و ازین
 این پسر ملوک مصر و اسکندریه پیدا شدند و مغرب زمین را بگرفتند و
 اولاد داد و در عالم پراگنده شدند و هر یک از آن سلاطین ملت غلطی بود
 مثل مهدی و ذاعب و قائم و قاض و حاکم و عالم و مشتم بدین فرقی
 مستصر عباسی و خلفای عباسیه بر ایشان وصق یافتند و مکر و نکر
 فرستادند و شکست خوردند تا آنکه حسن مشهور و عباسی قتل
 او را کردند و رفتند و باندیک زمانه امارت را از اولاد اسماعیل بستند
 و حسن بنزلهای مذهب را اختیار کرد و فلول ملوک مصر را منقطع ساخت
 از اسماعیل و پیروی محمد و علی و عقب از عهد اسماعیل یافتند و بعضی
 شاعر علی بن اسماعیل را اولاد ایشان و در دمشق بسیار شدند و نسل
 اسماعیل هم غایت مدرا و اولاد است مقرب شد اما در ایران سادات
 از اولاد اسماعیل اند که بعضی از مردم حید را با دین اعمال هند و بعضی
 از اهل مکن و بختی از سندهان که در اصفهان عقاد و پهل و در بعضی
 ایشان از اتمام میدانند و حسن مال خود را سال بسال از سید را با دو شاپر
 بلاد هند را بران و با تکران نزد ایشان میرند **مذاهب اسماعیلیه ایشان**
 شدند و از دین بدر رفتند و چندی فرقه شدند قرامطه و حمیری
 سمعی و یاکبیری و حمیری و صبا حید و باطنیه اما باطنیه گویند که از قرآن و

حرف

حدیث هر چه بر ظاهر و باطن است ظاهر است و باطنی است و باطنی
 بنزلهای قرآن اینها دلیل بسیارند که باب چهارم از حق و ظاهر من
 العذاب و گویند خداوند موجود است و در معدوم و در قادر و در عاجز و
 در عالم و بیجا و در حکم و در کمال و در عینا و در کور و در شوق و در کور
 و در جلدان صفات معانی او را هم و بعضی گویند بدین طریق که یا
 کردیم و گویند بعضی باید و نبود یعنی این بد و تعلیمی نداشت که علم او او
 فر گرفته باشد و او علم از ایشان اسوخند بود که در زمان وی بودند
 از مسلم صادق و آنچه گفته اند که عیسی مرده است یعنی الهای مردم را
 بعلم رنده بیکر و خلق را از راه راست بجزند و گویند هیچ تکالیف خلق
 بر خلق واجب نیست و نماز و عبادت از آن است که مولا ی خود و خوالی
 و باو کن و زکوة آن بود که هر چه از مؤمن تو و عیال تو زیاد باشد **و ایشان**
 رسلان و روزه عبارت از آنست که صمت اختیار کنی و حرف نری و
 از آن واقامت نماز از بود که خلق بیاطاعت و قتل و خوان و بعضی از
 ایشان گویند که روزه ایشان است بآنکه هر چه مقتدا کنند نماز و شریک
 و قیاس کنی و هر چه او کنند از خواستش رند که گویند از حق بدلت و گویند
 حج عبارت است از قصد کردن زو اما نام خود و هر که را قدرت باشد
 لازم است که برود و گویند عمرات عبادت از قرآن است که ایشان را

دشمن با بد داشت و از ایشان نیز باید بود و لغت بر ایشان باید کرد
 و گویند قریض و طاعان عبارت از قوی بود که در او دوستی ایشان
 واجب بود و قوی گویند آنچه خدا در قرآن گفته که از قال الانسان اکثر
 و ابوبکر را چنانکه در مرون و همانان در قرآن مراد ابوبکر و عمر است و
 قرآن و حدیث را بدین صورت تفسیر کنند و گویند خدا تعالی یکی از مخلوقات
 اسمعيل را پیش از بعثت و اسلام برساند و نام وی شهر وی این باشد
 و او بهتر از انبیا است و گویند وضو عبارت است از اسرار این که ایشان
 بنامند و نماز عبارت بود از تعلق بچیزی که حرف زند و گویند آنچه بنامند
 گفت آن الصلوة شقی عن الفضاة و التکریمین صلوات ناعنی یا صبر اهد
 که خلق الفی کند و از لفظ آنکه صلوة ظاهر فعل بود و نه از ظاهر فعل و
 بنامند و گویند قیامت و شرف و سوال و بیخ و بیست و در دوزخ است
 و گویند تعالی می شکریا که باشد که شکت کرد و برین و بریزد و بریزد
 و بریزد و دیگر سبب شود و گویند صفات باری تعالی و معرفت علم
 صادق حاصل شود و چون عقل کمال باشد در معرفت خدا تعالی
 حایت با تمام نباشد از این قسم نه که ایشان بسیار گفتند اما بعد از نبوت
 اسمعيل عبدالله که برادر بزرگتر بود از فرزندان انصاری در روز بدر و در
 قتل و حضرت اسمعيل را داشت و خلافت انصاری و اکثرین بر اسمعيل داشت

و باغی

و باغی از ایشان بود و او را فخر میگفتند یعنی قبل از او خطبه از شهر
 باویند و در اینام جنوة انصاری دعوی امامت میکرد و حجت باین که
 که من چه بگویم و باغی از جناب الشیخ شایسته می کردند و باغی از
 بوی تر ملقب بود و از اهل نسل صالح بود و با امامت برادرش اما
 موی کاظم صلوات الله علیه قابل بود و از پدرش گذار شد چندین بار
 برادرش روایت نموده و بعد از این جعفر ملقب بود با مومن و در غایت حسن
 و جمال بود و او را هم در پنج میگفتند و حقی خلیف بود و وقت الامر بکبر و
 حاکم بود و بکبر و افتخار میکرد و میگوید دای زنده تر از داشت و در هیچ
 کون بشمار و بر ما مومن هیچ کرد و بسیار از اینها و بسیار در پی او
 که بپایند و ما مومن لشکری بیعت او فرستاد و بعد از کشش و کوشش بسیار
 که بپایار شد و چون بنظر ما مومن بر نداد او را عفو نمود و اکرام و احسان
 عبت بسیار او نموده و در میانان بر حق تعالی و علی بن جعفر
 او را علی غار می گویند و نسب باو بر بپایست ثقه و عظیم الشان است
 و از او کتب زیادی رسانده و از برادر خود موی ابن جعفر علم موخته بود و
 برادر خود را میفرستاد و بسیار از علمای شیخ را از او نقل نموده
 و کتاب او را اصول و معانی است **عقب** انصاری از پنج پسر است امام
 موی کاظم علیه الصلوة والسلام و علی بن جعفر و محمد مومن و اسمعيل

اسحق و یوسف و یحیی و یونس و هارون و شمعون و یسای و یساک
 تمام داشت و شرح پیش میگرد و او را سه پسر بود و حسن و حسین
 و اولاد ایشان بسیارند و بعد از پنج عقب او را سه پسر بود و یحیی
 و اولاد او منقرض شد و دوم قاسم و بنو شیب از اولاد او بنو و بنو الهی
 بمصر و بنو عرو بنو الخوارزم از اولاد قاسم اند و علی قاضی از اولاد
 عزیمت بنو کوبند و عقب او از چهار پسر است محمد واحد و احمد شمر بن
 و حسن و جعفر **تفسیر** تا و وی طایفه اند از واقعه تا ایام حضرت
 قایلند و ایام است باقی محمد قائل نیستند و وجه تسمیه بنو اس که
 ایشان اسماع مروری اند که از نادران میگویند و بعضی گفته اند مردم
 اند که آورده را نادران میگویند و بعضی میگویند اسم مقبره نصار است
 و نادران بنو عیسی بنی اسرائیل میگویند و نادران بنو عیسی بنو اسرائیل
 قائلند و بعضی گویند که آنحضرت غریبه است و غیره تا ظاهر شود و ظاهر
 کرد اند حق را و از قائم الهی است علی الله علیه و آله و ابوجهام در حدیث
 از نادران میگوید که این منهن مردم و زمین از برای او شکافند و میشود
 که برگردد و بر از عدل و قیادت کند و **فنا** آنحضرت سال صد و چهل و
 هجری مشهور است که در ماه شوال واقع شد و بعضی گفته اند که در
 دوشنبه یا زده هم رجب در مدینه مشرفه و اقصی و عمر شریف آنحضرت

شعب

شصت و هشت سال بوده و بعضی هفت گفته اند و در کشف الغم
 و یکسال گفته اند با حجة خود علی بن الحسن بیست و یکسال چند روز بود
 و یقیناً دیگر یا زده سال و باید در نزد کواخود نوزده سال بوده و بعد از آن
 حضرت سی و چهار سال ماند و کلیتی از ابوبکر بیست و یک سال که حضرت
 صادق در هنگام وفات که سال صد و چهل و هشت هجری بود
 و چهل و هشت و ایام امانت آنحضرت بعد از پیدایی و چهار سال
 و یقیناً هشتاد و شش سال این عبد الملک و اولاد بنی عبد الملک و ملک
 از ابراهیم بن ولید و ملک از رفان حارث بن ابوسلم روزی خروج کرد در
 خراسان در سال صد و بی و دو و عبد الله سقا حارث بن عباس خلیفه
 شد و چهار سال و هشتاد و شش ایام خلافت او بود و بعد از او منصور و **تقی**
 است بیست و یکسال و یازده ماه پادشاهی کرد و در سال دهم پادشاهی
 او بر فراخی سال دوم انخلون و سیاه با نکور زمره کرده و با آنحضرت
 طار و آنحضرت را شهادت کرد و با نای کام خود ملوک کرد و دانه
 اند صلوات الله علیهم عمر شریف آنحضرت زیادتر بود و مدفن ایشان
 در بقیع است **باب نهم** در احوال جنرال جناب مقدس ایام موعود کاظم
 صلوات الله علیه که آنحضرت ابوالحسن و ابواب ابراهیم مشهور است
 و غیر مشهور ابواسمعیل و ابوعلیت و عبد صالح و یحیی بن خطاب میکنند

والغالب شعوره انحضرت کاظم است وصالح وصابر وامن ونام مبارک
 انحضرت موی است و موی لخت غیر لخت و مرکب از دو حرف است
 موی یعنی انبت و صاحبی درخت و در حق نام او و موی است و
 کتاب و دهر موی و در اصل موی مضاری کاظم و در کتاب زند شمع
 شبانان و در کتابی نام آن نام شایسته و در کتاب تکلیف مالت و
 کتاب بانگل حدیق و در کتاب لا بیضا فاجد و در کتاب بولشایان
 ناصح و پدر بزرگوار انحضرت صادق الهقا است و مادرش حمیده
 بربره و نقش کنان انحضرت حسنی بود و بر دایک و کمالیات
 و حد و شاعر و مداح شایسته مری بود و در فاش هم زبان فضل و
 او از جناب و جی عباس عادی و موی و موی الرشید علیهم السلام
 بودند و کلامت با سعادتش و او را و او را قریب است و در حوالی مادی
 مدینه طهر واقع شده و در روز یکشنبه هفتم ماه صفر بعضی روز
 جمعیت و بیستم ماه مبارک و جب گفتند و بعضی بیستم ماه مذکور
 گفتند و در سال حدیث و هشتاد و هجری و بعضی بیست و نه
 گفتند و حدیث او را و اخبارش چنانچه از علما ایستاد است میگوید
 که حدیث او انحضرت است علی الرضا و زید و عقیل و هرون و حسن
 و حسین و عبدالله و اسمعیل و عبدالله و عمر و احمد و جعفر و عیسی

و احق

و احق و عباس و عبدالرحمن و حمزه و قاسم و جعفر که بابت بخاری مری
 که در حدیث بخاری است که در حدیث دیگر بدیدم مستان انحضرت حدیث
 و ام فرجه و علی و ام عبدالله و زینب صفری و ام القاسم و حکیمه
 ام عبدالله و زینب صفری و اسماء انحضرت صفری و محمود و اما
 و حمزه و فاطمه و قیله و ام کلثوم و عایشه و بقیه بیت پیغمبر
 و در حدیث و کتب دیگر نام او انحضرت حمیده اند است و است از بربره و صفی
 علی الرضا که گفت است که حدیث او که انحضرت و هفت پدر و دختر است
 الرضا علی الصلو و السلام و ابراهیم از قبل مامون ملعون حکومت مین
 کرده بود مدتی و قادرین مری ماد را و حدیث است و اسمعیل و جعفر
 هرون و حسن از نطن آن ولد بود و احمد از موی هزارین از اد کرده و
 کثیر الصوم و الصلو بود و شیخ اخواب کثیر میگرد و اکثر اوقات تصنیف
 و نماز مشغول بود و حمزه مادر ایشان نیز ام ولد بود و عبدالله و احق
 و عبدالله و زید و حسن و فضل و فاطمه و کبری و فاطمه صفری و کلثوم
 و ام جعفر و لیا و زینب و خدیجه و علی و فاطمه و حسن و بربره و فاطمه
 و ام سلمه و هم و نیز بر دایک دیگر انحضرت را شصت فرزند بود و
 دختر و بیست و سه پسر و فرزندان انحضرت بعضی داشتند و اما آنچه از
 انحضرت برانست که انحضرت از سیزده پسر است عباس و هرون و احق

و امیر محمد حسن و عبد الرحمن و عبد الله و حمزه و علی الشیرازی و ابراهیم
 و مرتضی و علی و غلام و جعفر اما جعفر بن ابراهیم که پسند و اولاد
 او را جز از یون و شجر یون نبرگوشند و عقب جعفر از دویسم و سومی و
 است اما جعفر عقب او را ابراهیم و ابراهیم از سه پدر عقب بوده و سومی
 واحد قطری و علی که در میان کرمان است اما ابراهیم اصغر ملقب
 میرتقی عقب او دویسم و سومی ابی حبه و جعفر اما سومی بن موسی
 ابوالقاسم گفتندی و در بلاد عجم عقب او بسیار است و عقب او
 از قاسم و حمزه و اصغر است و عبد الله و عقب او از سه پدر است
 ابوالجعفر و ابراهیم و ابوالقاسم که در شهر از عضدالدوله دلی از نسل
 او است و عبد الله بن موسی را عقب او از چهار است و موسی بن عبد
 است و اما حسن بن موسی یست پدر است جعفر نام و عقب او حقیقه
 معلوم نیست و بعضی گویند جعفر بن حسن را سه پدر بوده اولاد
 عربی از نسل او پیدا اما هفت بن موسی را که گفتندی و او را
 حروج شد در وجهه در چینی که مامون در مدینه بود و اسحق ملقب
 پدر او است و هر بن موسی را گویند عقب غماند و ابن طیار آورد که
 عقب او چهار بن هر بن است و عباس بن موسی عقب بن قاضی
 قلند و عقب او از قاسم بوده سبب شهادت اغضرت انجازه

اصول

اما و سبب ظاهر میشود و علی بن اسماعیل بن جعفر و بعضی گفتند که برادر
 محمد که برادر زاده اغضرت بود و اغضرت احسان بسیار با و نموده بود
 و هر بن هر بن از کتب معلوم از پنج بن خاندان یکی و پدر خود میرتقی که با
 پیش از آنجا ابوالقاسم که با کتب غلام و بعضی از اغضرات موسی بن
 جعفر را بر سر اسماعیل بن گفت علی بن اسماعیل است و از ایشان داد پیش
 خلیفه ناسخ نامه و نوشت و او را طلبید چون حضرت بران امر مطلع
 علی را طلبید و فرمود از آنجا که دارد گفت بعد از حضرت فرمود که چرا
 از برای چه میروی که گفت بر ایشان شده ام و فرمود بسیار دارم حضرت فرمود
 که من فرزند او اما میگفتم و منج همیشه بر قیام تو را میدهم او قبول نکرد
 و گفت مرا وصیت کن حضرت فرمود تو را وصیت میکنم که در خون من
 شریک نشوی و اولاد من را بگویند که از کتب مرا وصیت کن حضرت فرمود
 همان دنیا بشو اما آنکه سر بریده شد پدر اغضرت شش صد دینار طلا و
 چنان در هزار دهم نغمه با و عطا فرمود و انجام را از طلا و نقره برگرفت و در
 خراسان رفت حضرت غیاثان خود فرمود که بعد از که در خون من
 خواهد کرد و فرزندان مرا بقی خواهد ماند اغضرت گفت این رسول الله
 آنکه میگفتند که چنین کاری خواهد کرد نسبت با و احسان میفرماید
 و از بنیال بریل و بنشیند با حضرت فرمودند علی بن ابراهیم پدرم فرمود

وقایع انحضرت در آن احوال و در آن سال صد و هشتاد و شش
 گفته اند در آن ایام که در مدینه بود و در بغداد واقع شد عمر شریف بنی
 و بیست سال بود و بعضی بنیاد و چنان گفته اند و در آن ایام که
 شریف انحضرت بیست سال بوده و مدت اقامتش بیست و پنج سال
 گذشته بود و قبل از خلافت هرون مهدی و اثنی عشری بود و او
 انحضرت نشد و ده سال خلافت انعمون گشت و بعد از آن انحضرت
 بهراق طلبید و حبس کرد و بسبب مشاهده معجزات انحضرت انعمون
 ترسید و انحضرت را از حبس رخصت کرد و بعد از آن در حبس نوبت خلافت
 هرون و ولد الزنا رسید در سال پنجم خلافت تا آخر خود بیست و سه
 بر ملک بنویسند که در آن انحضرت را هر چه از او شهادت کردند از کثیر الانوار
 در مقام و شرف است در کتاب شرط بعد از آن که انعمون بفرستد کاتبی موسوم
 و آنچه فستاد آن میگوید انحضرت را سر بریدند بقتول شیخ عبد العزیز
 کلابی و در آن شرط گذاشتند و چون یافتند انحضرت را بعد از آن
 در آن که و قریب بیست و نه روز بعد از انحضرت است و این مقاله در وضع است
 و اصلی ندارد و چنانچه شهبان در آن زمان جمعی علو کردند و از غایت
 محبت با الوهیت حضرت قائل شدند و از انقباض شیعیه تا انحضرت
 قائلند و انقباض بعد از او را قائل نیستند و الله اعلم **باب دهم** در

بنی

حقیق الامام رضا که انحضرت ابو الحسن است و الطایف ایشان
 و صلوات بر او داخل و در آن وقت که امین المومنین و غیظ الموحدين
 و سلطان المومنین و الاثر حق انحضرت را بر شما موسوم ساختند
 اینکه ملاعین اهل سنه میگویند ما مومن ملعون انحضرت را با طاعت
 ساختن اصلی نداده و نام مبارک او علیست و در تورات میراست و
 در انجیل با صی و در کتاب سبنا بلند مرتبه و در کتاب زکریا
 و در کتاب ابراهیم و در کتاب انکلیون بر کرده و در کتاب عیسی
 و در قرآن و در کتاب محمد ال تبریک و نقش کاین انحضرت را حول
 قوه الا بالله بود و بر او است دیگر ما شاء الله لا قوة الا بالله بود و در آن
 دیگر حسو الله و بر او است و در آن ایام که انحضرت را و لدای
 و ام البنین و در آن است دیگر او را انکم و غیره و در آن ایام که انحضرت را و لدای
 و دیگر بنیان مر سید و بعضی نقل از حضرت مهلبان که او را به قسم است
 حله انحضرت کدام کون بود و قامت شریفش مثل عدل و شاعرش مثل
 خواجه بود و علامش ابو الفکک هر چه و در آن ایام که انحضرت را و لدای
 انحضرت امین و ما مومن علیهم السلام بودند **و لدای** با سعادت کثر
 مدینه شریف و در آن شب که از مدینه نقلی الفلح الحرام سال صد و هجده
 و هشتاد و شش که در آن بعضی و لدای انحضرت را در سال مذکور در

ماه ذی الحجه الحرام سال صد و پنجاه و سه گشته اند و شیخ طبریزی و در جمعه
 یازدهم ماه ذی القعدة سال مذکور گفتند چون مامون ملعون آنحضرت
 و در عهد خود نمود شبیهان بنیاش و سرزمین بنو همدان آنحضرت فرستاد
 که این امری که شما می بینید این رسیده آخر ندارد و این بنو همدان ما را
 من در جعفر پیدا ام و بعضی از علما میگویند که آنحضرت اسم مبارک
 خود را با مامون ملعون بر نام برده است و طریقه زمان اینست که
 ی ف ح ال د و ش ا م ع ال م ام و ن و استخرج او این است که ی
 م ت ل ب ال ح ن ب ال م س م و ن و گویند که در عهدی است
 الله ربنا اهل المامون اما شما و علی الرضا همدینا و در عهدی است
 مشی و مقدس نقل کرده که در ایام جعفر احسن متولی شخصی از مردم با
 عیس و و طایفه که در زمین مرو پیدا شد با خبر بود بسیار از این امر
 متعارف یکی از ان بنام هشام امیر عبدالمملک مروان بود و چند عده
 بنام مامون ملعون بود از ضرب روی و نقش سکه ان در این بود المملک
 الله و الذین المامون بالله امیر المؤمنین خلیفه الرضا امام المسلمین شیخ
 بها الذین و در کتب کتب نقل میکنند که مامون ملعون امانی نوشت از
 برای آنحضرت و از وفای عهد و امان خود نمود و امان نام این است
 امیر الامام المامون با حق امیر المؤمنین خداوند این رسیده با حق امیر المؤمنین

هر که بنیادیت امام الزکی علی بن موسی الرضا الملقب بخاری ازین
 و الزکیه بقضایه امیر المسلمین و سید الوصیین و شیخه با خلافت و الامان
 و من موی و بعد موی تا بصره علی الرضا انت ما فاضل اهل بیتا
 و مکتبی بنی بر این و بنی عیسی و عیسی و امان و عیسی و عیسی
 و بنی اسامه و او اطمینان و انبیا و من تری العهود و نقض الشاقین
 بدله من اولاد العباس لعن الله علیهم و السلام علیک ایها الامام
 الصادق و حیدر الله و ربکا له و عجل ابن اسمعیل بخاری امام سنیان معنا
 آنحضرت بود که آنحضرت کتب جمیع را جمع میکرد و ولد بخاری و در
 شهر بصره از کتب سرقت و رسیده از آنحضرت را جمع نمود
 و علی بن ابی طالب را و رسیده بصره و در حق که در بصره رسیده
 و قدم علی بن محمد را از او رسیدند و از آنکه سنیان از اسان و سنیان
 از شایعین و شایع هر قرآن را قدیم میدانند و بخاری حادث میدانست
 در جواب ایشان گفت خدای تعالی وصف کتاب خود را بحدیث کرده
 است علیا که این ما شنیدند و بر او بنشیند و از منبرش کشیدند و سنیان
 که او را بکشند و بدان او را بدیدند از آنجا که بخت و اندی بجای آورد
 نیز رویت از آنحضرت بروی جمع شد و با افعال که روی داد از آنجا
 اندیشیدند و رسیده از آنحضرت بروی جمع شد در این حدیث

امام رضا علیه الصلوة والسلام نزول احوال در آنجا فرموده و باری عز و جل
 و قدیم قرآن و غار بی جنت کردند و خالک سیرتند و بی ماه و اما اخبار
 و آمد بخدا و در آنجا اعتبار بهم رسانید و آنحضرت را حوا و قیادت و
 معجزه بسیار بود و هست و طال الله و الله و الله علی عباده و علم و نعم و شرف
 و نشان معلوم خصوصاً از یک پهلوی و بین و سکنه و توان زمین هیچ شب
 و روزی نیست که دوسه نذر گوید و گوید و گوید و گوید و گوید و گوید و گوید
 ان نشان مقدور نشانند و فضیلت و ثواب و باری آنحضرت را نشان
 و بیان در دست نیاید امده که حق جل و علاه و نشان و نشان و نشان و نشان
 بیت و رسالت و اقصی و نصیب و باری آنحضرت را نماید و در کتب اهل
 سنت بسیار واقع شده است و اوله و اخبار آنحضرت هیچ نبوی است
 و خبری که حق و حسن و حسین و جعفر و ابی ابراهیم و در خبرها و شرف
 آنحضرت را پیدا است و وفات آنحضرت در ماه صفر و سال دویست و
 هجری و شریف و راست و بعضی چهاردهم همین ماه گفته اند و بعضی از ماه و
 پانزدهم و یازدهم ماه و می گفته اند و بعضی روز سه شنبه هفدهم صفر
 گفته و روایت نشان و دیگران سال دویست و دوم هجرت گفته اند و بعضی
 هفتم ماه مبارک و نشان و بعضی از ماه رمضان المبارک و بعضی
 و بعضی ماه ذی قعدة گفته اند و این باب بود از این ابراهیم بن عثمان و قیادت کرده که

بیعت آنحضرت در پنجم ماه مبارک و نشان سال دویست و یکم هجری
 بود و در اول سال دویست و دوم مأمون الرشید مأمون و خبر خود
 را با آنحضرت فرستاد و در سال دویست و پنجم در ماه رجب
 از این خبر رسید که در این باب بود که گفتند است که حضرت و وفات آنحضرت در روز
 چهارم بیست و یکم ماه مبارک و نشان دویست و سه هجری و اقصی
 حضرت و بیعت آنحضرت پنجاه و پنج سال بود و پسندید که پنجاه و دو سال
 بر قیادت و یکم یابد و بزرگواری خود بیست و نه سال و در ماه بود و ایام
 اما مکتب بیست و چهار سال بود و مرقد مطهرش در سنه ایلوس از
 و کتبت بر نشان میباشد که الحال بشهر معروف است سابق بر آن قصه
 محترمی بود و بعضی از یادشان در بلاد و ال بود و بعضی از کتب آنرا آنحضرت
 را نموده اند و ایادان و بعضی از شهرها و ایادان سلطان ملقب با
 محمد بنده و این ملک و طایفه از ملوک مغول گذاشته و اول پادشاه
 است از نیکان چنگیز که در ایران و توران و هر جایی که در زمان او سلطان
 بود فرمود که خطبه بنام ائمه اثنا عشر و منبرها و منا و منا خوانند و این
 و تبارک و تعالی و معویه و سایر و نشان فلان نمایند و بعد از آن سلطان ابو
 سعید سلطان پسر بنفشه بود و برورش پسر علی بود و بعد از آن آریا
 خان پسر بنفشه بود و از زمان الحاکم بن سلطان تا ایام عز و جل

صفحه اکثر باو شاهان شعبه بودند که تعجب از آن بقدر متبرکه که را
 میشود و خصوصاً سلاطین صفای و والایان و غیره و بعد از
 خاتمان بقدر و طهر و زامتی بود که کانی و امیرها هر یک و لدا و غیره
 و آنچه ظاهر میشود امیر و وزیر و غیره بوده تلقی و الله اعلم یا با مردم در
 احوال و خیال حضرت جواد علیه السلام است گفت آنحضرت امیر جمعیست
 و بعضی او علی بن کله گنده اند و این قول شریک است و القاب شریف آنحضرت
 جواد و غنی و شریف و مرتضی و قاضی و عالم و اسم مبارک و کرامت و
 نور اعدا و در انجیل جواد و در کتاب زندگانی و سنان و در کتاب
 ذوالعظم و در کتاب طهر و کبر و در کتاب زکات و غیره و در کتاب
 دالوس و عید و در کتاب کندال و غیب و غش و کهن آنحضرت نعم الله
 الله بود پدر آنحضرت علی الرضا و مادرش ارم ولد و نام وی سبک است
 در جهان و غیره از آنکه گفته اند و شمه و رایت که توبه است و بعضی
 گویند در ربه است و از اهل بیت مادر و ابراهیم فرزند رسول خدا علیه
 مبارک و شریف بود و قاضی معتدل شاعر و مداحش و ازین و ازین و
 معاصر پیش از جناب و امامون و معتمد بودند و **و کرامت** با سعادت
 آنحضرت با اتفاق در رو و جمعه یا نزد هم یا نزد هم ماه مبارک و مشا
 سال عدد و نمود و پنج هجری در مدینه منوره واقع شد و شیخ طوسی

از این عتاس و هم ماه مبارک و جب گفتند و سامون و ملعون اتر
 الفضل و خورشید را بعد از آنحضرت در آورده و سامون تا در حیره بود
 و غایت آنحضرت را که پیش از خجای آورد و استراحت ایشان داده از فرزندان
 خود بقدریم و میرانید و چون پدرش را از هر چه بود با اهلش و خود و غیره
 نهادند و اوقات بکنند و سن مبارک آنحضرت در وقت وفات و الله
 بزرگوار در سال بودند و بعضی گفت نیز گفته اند و در هنگام شهادت
 و الله ما بعد از آنکه ایشان از جهت صغر سن و امانت آنحضرت تا اهل
 داشتند تا آنکه تمام ملل و افاضل و بزرگان از شعبه از اطراف عالم متوجه
 حشر آمدند و آنحضرت شدند و بعد از فراغ از نسلست جمع شد و سر
 سعادت آنحضرت رسیدند و از نور مشاهده معجزات و کرامات و
 کمال آن اقرار با مامت آنسج سعادت نمودند و حق آنکه کلمه ذکر کرده اند
 که در باب مجلس یا چند روز متوالی می خواند و مستند از خواص مبارک از
 انصاف علوم و فضایل و سوال کردند و از همه سنان خود جواب شایسته
 و اکثر در حضور و امامون بود و این سبب آن الفضل و خورشید را با و حضرت
 فاد و در همان مجلس گفت یا ابا جعفر خورشید ازین قبول میکنی یا اگر چیزی
 را عرض شایسته آنحضرت مبارک در دنیا انداخت و عتاسان از
 بجز ندیدند و امامون گفت جعلت قدامی و حیثیت لیس و آنکه در

باب دوم در احوال حضرت امام علی متوکل علیه الصلوة والسلام
 کتب حضرت ابوالحسن است و فقه و عبادت و زهد و اخلاق
 می کند و کتاب حضرت فاضل و عجب و مریض و غلام و امین و مؤمن
 طبع متوکل و حسن عسکری است و حضرت در اول شهر و متوکل
 بود و لقب خلیفه بن متوکل بود ازین منع فرمودند و نام مبارک حضرت
 علی است و در قوه مملود است و در لیل پیران کبار و در کتابهای
 حقین و در کتاب الکلبی عزیر و در کتاب هند و ابن عبد الکرم و در
 کتاب قباله عبد الجبار و در کتاب لا ینسبنا و در کتاب کلین
 و نشر تکریم حضرت بر ولایت فضول همه الله رب و همین عصمتی
 من خلقه بود و بر ذات و بکر حفظ العهد من اخلاق العبد والدعا
 جزا و در دانش غایب مغربیه بود و حضرت اسم القون و معتدلات
 بودند شاعر عربی بود و ملی و در دانش عثمان بن سعید و معاصر
 از علمای ناسخ و فاضل و معتز و مستعین و متوکل و منصور بود و در
 با سعادت حضرت در مدینه مشرفه واقع شد و در مدینه الحرام
 سال دویست و دوازده از هجرت و جمیع کتبی در سال دویست و
 هجرت گفته اند و در مصباح شیخ بیست و هفتم ذکر الحجه است و در
 این عتاس در دوم یا پنجم روز سه شنبه ماه مبارک ربیع واقع شد

عمر اولاد اجداد حضرت امام حسن عسکری بود و حسن و محمد و جعفر
 ملقب بکذاب و در قتل از طعن و زور و کینه طالع حضرت از
 است و او متوکل بود یا بوسعید الله و او را ابو کربان نیز می گفتند و در
 زنده داشت و عقب او از شش پسر است اسمعیل شه و جریفا و ظاهر
 جعی صوفی و هرین و علی و ادبش ثنا صمد محمد و ابو القاسم از زندان
 است و ابو القاسم دقاق و ابو العلاء و از اولاد طاهرند و ابو الفتح
 شهاب از نسل جعی صوفی است و اعقاب وی در مصرند و سادات جدا
 از بلاد شام و اولاد هرین جعفرند و بعد از آنکه اولاد او از نسل خوانند
 که از نسل جعی بن جعفر است و اعقاب او پس ابن جعفر با قاسم کویت
 بعد از ایشان قاسم ابن دریس و فلکات مدد و جعی کعب و مراد هم از
 قاسم اند **شمارت** حضرت با اتفاق در سال دویست و پنجاه و پنجاه
 یا پنجاه و شصت و در روز وفات در شنبه سیم ماه رجب بود و بر ذات
 این شتاب بیست و پنجم جمادی الثانی و بر ذات دیگر بیست و هفتم
 ماه مکا و بوده و در آنوقت سن شریف حضرت چهل سال و چند
 گفته اند و در همین وفات و الدوزخ و او شش سال و پنجاه و شش
 و در وفات حضرت سی و سه سال و کتب بود از انجیل و غیره
 و در ماه در ایام حکومت و آنرا عتاسی بود و چنانچه در سال و نه ماه در

حکومت توکل و ششماه در حکم زلف پیش مستقر و سه سال و نیم
در پادشاهی پیرایه توکل است و نیم در خلافت معز بن توکل
بودند و بعد از آن توکل ملعون انحضرت را درین راهی طلبید و در قریب
بیست سال در آنجا توکل فرمودند و معتقد بنی امیه انحضرت را در
شهادت انداخته علیه و بعضی نسبت این امر را به معتزید هندو
هم سپردند و این قول توقف دارد و مرقد طهرش در سامراست **باب**
سی و هفتم در احوال حضرت مالک بن ابی نجار مستطاب امام حسن الثالث علیه السلام
به سکر علی الصلوٰه و السلام است و ملک و روی مبارک که مردم کون
بود و چون آفتاب بدر خشد معاصر خشن از ایشان معجز بود و صفت
و در میان انحضرت عثمان بن سعید بود و صاحب و شاعر و در بیان این
روی بود که بت مبارکش ابو جعفر و قتیبه بنی انحضرت اخلاف میکنند
و کلامی طایفه بر ایشان میکنند و القاب بنادی و ابی انحضرت زکریا
و سکر علی و طاهر و سراج بوده و نام مبارک ایشان حسن است و در
تواریخ نویسند که کتاب ذره قریل و در کتاب انجیل فرنگیان داده
و بت و در کتاب یونانیان لایب و در کتاب زکادرس و در کتاب
بالکل معظم رای و در کتاب هندوان مروارید و در کتاب جولند
تا در او در کتاب تکلیفون راه نما و در صحیفه انسانی مؤمن بالله و رسوله

الله و در کتاب فرنگیان پیش مصافا و در کتاب جاماسب بن کنگ
و نقش نگین انحضرت بر وایت فضول همه گنجان من که مقابله
التمنای و الاثر بود و وایت کفنی گفته یا فی سبیل الله وایت
با سعادت انحضرت در مدینه مشرف در روز جمعه هجرت ماه
الثانی واقع شد و بعضی در ماه مذکور گفته اند و بعضی شب چهارم
و بعضی شب پنجم ماه گفته اند و در سال دویست و سی و هجری
و ششصد و سی و هجری و ربع الاول دویست و سی و هجری و در طریقه
دیگر هجرت ششم ماه ربع الثانی سنه اثنین و ثلثین و ما بین
بوده و والله ما حدیث امام علی علیه الصلوٰه و السلام و ما در آن
حضرت آمد و تولد بود و نام او حرب است و بعضی سوس گفته اند و
بعضی غزاله و بعضی سلیمان گفته اند و ولد جلیل القدر و صاحب
الامر علی الصلوٰه و السلام است و بیس **خجارت** با سعادت انحضرت
علیه السلام زهر معتد بنی امیه علیه در روز یکشنبه ماه ربع
الاول و بعضی ربع الثانی سال دویست و شصت و هجری گفته اند
سامره و در طایفه عقب پدر بزرگوارش مدفون است و عمر بیست و
بیش هجرت سال بوده گفته اند علی قائم و قاتل یائنه و غاصبی
حق و تمام این بوم الدین **باب چهارم** در احوال حضرت

596

[illegible]

بسیار خوش روی و خوشوی و معتدل قامت و گشاده بینی و گشاده
 پیشانی و بر خند راست مبارک رخسار سپاهی دارد و در دانش عمیق
 عثمان بود و معاصرش معتد عیاشی بود علیه القمه احوال است
 اثبات انحضرت از طریق برادر و هندوان بدانکه صاحب کتاب است
 که از کتاب عظم کفر هندو است معنی انام عالم که مرده باشد گفت
 چهار طوطی است و هر طوطی چهار کورت و هر کورتی چهار و در
 و هر دو و بی چهار هزار سال که این سیصد و هشتاد و چهار هزار سال
 باشد چون دور تمام شود دنیای گم می شود و زنده کرد و صاحب
 ملک تازه پیدا شود از فرزندان دو پیشوای جهان که یکی نام سوسنجی
 انرا از ایشانست که مراد دین پرستی علی الله علیه و آله باشد و دیگری
 اکبر یعنی محی و برز که بشن نام دارد و بشن بلفظ انها نام مبارک
 امیر المومنین است و نام صاحب این ملک بلفظ هندوی است راه
 غایت و بحق پادشاه شود و خلفه را می باشد که دام بمعنی بلفظ
 ایشان بمعنی است و ان پادشاه بجای پسران چون ابراهیم و خوار
 خضر علیه السلام حکم ران باشد و ان را معجزی بسیار باشد و هر که
 پناه باورد و درین پادان او را اختیار نماید سرخ رو باشد و در نزد
 دام و دولت و سلطنت او بسیار کشیده شود و او عرش از فرزندان

نویس

ناموس اکبر پاد تر باشد و از دنیا با تمام شود و از ساحل دریای
 عجم و سرایند و قریب نا ادم علیه السلام و جبال القریه شمال جبل
 الزهره تا سیف البحر انها نوسل می کشد و بقا نه سومنات و انرا کتاب
 و نامیان کابل بقا انها نوسل می کشد و جکرات بفرمان او و بنی
 و خات اندیش پادشاه وید وانی اعظم اندازد و هر چه که در جهان
 باشد بیواند و شاگون که با عقدا کفره هندوان پیغمبر کتاب
 است گویند که او را اصل خطا و معنی می پوش شده و مولد او شمشیر
 است و گویند که دولت دنیا و حکومت ان بفرزند سپید خلاق جهان
 کیشین و گویند که نام شود و کشتن بلفظ ایشان نام حضرت رسالت
 و او باشد که بر کوه های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند
 و بر ابرها سوار شود و فرشتگان کارکنان او باشند و پسران و
 از میان در خدمت او و حکم او باشند و از سودان که در خط است
 تا عرض اشعین که بر قطب شمال است و ما و از ای اقلیم هفتم و تا بر
 اقلیم و کلستان ارم که مراد کوفت باشد صاحب شود و درین خدا
 یکدن شود و نام او پادشاه و خدا شناس است و در کتاب ثالوث
 که نام یکی از صاحب بر ایشان کفر هنداست و اعتقاد ناسک و آقا
 او این است که ادب میجو کپاه میروند و خشک میشوند و از هم

میریزد او گوید که در دنیا تمام شود بیایه شاهی که در آخر الزمان
 که پیش از این ملائکه و آدمیان باشد و از فرزند پیغمبر آخر الزمان باشد و
 حق و راستی را او باشد و آنچه در دنیاها و زمینها و کوهها و بیابان
 باشد همه را بر پشت او رود و از اسمانها و زمینها خبر دهد و در کتابش
 که بر آید از اسمان میداند و مایه شود که نام یکی از صاحب شریعت
 کفره منداست و اتباع او گویند مایه شود را که بر آید و هرگز نمیرد
 و دین و عزت دارد و در جزیره با قوت پیشد با عتقاد ایشان
 گویند و چون او از سر حمت کتاب مایه و انش و در باب عزلی و شای
 گوید که پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که امام خلافت باشد و نام
 او منصور است و عالم را تمام بگیرد و بدین خود دوازده و او هرگز را
 از مؤمن و کافر شناسد و هر کس از ایشان بدین میرد او از حد احاط
 کند با و برسد و صاحب کتاب و شین که کفره مندا و پیغمبر صاحب
 کتاب بدانند و مترجم آن کتاب و از وی آن جوکت و چون از جمله
 پیران و بزرگه مندا است و مردان بولند دعوی اسلام و شیع
 میکنند و گویند کتاب میراث مؤمنین که بیضا ایشان نام آنحضرت
 کنکرات و نام او کتاب بار و قست و در جزیره بوده و چندی است
 رسیده بود و آنچه در دوشان و مراضیان حاضر و راست از عیارات

در عهد و تولد و تجرد و قاعده و نمکهای هر در اینجا است تا خدا نشنا
 و عیض کوفی است و چون در تفسیر کتاب و شن میگویند که در آخر الزما
 کسی که رود که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام
 او چیست و فرزند باشد و خلق را با هم چنان تن که خداست زنده کرد
 و بیایه که از آن که در دنیا اختراع کرده باشد و از خانه و دنیا بد و انبیا
 بسوزاند و عالم را تو کند و هر یک را یکی را شمرده و لک کرد و دوست
 او باشد که عیارات از چهار هزار سال باشد و پاره از مرتزقات انگلستان
 جزیره نقل کرده بود از قول انانی همین مندان و از چشم باری شای
 شایع بود و در بود بیهوش نموده و این قول را از کتب و راه که معتمد علیه
 بود نوشته شد و بر آید صاحبان این کتاب پیغمبر از کتابهای آسمانی
 پیدا کنند و چون اقلام که هم و اکثر را همه او را پیغمبر میدانند و در کتابش
 میگویند که بعد از آنکه مسلمانان در آخر الزمان موقوف و معدوم گردد
 و در آخر عمر دنیا اسلام در میان مسلمانان از ظلم ظالمان و فسق ظالمان
 و تعدی حاکمان و دنیای را هلاک و بی و باقی ایشان و حسودان
 بر طرف و این افعال ظاهر شود و دنیا مایه شود از ستم و ظلم و اسلام
 بر طرف و پدید بر نای از افغانده باشد و پادشاه و حکام بهر هم شوند
 و عیسات از آن که در نه و در غربال بگذرند و عالم را کفر و ضلالت

یکدیگر از وقت دست غیبت الهی بدادند و جانشین از جانشینان را که بعد
 است ظاهر گرداند و او مشرق و مغرب عالم را یکدیگر و همه جهان را یکدیگر و در
 کشتن جهان را یکدیگر و یکشد و خلافت را هدایت کند و آن در حالی بود که
 زکات انبیا را مانده باشد و حق و راستی از کسی قول نگرفته باشد و همه عالم
 اقوال عجیب و کبریا این عالم به کتاب زند و پانصد ساله میباشند
 زده شد و از جوی میباشند و این زده شد و در شب این خبر است و نماند
 او را غم و به نام دارد و از نسل فرید و نسل کوبند و هیچکس نبود و شاکر
 اظالمون حکیم بود چون علم بیاورش و در حد و سیلان و در کوه و خرابی
 شد و از قدر و از جابجایی کرده در اینجا ماند و بعضی گویند که خود را بجا
 مردن ساخت و در نزد سیفی بساخت و در پرازانده کرد و در چون بدست
 او را از انبیا بدان فرمودین شد و بر پاست و مشغول گردید و کتب میباشند
 و او را ندانم خاد و بعضی گویند که چون شنیده بود اگر کتب انبیا را
 و اختیار ایشان که خداوند عالم با پیغمبری در شجره کائنات داشته باشد
 سخن گوید که از موی باشد و پوست از زو میگرد تا آنکه شیطان ملعون
 در آتش که با او سخن گفت که منم خدا و ترا پیغمبر کردم و بودی قوم و
 لغت شیطان است که آنچه میگفت زده شد و نبوت و چون حال
 از پادشاهی کشتا سبک شد از کوه نریمان و لباس آتش پستی بر خود

مرثب ساخت و زده کشتا سبک رفت و دعوی نبوت کرد کشتا سبک را
 جمع نمود و ایشان از وی پیغمبر میخواستند زده شد کشتا سبک را بکار آمد
 و در شجره برین زده جانشین کرد و چون این داریون ساخته بود و در خود مانده
 بود و وضع شرف از او زده کرد کشتا سبک را سفید بار و بشوین بخت وی
 ندانند اما شایسته او را گرفت و در زندان کرد و روزی با سپاه خود سوار
 از دین دزدان میگرفت تا که چهار دست و پای سبک همین بشکست
 و از اسب افتاد و همین نیز رسید و بدین زده شد و از قبول کرد و بعضی
 که در سال ستم حکومت کشتا سبک پادشاه و خادم یکی از ملا صدقه
 فلسطین بود و سبک دروغ و خیانتی که از وصا در شده بود و از انحراف
 کردند و او بر حق بود و طاقت بیاز و بایجان اند و در بنجوس احداث
 شد اما رستم این زال و از نواد و اعران او ایمان زده شد و بنا و زند
 و در پیا و از انحراف و در ستم اسلام اختیار کرده بود و حق که کینه را و از
 بزرگ حضرت سلمان پیغمبر علیه السلام بر سال خورشید و حضرت امیر
 طلبید و نگه خورشید و طاقت از حضرت گرفت و بجا ابدا
 فارغ رفت و از غریب غای حضرت در بر رفت شد و گویند که پیغمبر و
 عجم قبل از سلطنت کشتا سبک از انبیا و نکرند و شریعت بخت
 قرار میدادند و در زخم و دینان خلایق و مخلوق نمیدانستند بلکه مکلفی

چند تنی که بودند از برای قریب و آتش از اسمان بفرمان خداوند
و قریب ایشانرا سپرد و این هلاکت قبول فرمایند بود و اگر پیش
مقبول نبردیم چنانکه در ایام حضرت آدم و ایام حضرت موسی علیهما
السلام این تاعه بود و بعضی گویند زود شد از اینجا بوده و ایام
اسلی این ابراهیم است و شاکر که یکی از انبیا بوده و بعضی گویند که شاکر
از انبیا نبی علیه السلام بوده و علم نجوم را خوب میداشت و مرقه
مسا فیت کرد و دریم و هند و مصر زادید و در آن بلاد با حکما صحبت
میداشت و از ایشان بیخبات و طلسمات امرش و کتابی ساخت
بلغت خرس تدبیر و انرا ایشان نام نهاد و هیچکس از آن نمی دانست
با وجود خدای سبحان که از او حکمای فرستاد و بعضی از انبیا صلوات
معهی الله علیه و آله فرمود و زود شد مدعی او بود که کتاب خدا را کشف
نمود و بعد از آنکه کشف شد و بعد از آن از آن تعبیر کرد و زند نام نهاد
و آن تعبیر را تعبیر دیگر کرد و معنی می نمود و آخر الامر بلع رفت و
کشتا بسیارین خود دعوت نمود و مجرای او آتش بدست گرفتن رفت
آتش رفتن بود و کشتا شب هفت اشکده عظیم در ایران بنا کرد و در
از اینها خدا و معانی بسیار شنید و حجتها و قطعه قرار داد اول از کتاب
اشکده علم را ساخت و دیگر بویها را اشکده حوالی خرمین داد و نوشتند

ماریان اصغیان نام و نام بر زمین اشکده فارسی را و در خشن اشکده
خراسان را و در خشن اشکده کرمان را و خود بسوی اشکده اذربایجان
رفت و کتاب زد و پانصد بار بفرمان پادشاهان اوجی ساخت و شهرت
داد که بر زود شد تا از شده و از آن نوشت و در دوازده هزار پوست
کا و سقش بطلا و طلا بود و در قلعه اصطخر مدخون ساختند
گویند در ایام قوش پروان حکم آن کتاب بنویسند و از انچه از احادیث
ظاهر میشود و غایب پیش ایشان بود و کتاب ایشان اصل دارد و
آن کتاب کو سب است لیکن کبر آن کتاب را سوختند و بجز خود را گفتند
و اینکه الحال در میان است و کبر آن دارند شب اشکادت و بعضی گویند
زود شد بر زبان سرلیق نام ابراهیم خلیل علیه السلام است و نام این کتاب
صف است و برایت دیگر بر زمین دارد و زود شد پیشوا این ملت
انحضرت بودند و بعضی گویند که کبر آن کتاب خود را بعد از حضرت
ابراهیم تحریف کردند و بعضی این کتاب را اصحف میدانند و بعضی زند
پانصد را و دشت از صف میدانند فرض دوزند و از ندی که الحال
در میان است و در سایر کتب کبر آن اسامی ائمه معصومین علیهم السلام
و احوال ایشان هست و کبر آن گویند که ایشان را اصل کتابت نه
برایت و بابت دشت قرار داده و اسم دشت اینست اول در میان دیگر

بود و منشی او بعضی مدتی بود و ظاهر می شد که در زمان شاه و روز
 الکشاف نوشته بودند تا حال نشسته ام که کسی از عرب و عجم کتاب را
 دیده باشد بلکه نامی شنیده اند در آن کتاب جا مناسب از زبان روز
 نقل میکنند که در فصل کا هتارها و کا هتارها مرود یکا خف عجمی کا
 ان شش روز است یا اصطلاح ایشان بر آن عالم را از هر دو هر دو
 روز و کا هتارها که کا هتارها و آن سید یوزم نام دارد و آن روز
 باشد که روز یازدهم از هشت ماه قدیم است گویند که بر آن از آن روز
 تا شصت روز از پیش از تمام کرد و کا هتارها هم بیستم نام
 دارد و آن هشتاد روز است که بیست و شش روز ماه قدیم باشد گویند
 که بر آن از آن روز تا هشتاد و چهار روز از پیش از تمام رسانند
 کا هتارها چنانچه نام با سرم نام دارد و آن هشتاد و روز است که بیست
 و شش روز ماه قدیم باشد گویند که بر آن از آن روز تا هشتاد و روز از پیش
 شایان است و در سینه از تمام کرد و کا هتارها بیستم نام دارد
 و آن اول ماه روز است که شصت و نه ماه قدیم باشد گویند که بر آن از آن
 روز تا هشتاد و روز از آن روز تا از هر دو و حیوانات دو است و هشتاد
 و دو روز اند و هشتاد و دو روز و صد و ده روز و کا هتارها
 ششم هشتاد نام دارد و آن هشتاد است که اول روز هشتاد و

قدیم

قدیم باشد و از آن روز تا هشتاد و چهار روز از پیش از تمام کرد و بر آن
 گویند که بر آن از آن روز تا از هر دو و حیوانات دو است و هشتاد
 و دو روز اند و هشتاد و دو روز و صد و ده روز و کا هتارها
 ششم هشتاد نام دارد و آن هشتاد است که اول روز هشتاد و
 کا هتارها بیستم نام دارد و آن هشتاد و روز است که بیست
 و شش روز ماه قدیم باشد گویند که بر آن از آن روز تا هشتاد و روز از پیش
 شایان است و در سینه از تمام کرد و کا هتارها بیستم نام دارد
 و آن اول ماه روز است که شصت و نه ماه قدیم باشد گویند که بر آن از آن
 روز تا هشتاد و روز از آن روز تا از هر دو و حیوانات دو است و هشتاد
 و دو روز اند و هشتاد و دو روز و صد و ده روز و کا هتارها
 ششم هشتاد نام دارد و آن هشتاد است که اول روز هشتاد و

و قفند و بستان اهرمن را بکبر و شایند که عبارت از ملاک است
 با و فرموده و خلافت را بپسندان خواند و نام مذهب او برهان خاطر
 باشد حق باشد و در عدالت او ظاهر شود بشتر و سحر و شیطانی
 که عبارت از جیش و میکا پند و غیره باشد و نازل شود و بجزایم
 فرشته که موکل بر ایشان باشد و فرخ زاده ملک که موکل بر زمین باشد
 و همین ملک که موکل بر کائنات و کوسندگان باشد و از هر ملک موکل بر
 آتش باشد و در آن محشر که روح القدس باشد و نه که اندک خلق بسیار عباد
 بدان و بندگان را و آن پادشاه بیک نژاد همد و بدان نژاد همد و
 شوند از نژاد و پیغمبران بسیار چون ملک آن پدر و پسر و همسر و
 الناس و لغو ماس و در اسطفا علی و نصف این بر دنیا و در جانشان
 که سلیمان پیغمبر است و در سطر و ناخود و من و نام این نژاد و بدین که
 مزج علی السلام است و شمس و قمر و کائنات و شمس و قمر و کائنات
 و بپسند و خامس و پیغمبران زنده شوند و زنده شود عباد این شایع و
 حاضر شود نزد او و سمرغ از کوه قاف و سمرغ عنقای مغرب است که
 بدعای غلظه این صفزان غایب شد و دیگر از بدین کسب و دشمنان
 و تمام کائنات زنده کرد و سوره که مژده است اولیای اربع و فرخ
 بسوزاند که فرعون و قارون باشند و زنده که ماند همان و زبیر

فرعون را و او را بپسند و زنده کرد و نام سامری را که اسیر ایشان
 و زنده کرد و او را بسوزاند و سخت اندک و اینرا از چاه دعا و نذرین
 و او را بپسند و مظلوم بکند بسوزاند و بخت الله و رحمت که بیت
 القدس باشد و خراب کرده بود زنده کرد و بسوزاند و زنده کرد و اندک
 شمس را که بدین چهار بار هم زنده و آتش را شریک طالق کرد و اندک
 که فرخ سپاه خالق و مخلوق است او را بسوزاند و زنده کرد و اندک
 قاضی و شریک را و انقیاد قاضی ترسانان را و بپسند و بپسند و بپسند
 را و بسوزاند و پادشاه را و زنده کرد و زنده باغ اهرمن را که عمل اعلام را و
 میان قوم لوط بهم رسانید و او را بسوزاند و زنده کرد و اندک و اندک
 که از اکار بر زمین است و اعتقاد او این باشد که بپسندان اشخاص بسیار
 از و پادشاهان که اعزاز نموده و شپه رنکار که از خواش طبع را اله
 میدانند ایشانرا بسوزاند و زنده سازد صاحب ناهی را که او ستا و
 پرستی را وضع کرده بود و زنده کرد و اندک پادشاه که او اصل میدانند
 و زنده و ظلمت و معدن جامع که سبب انزاج و اختلاف و زنده
 کرد و اندک کون کاف جی را که او اصل وجود را از عصر میدانند
 آتش و طالع و هر چه زنده میدانند و همه ایشانرا بسوزاند و زنده
 اقرام خورشید و زنده کرد و اندک که خفا دارد بدین کرده باشند و خوانان

بندهان برهان را گشته باشند العلم عند الله کان فیما بینک که پادشاه
 که جامه ناسب سبک و بدیعتی است و موافق و مسلط بر ویران طاعت باشد
 و جوان بندهان برهان مراد شجاعت باشد و از این اتمام بکشد و دیگر
 دنده کند و رستم این نال نادر و دشت او باشد و کعبه و ناله کند
 و جوان همه را از یکدیگر و هر را یکدیگر و بسوزاند و نادر را گوید که کجا گشتی
 اینجا را بدیعتی است و هر را یکدیگر و هر را یکدیگر و ناله کند
 و نام آن پادشاه بهرام باشد از خود شجاعت بهمان و شاه زنان که او را
 سبک باشد و سبک نام هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد
 شمر و از داخل از تهران باشد و هر هفت گریه باشد و هر هفت
 خروج کند و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت
 غلبه کند و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت
 اکثریت است سلطان تان پست در پست و دینت کند و دینت کند و دینت
 و تان پست و او را پستان کوی باشد و هر هفت و هر هفت و هر هفت
 او را کوشه و تان پست و دینت کند و دینت کند و دینت کند
 را هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت
 صلاب که بدیعتی است و اسکندر این را و این را و این را و این را
 فرستد و بدیعت و دینت و دینت و دینت و دینت و دینت و دینت

باشد

باشد برود و قطع طبع را بکشد و هر دوستان را بکشد و هر دوستان را بکشد
 و سلطان بهرام را بکشد و هر دوستان را بکشد و هر دوستان را بکشد
 با او باشد و هر دوستان را بکشد و هر دوستان را بکشد و هر دوستان را بکشد
 با او باشد و هر دوستان را بکشد و هر دوستان را بکشد و هر دوستان را بکشد
 و در نیکان در میان او خواهد بود و این بهرام تان او را و از نیکان
 و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان
 بعضی خدای است و از نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان
 جملات و او است که این بدیعتی پادشاه عظیم کنان بدیعتی و در نیکان
 جبار و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت
 بکشد و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت
 پادشاه عظیم و از نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان
 با نادر را و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت
 و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان
 بکشد و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت و هر هفت
 نماز و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان
 و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان
 سفید و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان و در نیکان

گویند مهدی علیه السلام را خواهد گرفت و عیسویان را خواهد
 کشت و پادشاهان و کشتیانشان و خلقها و انانی که دروغ بستان بر
 پیشانی هم انداخته و بر عیوض کار و بر خور شده اند که زمین را
 شایسته کنند و غم بکارند و پادشاهان را با بن عذاب میکنند و دیگر جزیره
 از صحنه قبول میکنند الا اسلام پاکستن و احوالا که علیهم السلام
 و با خیل و او دیست و اکثر نا پادشاهان که در دوس و بلطاج و جوش
 و زنگنه و وزیران انگلیس و الامان و پرنگال قائلند موجود شریف
 اختصرت و در کتاب از پی پیچیدگی کتاب کلونین و کتاب
 سنده سپستان سطور است که چون ماه از قازان طلوع کند
 دوازده دانچه پیش نماز داشته باشد که بعد از اینجای او حکم کند انوار
 ذلت و سبقت است و بر هم خوردن دین ایشان و جزیره ایشان بحد
 و متاخر کند و شهرت هرگز کند و دوازدهم ایشان صاحب عالم شود
 و علم بر قدم جلیل و ناصره زند و لشکر او تا بحر سوف چند زند و در
 را بگیرند و بدارزند و سبقت از در زبیر پاکدارند و از ابر کینه اند
 را و او را بان در عزت شهرت که حضرت شمعون علیه السلام
 و انجا آمده است و باور دارند و با بر نفس اماره عیسوی و اهل عالم
 نصاری است که در انجا می باشد و هرگز که بهر و دیگری بخایاری

نقلند

نشانند و پیچیدگی عالم را از انجا که پادشاهان عزت ذلیل شوند
 و انساب بریت او باشد و مقابل آنکه که جلوسین آید و بر خورند
 کوئی بر داند چون کوه سوار باشد و با صاحب جنت کند و از زمان ابرو
 که از مسیح باشد از کین که اسنان باشد بر پادشاه و حواریان پیشتر
 او جنت کنند و برایت و دیگر ایشان را صریح و صریح و صریح و با نیک
 تا قریب و عالم که شود و از غیرها و دیگرین سپستان کنند و گویند با حق
 فکرت و کند که خزانده میشود و بود از کشته میشود با دست لشکر
 دم بدین حق اسلام و راه کور بخور اهدا است و ششم ایشان و کور
 شما اهل است علیهم السلام و قائلند موجود اختصرت
 میکنند و بعد از حقت که ظهور میکند و لیکن راضیان و اهل انعام
 اهل انعام میدادند و چنین است و از فرزندان رسول خداست و لیکن
 پادشاهان خواهد آمد که سر آمدند پادشاهان باشد و بعضی از ایشان گویند
 هنوز متولد نشده اما اکثر خطای اهل سنت و کشتن ایشان چنین است
 ابو عبدالله و بعد از این یوسف بن علی کجی شافعی و کتاب بیان و ابوالفضل
 سبط جوزی و کتاب خصایص و خطیب و شوق و اسکندر زاهد و ابوالفضل
 و ابن ابی القزواب فاضل بغدادی و احمد بن حنبل و مسند و ابن
 در جامع الاصول و صاحب کتاب الجمع بین الصحاح الستة و حوزای

در کتاب اربعین و ظاهر قول مجاز الدین چندی در کتاب فتوحات و در
 فصول و تدریس و مفاصل ابو نعیم و ظاهر قول شافعی که از روی شیخ و تواتر
 است یقین بخبر منوره اند و هر گاه می دانند که آنحضرت متولد شده و علاء
 الدین همانست که از آنکه بر اهل تصوف است و در پیشان او را شیخ
 سنیان و از آن خود می دانند و از آنکه کرده است قول شافعی و سنیان و
 جعفر ابی طاهر و غیره نقل کرده و تصدیقات خود که با عقیلا زامل قریب که
 ایشان را از ائمه پیغمبر ایمان نزد ایشان این است که اعتقاد کنند که
 محم درین حسن عسکری زنده است و معجزه است بیرون خواهد آمد
 می دانند که آنگاه که او غایب شد و در طبقه ابدال و داماد و همچنین
 یافت تا قطب شد و نورده سال طلب بود و می دانند که او مرده است
 و در مدینه رسول الله او را دفن کردند و در پیشان خود بخشی این
 اعتقادند با آنکه لاف تشیع می زنند و علاء الدین نیز بر این اعتقاد است
 و او را پیغمبر می دانند و فاضله ذکر تاجی کبیر می کند استنبول که در
 سلطان محمد فاتح سلطان خلیفه بود و سرانده های اهل تشیع و است
 شاهش بر کثافت مزشت در تقسیم این که پیغمبر و لایعده نا الحاق من
 خدی و لم عهد له بها میگوید که آنکه از آنحضرت می گویند که مرگ او از این
 که حضرت آدم فرمود و سر کرد و حضرت صاحب الامر است که عزیزی است

مداخرو

و در آخر کردن بوجود و ظهور آنحضرت و آنکه را در خصوص و معجزه
 می دانند و حق است که این امر را می دانند و تفرغ و فخر و مدح و مراد
 له صاحب الامر معتزض الطائفة می دانند و در این باب فتوی سنیان
 دارند و این را می دانند و لیکن بر من ثابت شده که حضرت صاحب الامر
 ظهور می کند و چهار نفر از اصحاب که با آنکه در خلفای شتر و معونه باشد
 می کنند که از این آنحضرت باشند و از پیغمبران چهار نفر نیز می گشت
 جمیله در بین ظهور آورده باشند زنده می کنند که سلطانان را
 تسلیم می نمایند و از این می دانند و کان دارم که این چهار نفر فقه های از
 باشند ابو جعفر و شافعی و مالکی و احمد بن حنبل و زلف گوید که
 فاضل است ذات گفت است حضرت چهار نفر را که زنده می کنند
 هر کدام را سر و طایفه می کنند و بدرستی از دو کاتب جهم می پرسند
 چهار نفر را با کتبای ضایعه ایشان و در اینها خواهد آمد
 و از شاگردان فاضل می پرسد که قائم مقام سلطان روم است
 با صلاح ایشان قائم مقام غایب باشد و اینها می پرسند که گفت است
 که ابی طاهر جمیع سلطانان و اهل حل و عقد بر آنست که شیخین افضل
 بعد از رسول الله از کجا که می دانند ایشان را زنده خواهد کرد و امیر
 خود خواهد کرد و کلید و کلام استاد و مال بر تشیع او می دانند پس

مهدی افضل از پیشین باشد و مؤمنی از طایفه ارباب که از مسکن
 سلاطین روستا و ریشخیم در آن بلاد معروف بود و درین زمان
 گفت که در استنبول در میان بلدیم یازدها زکمه مالوت ال عثمان
 مسجدی که حال شهر و روستا برینا صوفیه و سابق برین بکده و کلیسا
 اعظم فضا زای روم بوده و این بکده است که در اسلام مسجد بوده
 و دست خانات آن گذاشته و یکطرف این را از دریا بالا آورده اند
 بلکه نصف این مسجد بر روی دریا است آورده اند که در میان آن
 عز مسجدی نیست در آنجا لوحی یافتند و در آن لوح سطرلی چندین
 خطی می یافت که هر روز و شب سال قبل از جثت نوشته بودند و در
 آنجا طایفه شاه پوتان که کل جنوم در زمان او هم رسید و در آن
 لوح اسامی شریف چهارده معصوم صلوات الله و سلامه علیهم
 ثبت و یکطرف در آن لوح در مدت معمر و عمر علیها السلام نوشته
 و در آنجا نیز نوشته بود که هر که آخر الزمان از امت جز و مرادت و از
 فرزندان دختر احمد صلوات الله علیه و آله که مسیح باخوارین خواهند
 و با او شهادت کنند در عاقبت که دنیا ملو از ظلم باشد و او بر عدالت
 بعد از ترجمه برین خوانند و از سبب ساهی و سولای هر معصوم
 آن لوح را بدینا خواهند و مقلات غیر ایشان از غلام و خواجه و

سلاطین این است و تنها حجت اهل اسلام در وجود حضرت انحضرت
 خلاف ندارند **اصح** است و مهدی و ابی مهدی از فرزندان اسماعیل
 این صحیفه صادق می دهند و این مهدی از سلاطین مصر و اسکندریه
 مقرب بود تا و سبب از شیعه می گویند که حضرت صادق مهدی
 است است و فرجه است و غیره تا ظاهر شود و اکثر بسیار کلاه
 انام بعد از امام حسین عهد جنیت است و مهدی موجود است و زنده
 است و در کوه رضوی از کوه های بن در کف حقیق غایب شده است
 و چون و حال خرج کند و در حال را بگیرد و یکصد و هجده هزار مرد را
 کند و قوی از ایشان گویند که هر جنیت عدالت و حق را و سبب است
 این اسماعیل صحیفه او را مهدی میدانند است سید بن جعفر صادق
 آمده و توبه کرد و بن و علم او و فرات گرفت طایفه آن زید که بگوید که
 محمد بن عبد الله بن الحسن بن علی ابن ابی طالب آورده است و در آن
 الزمان خروج میکند و بگوید که مهدی این است محمد بن ابوالقاسم
 ابن عمر بن علی بن الحسن بود خداوند طالقان که معصم عطا
 ناست او را بگیرد و حبس کرد تا ببرد عباس بطریق از شیعه را
 را با و که حسن بن اهل بیت سید هستند و بعضی از بطریق و سید
 را انام میدانند و بعضی از صفای شیعه و عباسان میگویند که

بعد از بدو وفات یافت و بعضی از قائم مقامین و این رفته اند که آن حضرت متولد شده و غیبت او از جانب خدایت که خلق مبتلاست ^{افتند} تعالی الله عن ذلک بعضی گفته اند که او خود غیبت اختیار کرده بدو سبب و حجتی و همین مصداق ضلالت که در می آید **شبهه** انشی میگویند که غیبت آنحضرت سبب قلت اعوان و انصار است و یکی از جمیع اعوان خود که محکم بن عیسی و خلیفه برادر زمان و شهر آن حضرت بودند و دیگر از علم و ستم جعفر کذاب که شمش بود و هجوم طاعنه که مبادا او را بگیرند و یکصد از مردمان کربلا شده و صلاح حال خود و بنا به صلح وقت غیبت اختیار کرده **اقوال** العاصم بن النخبة اکثر قائلینستند که آنحضرت غیبت اختیار کرده و میگویند اگر غایب بود در ایام مدت نبیاست پیدا شود و دیگری باید اقتدار داشته باشد و اگر نده بود نایب او را برینند جواب نیست که شما قائلید خود که بسیار کسان پیش از ایشان و بدان در جهان زنده اند و عوالمی طویل زبانه از چهار هزار سال و پنجاه سال دارند پس اگر آنحضرت هر طریقی داشته باشد و زنده باشند استبعادی ندارد و بعد نیست و خداوند عالمیان قادر است که او را زنده باز دارد و بعد از آن بدو آورد و سبب بر ظاهر شدن آنحضرت بحسب موجود شدن

ص

مصلحت چند است که خداوند عالمیان میداند و پس که آنحضرت خود شنیدند و از ایشان گویند که زنده است او پس چه خبر است او در غیبت است و دیگر حضرت خواجه خضر است که در میان آنها میباشد و از اهتدای که گشتگان می نمایند و دیگر حضرت الیاس که در دریا غایب شده و دیگر خال العیوب اند که با عفت اهل قسوف و غیره اکابر ایشان جعل نموده اند از اطباء عمرهای بسیار دارند و دیگر همان میگویند و هر کدام که از ایشان میپرسند دیگری قطعیست و از مردودان الیاس لعین است و دیگران بدان که در حال این صید است و طار آن که مخلوق شده است و زنده است و بگوید در جزیره از بر طیرستان می باشد که آنچیزه شصت فرسخ در شصت فرسخ است و هر روز خفا خالی آنچیزه را علف میبرد و از آن میخورد و میگوید که شصت فرسخ **اقوال** و خال به مال خسران و مال علیه العتد و الکمال بدانند و خال ساحریت کافرا و فرزند آن آدم است و از جنس پوان و حیث نیست و در علم حیرت انوار و نهائات مهارت و در زمان حضرت رسالت متولد شده و از عید الله این علیه القدر و و است که در آن رسول خدا چون از نماز صبح فارغ شد و خواستد و رفتند و اصحاب دو ملازم آنحضرت بودند تا بدی که از آن جزو نکویند و باقی

باشند و بعد از آنکه مکرر بگویند و بر زبان بیاورند
 نام دارد و مادرش چون در بر و برایت و بگویند و بگویند و بگویند
 بود و بعد از آنکه مکرر بگویند و بر زبان بیاورند و چون مکرر بگویند و بگویند
 مکرر بگویند و بر زبان بیاورند و چون مکرر بگویند و بگویند و بگویند
 فرمودند که در روز جمعه یا چهارشنبه وقت انقضا از دست تو آید
 شود و چون بر زمین انداخته اند و در وقت انقضا از دست تو آید
 کند و هر چه هر کس بخاطر گیرد بگوید و ساعت بیست و نه شود
 بلیت شمش مثل آنکه از کور بر سر او آمده باشد باشد و چه دیگر
 مسخ بود یعنی هم و او را در پیش و در پیش و از داشته باشد
 و پدر و مادر او را در حال نام کنند و در حال بیست و نه کوی خربنده
 است و چون آنحضرت اینها را گفت صادق و یاران فرمودند بگویند
 در آن ایام عبدالله بن مسعود و محمد بن مسلم بر آن ده گذارشان افتاد
 انشوب و غوغای شنبه ندا ایشان از سبب آن پرسیدند که چه
 حکایت است مردم ده گفتند که مؤلفی شده ایشان بدو افتادند
 رفتند و بدیدند که بر پیشانی آن ملعون خطی قاصد بر زبان آورده اند
 الکافری بالله و بر زبان بگویند و بعد از آنکه مؤلفی شده بود و بعد
 از ملاحظه ایشان از اینها پیشرفت حضرت رسالت و سال پیشاه صلی

الله علیه و آله و سلم گفت آن حکایت را چنانکه دیده و ملاحظه کرده
 بعرض رسانیدند و روز یکشنبه در ایام مسعود و عمریان ده قسری
 رفتند و بدیدند و در حال رسیدن حلقه بردند و در حال رسیدن اند
 ایشان را بدیدند و در وقت انقضا از دست تو آید و در وقت انقضا از دست تو آید
 تمهید نمودند و سوره الزاوم و دعا را بخواند و فرمودند که در حال رسیدن
 کنند که هر مکرر بگویند و در وقت انقضا از دست تو آید و در وقت انقضا از دست تو آید
 و با درخت در دست گرفته و در ایام رسیدن حلقه بردند و در وقت انقضا از دست تو آید
 و با مردم از هر باب سخن بگویند و حضرت فرمودند ای حال شهادت و که
 من رسول خدا ام و بر زبان بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
 که من خدا ام پسند عالم فرمود و در وقت انقضا از دست تو آید و در وقت انقضا از دست تو آید
 ای و در افتاده از دست خدا و بر زبان بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
 فرمود جواب حضرت زاهدان گفت مرتبه سیم آنحضرت باز فرمود
 که بگویند لا اله الا الله و محمد رسول الله و در حال رسیدن همان به مؤلفی شده
 و در وقت انقضا از دست تو آید و در وقت انقضا از دست تو آید و در وقت انقضا از دست تو آید
 خاطره را در گرفته بود و فرمود و در حال رسیدن همان به مؤلفی شده
 و هم در خان حضرت مقدس تویی فرمود و قال الله پس عمر
 شمشیر زد بر سر خال اصرار و تاثیر نکرد و شمشیر بر کشت و بر

سر عجمی را کشت نشست و خون بر سر روی هم فرو ریخت حضرت
 فرمود ای عمرو بن لوای برای قضای خدا چاره بر آن کشت بعد از آن
 مبارک بر عزالت او گذاشتند جهت مبدل کشته کو یا از جراحات هرگز
 نبوده آنجا حضرت پروردگار آمد و بدین مشرفه عنان و تضرع کردند
 و حال بد حال از عجب حضرت نعلین عدوان خود را پوشیده و عشا
 طعنه از او گرفته بجانب مدینه آمد چون خلافت ان خلفه عیسی و عیسی
 عیسی را دیدند تا کرده و فوج فرج برائی بدن او بر سر او جمع شدند
 چون آن همه جهت خلق را دیدند بر سر کعبی دوید و سستی گمان برداشته
 بر سر راه ایشان گذاشت و آن خلق را در میان آن گروه محبوس گردانیدند
 عنان حضرت در خانه ترسان و گریان بخدمت حضرت رسالت آمد
 و حقیقت مقدمه از عرض مقدم حضرت رسالت حضرت منوجه
 متوجه آنکه شد و دست مبارک بدعا برداشته گفت خدا یا ارحم
 به فقال را انا و حق که خود مبارک از امت من دفع کن فی الحال مرغی از
 مرغزار آسمان بفرمان قادر متعال فرود آمد و حال را بچنان حال برگرداند
 به ظاهر و در هر چند نعلون اینها را متضرع نمود حضرت متوجه آن
 ملعون شده ان مرغ و حال را دید برای طهرستان رسانده و در برهه انجا
 انداخت و در انجا مقید و محبوس ساخت و در کتاب محتاج المصابیح

انتهی

و فخر الزمان بنی ذکر کرده اند که نیم داری و در وقت دودست حضرت
 رسالت پناه سخن کرد که ما جوی کس بودیم در کشتی و بطالیم امواج
 و ملوایان کشتی شکسته شد هر یک خود را بختن پاره چنانکه بدین
 افتادیم و در وایت دیگر کشتی ما بکاه در دو با سر گردان و تخریب بودیم
 از غریزه و سپیدیم در انجا از می دیدیم انرا بقتل و زنده بود که
 اگر کسی پیش سر را پاشاده بود و مش با عید پادشاه مثل مشتر
 و در پیش مثل روی آدم و پشتش چون پشت کاه و تمام بدنش کل
 کل بقدر روی کعبه سحان الله هرگز بمیرد با این صورت نمایان
 ام انحرافان اندو گفت و حال که سوار بر خواهد شد از من عجب
 تراست گفت کجالت گفت در این قصه و فتم شخصی را دیدم که بان
 بر روی کسی زانده بودیم بلبه شمشیر مسوخ بود و روی که چون خفه
 شکاف داشت و چشم دیگرش چون ستاره میدرخشید و در میان
 او و دوشش موی را ملام بود مثل نمره و بر پیشانش نوشته که انک
 با قدر و زبانشه پاش تا زانوش از بجز بود و دست راستش بر گردن
 بغل بست میان آسمان و زمین معلق بین کشتیم او را می توان گفت
 بجز و احوال چند ازین برسید و بعد از آن گفت عهد را دیده گفت کلام
 عهد را گفت بنی تهمانی عرب که قولش در مکتب بود و بدین عبرت

نموده صاحب لوا و شفاعت و حوض کوش و کرامت چون با و بر می
 تصدیق او بکن و در او ایمان بیاورد این چیست که بترکرم بهیچیکس
 نکردم و بر واپست صاحب پر سپید که عرب با او حرب کردند گفتیم از کف
 آخر چید خراگ رفت گفتیم بسیاری از ایشان اطاعت کردند گفت خبر
 ایشان در این است بعد از آن گفت مرا نزد یکست از آن مزوج بدهند
 و هم بدقی زمین را چهل روز بگردم بعد از آن الاشرار که تا شش
 بود طلبید و بر واپست بگردانید پیش آمد و دانوز در زمین گذاشت
 او گفت این چیکس را بردار و در زمین ایشان خنداورده ما بر آن
 کشته یک ساعت بعد بخبر رسیدیم چیر تمیم راوی مضرا ف بر و بخت
 انحضرت آمد و ایمان آورد و در اخبار آمده که سر سال پیش از مزوج این
 ملعون حقیقتاً در سال اول ایمان را امر میباید که ثلث با زمین
 را نگاهدارد و زمین را فضا بید که دروغ و کینه نرواند و سال دیگر
 و زمین هر کدام دو ثلث برکت و رحمت را قطع کند و سال سیم
 بازان نباید و ثلث برکت کلاه نروید و بعد از آن دجال مزوج نباید
 و معلوم میشود که مزوج املعون پیش از ظهور را انحضرت نباشد
 و بر واپست است که هیچگاه روز بعد از ظهور را انحضرت مزوج کند و
 که مزوج کند اول بر سر کوهی بنشیند و با و از بلند مزایدی کند که او از

بخبر از مزوج رسد و با و دیگر بفرم زند که خدا را از او اشرار بشنوند و
 روز دهم و بر واپست دیگر چهل روز بر سر آنکوه توقف کند تا اسباب
 خدا را بشناسد و شیطان لعین قانده و راه نما و هرگاه راه او باشد
 و بعد از آن از کوه بزرگ بر آید و بر آن حاد سوار شود و مرویت که شمار
 در بنال کل رکت چهار دست و پایش تا از نو سپاه و از نو تا
 سم سهند و بنان هر دو کوشان چهل میل فاصله دارد و در میان
 کوشان چهل هزار کس راه روند و بلند می تماش از زمین هفت
 است و بعد از آن می فریخ و هر کاش بلیت میل و در میان دو
 جمع کثیری بنشینند و مسافت مابین دو کاش چهار فرسخ است و
 املعون مصطفی از غریب دست گیرد که طول عسا بکفر فرخ نباشد و
 بحر خاضون از مزوجی خورشید از غریب و سانی بر آید و بلیت کوه بزرگ
 از طرف راستش با او بپردازد و در آن شود که در نظر خلابی باقی
 نماید و در غایت از استکی و غایت چلستکی و از انواع غنما و میوه
 و از هر خلیت غنمای لب بخاری که از طایع بپند کاه از بدندان
 پرواز کنند از این است نام کند و از جانب پیش کوه دیگر بر آید و
 و عقب و انواع حشرات الارض و اصناف عذاب باشد و از آن
 نام کند و با و از بلند مزایدی کند که من خدای بزرگ شما ام و پروردگار

و هنام هر کس اطاعت من کند دین ایمان آرد و او را از اهل بهشت
 خود کردم و با نوع نعمتها شتم سازم و هر کس اطاعت من نکند بعد
 اندام عرض کرد در مدت چهل روز روی زمین را طی کند و جمع کند
 از امر از آن دهویان بروی بکروند و هیچگاه از امری که بزرگتر
 معظّم و مدینه مشرق و بیت المقدس که چون خواهد داخل انجا شد
 ملائکه با امر الهی حاضر ای عذاب بر او حاکم کند و نگذارد که نزد
 با خدا گردد و حضرت عیسی از آسمان فرو خواهد بر پیش حضرت حنیف
 صلوات الله علیه و علی الهیة السلام و آنوقت وقت نماز باشد که آن
 حضرت افتاد حضرت صاحب الامر نماید و بعد از آن با امر الهی
 حریب دجال گردد با حریبه که از آسمان آفوده باشد را ملعون کند
 و آخر از ده ملعون بگوید پس خدای تعالی این را امر کند که او را بکشد
 و نگذارد که بجای رود و حضرت او را بکشد و اصحاب و متابعت
 املعون که در پناه هر دخی و کوهی و دیواری پنهان شده باشند
 زمین با او از بلند ناکند که در انجا است یا باید و ایشان بکشد و
 بر وایت دیگر است که حضرت خود املعون رئیس اهل ضلالت
 و ابجهتم فرستد و بکشتند و قات و هبانت املعون را حضرت
 رسالت پناهی فرموده اند که قامت دجال نیست و زعم است و املعون

و در آن وقت چشم و پیش املعون دو شاخست و دهانش بدو و
 ناخنهای بر کشته دارد و لشکرش هزار هزار و ششصد هزار کس خواهد
 بود و بر دایمی املعون بحضرت خضر بر پیوندد انحضرت با او بگوید
 و قتال کند و قتل املعون حضرت را شهید میکند تا سه مرتبه پس
 انحضرت از آن ده میفرماید و در کتاب کمال الدین حدیثی مذکور است
 که مضمون مختصری از آن اینست که دجال در زمان رسول خدا صلی
 الله علیه و آله متولد شد و رسول الله پانجاهی سه مرتبه بجای آن
 ملعون رفت و با او فرمود که اقرار بوحیانت خدا و رسالت من بیا
 پس املعون ایام خود و زانچه نشد پس حضرت فرمودند که خدا بر شما
 احوال این ملعون را خبر فرماید که هر کجا مزوج کند دعای خدای کند
 است و بداند که خدای شما کجاست که در بیت و چون مزوج کند
 بریزی سوار باشد که میان دو کوشش است و مرغ باشد و اکثر تا بین
 و قتال کند و زنا و یهودان و زنان و محرانشان باشند و یهودان
 بضرر سنت مسلمانان را بکشند و اول یهودان بخدای او اقرار نمایند
 و بطریق مخالفان آنکه عمر بعد از آنکه شمشیر بر دجال زد و بر کشت
 و بر سر داشت و دجال ضرری زید حضرت مرعی را بطلبید و فرمود
 که دجال را با صفتها بپنداز پس از ترغیب دجال را فی الحال با صفتها اند

در عجب که اونا خود را میگویند و از انجا که هیچ حدی که در دست چشم او
 کو راست و چشم دیگر در میان ایشان است و از جناب مقدس
 المؤمنین منقولست که فرمود بر من می آید و خیال در جزئی سوار است
 که ما این کوششهای دهفتنا در کراست و ظهور و انوار در سلوک خود
 بود که خطا شدیدی باشد و هر کام حمارش یکسپ خواهد بود و تا پیش
 نجاتی اند که خطا شدیدی سوز بپوشند و کویا لیلستان سبز کشت
 یهود است و حضرت صاحب علیه السلام در بلاد شام او را در روز
 جمعه در عقبه بنی قریه قتل رسانید و روایت شافعی برده که از الدنیا
 از منافات المسلمین او را قتل رسانید و روایتی که حضرت سید
 علیه السلام او را در حفر بیت المقدس میکشد **علامه** ظهور و خیال بد
 فعال که در کتاب جرایم از حضرت ابی المؤمنین مرویت که روزی
 خطبه بفرمودند و بعد از فراغ فرمود سلون قبل ان تغدو **صحته**
 ابن سوخان قد راست کرد و پرسید که یا امیر المؤمنین که خیال درین
 خواهد آمد حضرت فرمود که این علیست از اسرار غیبیه و شاید که
 رخصت غلها را نباشد اما از انشاها و علامتها هست که هر کام
 متصل است قوت کردن و سهل شدن نماز و بر طرف شدن امانت
 و رواج یافتن کذب و حلاله انستین دروغ و افتری و فریفتن

بدین

بدینا و قطع صلح مردم نمودن و در خوردن و تابع هوا و هوس شدن
 و شورش با زنان کردن و صفها را از او و خطبه فرمودن و خوف
 رختن و اسهل شدن و علم ضعیف بودن و بطلان عمر کردن و امر با
 شدت و در اقلیم کردن و علما خجاست بیفته نمودن و ظاهر شدن
 شهادت زور و سارها را از ابد کردن و مسجد ها را از کوه درشت
 و صفیها اصل و حل بهم رساندن و تهمت و بهتان شایع شدن
 دائم و طغیان رونق بهم رساندن و صفهای نماز و مردم رفتن و
 بهم پیوسته نبودن و دهائی مردمان از هم دیگر منفرد بودن و
 از هم دور بودن و نقض عهد و اسهل شدن و خلف وعده و اسهل
 گرفتن و شراب خوردن زنان یا شوهران در امر تجاوزت جمعه بر سر دنیا
 و از از فسادان بلند بودن و کفیل همتان و شبی قوم زنی ترین
 شخص بودن و از عشاق و تجاوز ترس و اندیشه داشتن و بیقیه با
 ایشان سلوک کردن و تصدیق دروغ کو و کذاب نمودن هر چند
 کاذب صادق باشد و خاین امن و زنان بر مردان مانند شدن
 و مردان بر زنان نشسته جستن و مردان بر مردان و زنان بر زنان رغبت
 نمودن و زنان چون مردان بر زن سوار شدن و در بینها سهر کردن
 و گواهی از نیکان پیش از آنکه از ایشان گواهی طلبند و گواهی راست

را گوش نکردن و غوغای دهند متباین با حق و علی بن ابی طالب
ترجم داد و دیگران همیشه پوشیدن و در دل از اری بودن این
دلها از مردان بد بود است و از نصرت ترس بر شهادت گدازان قسم
زد که از خود را از میان برکنار بکشند و چون حدیث طولانی بود
همین قدر که ضرر بود گفتا نمود و دیگر از آنکه اهل بیت
زنده است مخالف علوان مشهور بدارد و دشمنی که در جهاد و مایه اندازید
او را میسر کرده و هنوز مقید و محبوس است که اگر حاضر گویند از آنجا
و هر آن مازانست که بر دشمنای مخالف است و آن کو که در قسم
چاه است و کسی نتواند که از مرارت و دهن آزاران ببرد و از و جی
تکلیف مخالف را با این عذاب معذب ساخته و دیگر هاروت و ماروت
است که به کل بشر در چاه با بل معلق و خنجر اند و دیگر میقات که
نامری باشد گویند هنوز در میانها میگرد و چون بخنجر و حمله
و سی فرستاد حضرت موسی که او را مکتش و بعضی از ایشان بیغ شمر
ملعون قاتلند که بصورت حکمت و در میانها نشاند و بکشد و بعضی
این سلسله را در شمار درود خانه بطایفه اند و دیگر سیم غایت
که علفای مغربیت و بدعای خنجر از آن صفوان علیه السلام غایب
شد و دیگر آن شریعت که با عطا و ایشان تراز حضرت امیر المؤمنین

است

است و هنوز در میانها میگرد و دیگر عیبه نافع صالح است گویند
هنوز در میان کوههای شام نباشد و ناله میکند و قافله حاج که
بان راه میزنند سازها میزنند و نقرها و اوازها میکنند که شتر
ایشان صدای عیبه نافع را شنوند که اگر بشنوند هم شتران میزنند
و دیگر اکثر عقلا میگویند که خنجر مرعیت که هزار سال هم میزند و
چون وقت مردش میشود و میزنند بسیار جمع میکنند و بروی آن می
رنالد میکنند و بال خود را بر میزنند و آتش از آلهای او بر میزنند
و او مرغ پیسوزد و لاوت با سعادت حضرت در شب جمع میزنند
ساده شبان و بعضی هشتاد ماه مذکور گفته اند و در کشف الغطاء از طریقی
مخالفان بیت و ستم ماه مبارک رمضان واقع شده در سال دو
دعجاء و پنج یا شش هجری و پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام
است و نام در حضرت ملیکه دختر شیروان فرزند قصر روم بود
از نسل ثعالب و چون الفدا و سی حضرت علی بن عقیب بن جبر
و بعضی گویند بریم دختر زید علوی است و این قول در نهایت
است و حضرت در حین وفات پدر بزرگوارش عیبه اند بود که
بزرگوارش امامت سلف از شد و امامان ظهور و حضرت صلوات
الله علیه از طریق ظاهر که ایشان از حجام ستم استخراج کرده اند که حضرت

ازان صحاح واهل بيته بمنزلة قرآن مبدئ بعد حديث اكفنا
 منها هذا الاقل ما نقل ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله قال
 لا يقوم الساعة حتى يهلك رجل من اهل بيتي بنح الأسطوخدبة
 وجبله لم ولولم يبق يوم لعزل الله تعالى ذلك اليوم حتى يصحها
الثاني عن ابو هريرة قال قلت لرسول الله لكل بيت وصية وصي
 فمن وصيت بسباطك فسكت ولم يرد علي جوابا فاستشرت حزينا
 فلما كان الظهر قال اذن يا ابا هريرة ففعلت ادنو واعوذ بالله
 ومن غضب رسوله قال ان الله بعث اربعة الاف نبي وكان لهم
 اربعة الاف وصية وكان لهم اربعة الاف سبطا الذي يعني
 بيده لا ناصر الاثنياء ووصي خير الاوصياء وان سبطي خير الاشياء
 كانوا من ولد يعقوب وكانوا اثنا عشر رجلا فان الائمة بعدى اثني
 عشر من اهل بيتي علي اوهم واسطهم علي واخرهم مهادي هذه
 الائمة الذي يصلي عيسى بن مريم خلفه الا ان من تمت بهم بعدى
 ففد تمت بجبل الله ومن تخلف منهم ففد تخلف من الله **الثالث**
 عن علي بن الخطاب قال اتى سمعت رسول الله يقول الائمة بعدى اثني
 عشر لئمة من صلب الحسين منها لئمة هي هذه الائمة من تمت بهم
 بعدى بهم ففد استملت بجبل الله ومن تخلف منهم ففد تخلف من الله

علي

الرابع عن ابي هريرة قال نقل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اقبل عليا
 فقال عاشر اصحابي من احبنا اهل البيت عشرة عنا ومن استملت
 بالوصية من بعدى ففد استملت بالعرقة الوثقى فقام البراءة
 فقال يا رسول الله فكم الائمة بعدك قال عدد نبياء بني اسرائيل فقال
 كلهم من اهل بيتك فقال كلهم من اهل بيتي لئمة من صلب الحسين
 والمهدي منهم **الخامس** الائمة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 الى اثني عشر رابت مكتوبا على ثاق العرش والمؤولة الا الا الله محمد رسول
 الله الائمة يعني ابن ابي طالب وبصر تير ثم بعد الحسن والحسين و
 رابت عليا عليا عليا تلك رابت ورايت محمد امير مرتين وجعفر
 وموسى والحسن والحجة اثني عشر مكتوبا بالورق قلت يا رب اسماء
 من مؤولة ففد قرأهم ففد ففد بت يا محمد الائمة بعدك والوصية
 في رابتك **السادس** عن عايشة قالت كان لنا مشربة وكان النبي
 اذا شرب جبريل لعاه فيها فلقب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وامرني ان لا يصعد
 اليه فدخل الحسين بن علي لم يعلم حتى تشبهما فقال جبريل من هذا
 فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علي فافخذوا النبي فاجعل علي ففد فقال
 جبريل اما انتم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فافخذوا النبي فافخذوا علي ففد فقال
 بقتله قال امثلك قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فافخذوا النبي فافخذوا علي ففد فقال

بالارض التي قبلها فاشاد جبريل الى العلف بالعراق واخذ تربة
 حراء فانزاه فقال هذه من تربة صرطه فبكى رسول الله فقال له
 جبريل لا بكىه خوف بل نعم الله منكم بقا فكم اهل البيت فقال رسول
 الله جبريل من فامنا اهل البيت قال هو التاسع من صلب
 ويخرج الله من صلبه لادى سماء عبده عليا خاضع لله خاشع ثم يخرج
 من صلب علي ابنه وسماء عبده محمد فان الله سبحانه ثم يخرج من
 صلب محمد ابنه وسماء عبده جعفر فاما طعان الله صاد قاضي الله
 ويخرج من صلبه ابنه وسماء عبده موسى واثني بالله في الله و
 يخرج من صلبه ابنه وسماء عبده علي المرتضى بالله والارضي لله و
 يخرج من صلبه ابنه وسماء عبده محمد الشايع في الله والارضي
 حرم الله ويخرج من صلبه ابنه وسماء عبده علي المكنى بالله و
 الماشي ثم يخرج من صلبه ابنه وسماء عبده حسام مؤمن بالله مرشد
 الله ويخرج من صلبه ابنه كل الحق ولسان الصدق وفكر الحق جبريل
 علي ربه لغيبه بظهر الله به الاسلام واهله ويخفي الكفر واهله
 الشايع عن خوارزي باسناده عن سعد بن بشير عن علي بن ابي طالب
 قال قال رسول الله انا واروكم على الحوض وانت باعلى الشايع والحسن
 الرضا والحسين الامر علي ابن الحسين الفارط وهما بن علي الشايع

وهما

وجعفر بن علي الشايع وموسى بن جعفر محض الحسين والمبعضين و
 فام مع الشايعين وعلي بن موسى بن الحسين بن علي بن اهل
 في ورجائهم وعلي بن محمد بن شيبان ومزجهم الحور العين و
 الحسن بن علي بن اهل الجنة يستغيثون به والمهدي شفيعهم
 يوم القيمة حيث لا يؤذن الا لمن يشاء ويختار الشايع من ما نقل ابو
 التريدي كل منهما بسند يروي عن ابي سعيد الخدري رضي الله
 عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول المهدى
 ابعلاه المجيدة التي الانف بملاء الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا
 وعلما **الشايع** في كتاب كفاية الطالب من الدارقطني صاحب المرح
 القدر بل قال اي شاي سجد الخدي فقلت له هل شهدته بما
 فقال نعم فقال لا تشهدني بشي من سمعته من رسول الله في علي و
 قال له ان رسول الله من من حضره فقد شهدته فقلت عليه فاطمة
 تقودوا يا خالسين من بين رسول الله فلما رايت ما يروي رسول الله من
 ختمها العبرة حتى بدت دموعها على خدوها فقال لها رسول
 ما بك قلت يا فاطمة قالت الصبيخ ياب رسول الله فقال يا فاطمة اجيا
 قلت ان الله اطلعني الى الارض فخلعت فاختار منها اباك ثم اطلعني
 فاختار منها ابعالي فاصحى الي فاكلته واخذته وصيا الماعن انك

بكلامه الله انك قد جعلت من علمهم على فاكثهم خلقا فاقدمهم
 على اقصك واستبشر فادرسول الله ان يريها من بين يديها
 كلمة الذي قسم الله عهد والعهدة فقال لها فاعلمه ولعل في غماسة
 اخرا من بعض شاقب انما يراه الله ورسوله وحكمته ورويته وسبيلها
 والحسن الحسن ولم يزل يعرف وتهدى عن المنكر فاعلمه ان اهل
 بيت اعطيتا شمس خصال لم يعطها احد من الاولين ولا يدركها
 من الاخرين خبرنا بنينا خيرا لانبياؤه وهو اولاد وصيبتا خيرا لوصيائنا
 وهو بعثت وشهدنا فاعلمه الهدى وهو حمزة عم ابيك ومنا سبط
 هذه الامة وهما ابنا له ومنا مهدي الامة الذي يصلي عليه عيسى مخلصه ثم
 ضرب علي ثوب الحسين فقال من هذا مهدي الامة قال اربعه الله
 محمد بن يوسف ابن محمد الكشي الشافعي هكذا ترجمه الدرر طي صاحب
 التبرج والتعديل **الحاشية** ما ترجمه ابو داود وبسنه في صحيحه برفعه
 الى علي بن ابي طالب عليه الصلوة والسلام قال رسول الله لو لم يبق من
 الدهر الا يوم واحد لبث الله رجلا من اهل بيتي بملاء الارض عدلا
 كما ملئت يوم **الحاشية** ما رواه ايضا ابو داود وفي صحيحه برفعه
 بسنه الخاتم سلمة رفته النبي صلى الله عليه واله ورضي عنها قال
 رسول الله يقول المهدي من ولدي من هرة فاعلمه **الثاني عشر**

ما رواه القاضي ابو محمد الحسين بن مسعود البغوي في كتابه الصحيح
 بشرح التفسير الى ما مان اليه في ابي وسلم كل فاعلمه منها بسنه
 في صحيحه الى قوله هرة قال قال رسول الله كيف انتم انزل فيكم و
 انماكم فيكم **الثاني عشر** ما ترجمه ابو داود الترمذي بسنه في صحيحه
 برفعه كل فاعلمه منها بسنه الى عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله
 صلى الله عليه واله لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لقول الله ذلك اليوم
 حق يبعث رجلا من اهل بيتي ياتي اسم اسم بيده ملاء الارض قسطا و
 عدلا كما ملئت جورا وظلما **الحاشية** ومنها في رواية اخرى ان رسول
 الله صلى الله عليه واله يبعث رجلا من اهل بيتي ياتي اسم اسم هذه عن ابو داود والترمذي
الحاشية ما نقله ابو اسحق احمد بن محمد العلوي في تفسيره برفعه
 الى ابن مالك قال قال رسول الله عني ولد عبد المطلب سادة
 الجحش انا وحرق وسعد علي والحسن والحسين والمهدي **الثاني عشر**
 ما نقل صاحب كتاب فضول مائة وكشف الغم عن ابي داود ان قال
 قال رسول الله لا يذهب الدنيا حتى يملك العرب رجلا من اهل بيتي
 ياتي اسم اسمي قال ابن طه وصاحب فضول مائة قال الشيخ ابو عبد الله
 محمد بن يوسف ابن محمد الكشي الشافعي من كتاب البيان من اخبار وصفا
 الزمان من الدلائل على كون المهدي خيرا باقيا منذ خلقه الى الآن ولا

استماع قیامت بکفایت عیسی این بریم و انقضای الناس من اولیاء الله و
بقائه الامور الدنیال و البلیه للصین من اعداء الله و قال هؤلاء یلت
بقائهم بالکتاب و التسنه و انما کشف که انصاف با اعیان است مهدی
علیه السلام را ذکر کرده اند بعد از آن بنیاس و عبد الله این مسعود ابو
سعد الخدری و ابو ذر الغفاری و سلمان الفارسی و سایر این عبد الله
الانصاری و انس ابن مالک و ابو هریره و عمر بن الخطاب و زید بن ثابت
و زید بن ارقم و ابول عامر و اذین الاسقع و ابو ایوب انصاری و عمار بن
یاسر و خدیجه بن اسید و عمر بن ابی الحصین و سعد بن مالک و خدیجه
ابن الیمان و ابو قتاده انصاری و از زنان حضرت فاطمه و ام سلمه
الله علیهما و عابدین میباشد و در جمیع اصول از جمیع بخاری مسلم و
ابوداود و ترمذی و ابو هریره و تواتر کرده اند که رسول الله صلی الله علیه
و آله فرمود حق خداوندی که خاتم در دست تقدیر او است که نزد اوست
است نازل شود و فرزندیم که حاکم عادل باشد بر چلیپای خدا را از انکه
و خوکها را بکشد و جزیه را بر طرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام چیزی نگیرد
تکدیگر کنند که رسول خدا فرمود که بگویند جزا دهد بود در وقتی که نازل شود
در میان شما از فرزندیم و امام شما از شما باشد و در جمیع اخبار بر سر است
که رسول خدا فرمود که هر کس وظایف از امتش من مقاله بر حق خواهد کرد

و غیر

و غالب خواهند شد تا روز قیامت این فرمود که هر که خواهد آمد
این بریم بر این ایشان خواهد گفت بیا تا تو را از کتب او خواهد گفت و شما
بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را بر کزیده است و عاصطه ابومع
عبد بن عبد الله انصاری گفت که از اکار علی ای اهل سنت است چهل و هفت
در باب هکذا جمع فرمود است و در باب مهدی جمع فرمود است و در
الفقه و فصول همه و غیره ذکر کرده اند حدیث ساسید بیان میباشد اول
ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی عا د
از امت من خواهد بود اگر عرش کوتاه باشد تا هفت سال و الا هشت سال
و اگر نه نه سال بنعم خواهد کرد و در زمان او خلقی که جمیع بیکار و بیکو
کار هرگز نکرده باشند از آسمان همیشه نازل شود خواهد آمد و در آخر عمر
زمین کرد و جمیع دان و علف دوم بستند که در حضور منقول است که
فرمود ملو خواهد گشت زمین از ظلم و جور و بعد از آن مردی از شریف
من برون خواهد که دنیا را بر استیلا عدل خواهد کرد و او مالک
زمین خواهد بود و هفت سال پانز سال ستم بستند که در اوقات
حضور منقول است که فرمود ملو خواهد قیامت قائم خواهد شد تا
بعد از آنکه مالک شود زمین را مردی از اهل بیت من که ملو سازد و زمین
را از عدل و داد جناحه ملو از زیر ظلم شده باشد پیش از مدت هفت

سال چهارم زمره ان علی ابن الحسین از پدرش روایت نموده که رسول
 خدا و زوی فاطمه را گفت ای محمد بن ولد من **بسم** علی بن اهل بیت
 پدرش نقل نموده گفت بخداست حضرت رسالت رسیدم در حالت
 که شما را دعای میفرمود دیدم که در خورشید فاطمه صلوات الله علیها
 برآید پیش نشسته و میگردد تا آنکه از او گویم ای فاطمه شایسته حضرت
 جلال حضرت کرده فرمود که ای حبیب من چه چیز تو را میگوید
 فاطمه عرض کرد که از مفارقت شما و غایب شدن ما اهل بیت بعد از
 شما که خلق عالم را فراموش کنند و با ما جور و ستم روا دارند و خود را
 شایسته حضرت فرمودند که ای حبیب من مگر ندانست که عفو غلانی
 نظر کرد بر زمین نظر کردی و بر کز پادشاهان اهل زمین پدر تو را و
 او را بر آن گنج رسالت و جداران ترا و اختیار نمود از جمیع اهل
 عالم شهر ترا و بن و بی فرمود که ترا با و عقد کنم و تو پاره تن منی و حق
 تعالی ما عطا کرده هفت خصلت که پیش از ما هیچکس عطا نکرده و بعد
 از ما هیچکس عطا نکرده و یکی آنکه مرا ختم انبیا کرده و من در زو و حقا
 خاتم النبیین و اکرم المرسلین و دوست ترین جمیع خلفا و در پیش
 عالمیان و افضل انبیا و اشرف بنی آدم مسم و پدر تو ام دیگر و من
 عزیز اوصیاست و فاضلترین و خلق اولین و آخرین و تمام انصافا

و او شهرت یافت و دیگر آنکه شهید ما بهترین شهید است و دوست
 ترین نزد خدا و حجتی از عیال المطالب است که هم پدر تو و هم شهر تو را
 و دیگر آنکه او را شایسته و تقا و دوال یا و کرامت فرموده که با ملائکه
 و درشت فلان میباشد و هر چه خواهد بود و بی ابد بر عزم تو
 برادرش شهرت یافت و از مالست و دیگر آنکه دو سبط این امت از ما اند
 کان هر دو فلان و حسن و حسین اند و پستان شباب اهل
 و خداوندی که مرا راستی خلق فرستاده که از این دو سبط خواهد
 مهدی است من در انوقت که دنیا هر چه و سرچ شده باشد و فتنها
 ظاهر گشته و خلقان بعضی بر بعضی مسلط نمیشد و هر یک دم بر خورده
 و یکدیگر را قاتل بزرگی نماید و احوال متعطل بر آنکه از این هر دو
 آنکس را که طاعتی ضلالت و کفر را بکشد و قتل از لطف حق
 ما بر خورده و راه دین حق دداورد چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد
 فاطمه ای نور دیده من بهترین مباحث و کریم مکن که حضرت عزت جلالت
 و عظمت تو از من و از هر کس و چه چیز مردان تراست بجهت زه که ترا
 با من هست و بجهت نکران که تو را در دل من و مرا با تو هست و یقین که
 خشت از دوح تو را حجب و نسب شرعی تو و عظمت تو بمصیبت من عزیز
 و با حکام و انا از تو و حکم عادل تو و عطا با و من تر از من و من از حق تعالی

درخواست نام که خوارک کسی باشد از اهل بیت که بنی مطلق شود **ششم**
 خدیجه را بعد از آنکه عمر روایت کرده که گفت از آنحضرت **ششم** که فرمود
 مهادی از دهی چون می آید که اگر میگوید **هفتم** این خدیجه
 روایت کند که آنحضرت فرمود بدستی که مهادی بروی خواهد بود
 از او و من که روی آن درخشان و نورانی باشد چون شاره بر نور
هشتم باز خدیجه را آنحضرت روایت نموده که فرمود مهادی
 از فرزندان من خواهد بود که دولت و روی مبارک او برکت مردم
 باشد و جسم و جنت او مثل او و بنی اسیر و بر طرف راست او ضل
 باشد که کوخ ستاره درخشان و نورانی است که بر سازه روی زمین
 از نور عدالت بعد از آن که از ظلم و جور بر شده باشد و از حق باشد
 بخلاف او اهل زمین و اهل آسمان و مرغان روی زمین **نهم**
 ابو سعید خدری از آنحضرت روایت نموده که فرمود مهادی از ما و ک
 ما خواهد بود و از جمله علامتهای او این کشته است و پیشانی بر نور
دهم ابو سعید نیز از آنحضرت روایت کرده فرمودند که مهادی
 موعود عی از ما و اهل بیت ما است و مهادی خواهد بود از امت من که
 او را این خوش اندام کشته خوش نما بوده باشد و روی زمین را بر
 از عدل خواهد داشت بعد از آن که از جور بر شده باشد یا **یازدهم**

ابو امامه نااهلی از آنجناب مقدس روایت نموده که میان شما و اهل
 دین چنان رفت و مهلت خواهد بود بدستی که از اهل
 هر یک باشد بفعل خواهد آمد پس از آنحضرت مجلس درخواست گفت
 رسول الله امام و از فرزندان خواهد بود فرمود که امام خلق در آن روز
 مهادی خواهد بود از فرزندان من و چهل سال حکم حکیم او باشد
 او مثل ستاره درخشان خواهد بود و نورانی و در طرف راست
 او ضل ستاره باشد و او مشاهد بر آن بخواند **ششم** که
 روی زمین و زیر زمین را بر داند و شهرهای شکر و کفر را بتمامی
 تصرف کند و جمیع قلعههای دوزخ زمین را فتح نماید و سخن نماید **هفتم**
دوازدهم عبدالرحمن بن عوف از آنحضرت روایت نموده که فرمود
 مهادی از آنحضرت برمی آید و از عزیز و در بخت منست و از
 نشانهای او است که افریق را بشناسد یعنی دنیای پیشانی
 و از هم باز باشد و اهل الجهد باشد یعنی پیشانی کشاده و روی
 زمین را از عدل پر خواهد ساخت و مال در نزد او قدری نداشته
 باشد و هر کس بقدر ضرورت و احتیاج و استحقاق میداده باشد
سیزدهم ابو امامه از آنحضرت روایت نموده که آنجناب فرمودی به
 چنانچه دانی آن ذکر و مثال را فرموده گفتند که مدینه کثافتهای

خود را برین خواهد انداخت چنانکه گوی که کثافتی ای افن را دوری
 کند و از روز اخلاص نام خواهد بود بعد از آن ام شریعت برخواستند
 با رسول الله در آن روز عرب در کجا خواهند بود و حال ایشان چو نای
 شود انحضرت فرمود که اکثر ایشان کثرتی خواهد بود و امام خلقی
 در آن روز مهدیت که مرد صالحیت از دریت من **چهارم** ابو جعفر
 حنرفی از انحضرت روایت نموده که انحضرت فرمود که برین خواهد
 آمد مهدی از آسمان و او را بری اکثر نام برای مردمان و حقیقتی
 ظاهر و پیدایش از برای او و مشایخان و در زمان او از هر مشتقی
 که از آنها بخیزند و تعیش نمایند تا وقتی که چنانکه چنان را آن
 و علف بسیار باشد و زمین برین خواهد دانه و رویشدین که در
 داشته باشد و عطا خواهد کرد ماله و زرهارا بر مردم چنانچه باید
 و شاید و بهتر در عهد او می ماند **پانجم** این عریقات کند از آن
 حضرت که ششدم که فرمود برین خواهد آمد مهدی در خلافت
 ابری بر سر اسباب انداخته باشد و مشاوی دوران بر ندامت کرده باشد
 که این مهدیت و خلیفه حق تعالی آنها را که تابع او شود و فریاد
 داری او کند و مخالفان او را بجزایر و دشتها **ششم** این از این عسکر از
 انحضرت روایت نموده که فرمود مهدی برین خواهد آمد و برین

مکه

مکه باشد که ندای کرده باشد که این مرد مهدی الهی است و راه
 نمایند از هزار گنج شیعیان و **هفتم** ابو سعید از انحضرت روایت
 نمود که فرمود انحضرت که بشارت باد شما را ای اصحاب که مهدی
 مبعوث خواهد شد در امت و قتی که اختلاف و شورش در میان
 مردمان بسیار باشد و زمین را پر کنند از عدالت و راستی چنانچه
 پر شده باشد از ظلم و جور و زانی خواهد بود از او آنگشتان است
 و زمین و وقت خواهد کرد ماله و زرهای زمین را بر مردمان
 از ان بماند بوسی و عریضات حق را بقی خود خواهد رسانید
هشتم این هم که از انحضرت شنیدم که پیغمبر قیامت قائم نخوا
 شد تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من روی زمین را که تا
 او نام من باشد و ملوکند و روی زمین را از عدل و داد چنانچه ملوک
 شد باشد از ظلم و جور **نهم** از حدیثی برای مردی که بجانب
 رسالت حلی الله علیه و آله فرمودند که باقی ممانند دنیا ملوک و پادشاه
 البت حقیقتا بر خواهد آید که در دنیا مردی که اسم او اسم من و خلق او
 بیب خالق من و کنت او و عبد الله باشد **یستم** از این عمر روایت
 و گفت که رسول خدا فرمود که دنیا با هر چه رسید تا آنکه حقیقتا بر آید
 مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با

بدین و معلوم سازد زمین را از عدل و راستی چنانچه ملو شد
 باشد از بی غلظت **بیت** **چهارم** از ابو سعید مدری منقول است که حضرت
 فرمود باید که غلظت و شمی روی زمین را بگرداند و بعد از آن بیرون آید
 مردی از اهل بیت من در زمین را بر از عدل و راستی که چنانچه بر از غلظت
 و جور شده باشد **بیت** **پنجم** در زمین عوام از جناب حضرت روایت
 کرده که گفت شنیدم از آن حضرت که فرمود علی و فرموده کرد مردی از
 اهل من که مرا فتنه شد اسم او با سم من و خلق من و زمین را بر
 از قسط و عدالت که بعد از آنکه بر از غلظت و ستم شده باشد **بیت** **ششم**
 ابو سعید از آن حضرت روایت نموده که فرمودند بعد از این زمانها
 اختلافی و اغظاطی بهم رسد و فتنه از همه اطراف خلا مشرود و
 در آخر مردی که او را مهدی گویند ظهور کند و فتنه را از بر طرف نماید
 و اختلافها را بفقاق بدل کند و از اعطایها و بخششها موافی حق و
 عدالت باشد و از این باشد **بیت** **هفتم** ابو سعید از آن حضرت روایت
 نموده که فرمود بیرون آید از اهل من مردی و عمل نماید بر ستم من
 تا از آن وقت که از آن رحمت خود را از آسمان بر زمین و زمین بر
 معدن بکفهای خود را از برای او ملو کند زمین را از عدل و حساب
 و راستی چنانکه بر شده باشد از بر و تعدی و عمل کند بهین طریق

هفت سال و آنست که برای او قمر شده نزول کند در بیت المقدس
بیت **هشتم** ثوبان از آن حضرت روایت کرده که هرگاه دیدید که در دنیا
 و علیهای سپاه از طرف خراسان می آید و بدان که سپید خلیفه شد
 است **بیت** **نهم** از جناب روایت نموده که در رعد من حضرت
 صلی الله علیه و آله بودم جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند چون چشم
 آن حضرت بر ایشان افتاد رنگ مبارکش متغیر شد و آب در دهان
 مبارک او بکوبید پس ایشان گفتند یا رسول الله چرا ما همیشه در
 چشم شما چنین که می بینیم مکر و مکر و طبع ما است آن حضرت فرمودند
 که ما از آن اهل بیتیم که حقیقتا اختیار کرده است از برای ما عزت را و
 او را بر کزیده است بجهت ما و بد رستی که اهل بیت مرا بعد از من الیها
 و بجهت احقر آمد رسید و از آن رو بخت خواهند بود تا آنکه قریب
 جانب شرقی بیایند که با ایشان علیهای سپاه باشد و طالب حق
 باشند و ایشان نموده باشند پس ایشان مجاهد کنند و کار بر سر
 شکست سازند و چون خواهند که حق با ایشان تسلیم نمایند قبول
 نکند و حق را بر وجه اهل بیت من و آنگاه از آنکه معلوم سازد زمین را
 از عدل چنانچه قبل از آن ملو باشد از غلظت پس باید که از شما ها کسی
 باید با نفوس را و بجانب ایشان شتابند و اگر چه رفتن ممکن نباشد

بسیار و از او که به زاهش بروی براف باشد **معموم** خدیجه
 روایت کنند از حضرت شنیدم و فرمود که زای بران است از ایشان
 جبار که میگویند خواهند گشت و خواهند ترسید که سائر اهل
 ایشان نکند و مؤمن شیعی را حال بران را ایشان در خواهند
 و بعد از ایشان که بران خواهند بود تا چون حقیقت خواهد که بقدرت
 کامله خود باز اسلام را عزیز سازد و جباران را با یکدیگر اندازد که بشناسد
 کنند بعد از آنکه اسلام ضعیف و فاسد شده باشد و صلاح باز آرد
 و خطاب کرد بمن که ای خدیجه اگر باقی نماند باشد از هر پادشاهی
 بگردد که البته حشمتی در از میگرداند از روزی آنکه خاک و پاش شود
 مردی از اهل بیت من که فطرتی عظیم در دست ان ظاهر شود و اسلام
 را رواج دهد و قوی گرداند و کفر را بر طرف کند و اهل سجنه و قتل
 و عده نموده و دعای او سجنه خلاف پیش رود و حق تعالی سریع التماس
 است **بیست و هشتم** ابو سعید روایت نموده که از حضرت شنیدم که
 میفرمود منی خواهند که امانت من در زمان مهدی صاحب الزمان
 که تا از روز از او دادم کسی انفس منی نکرده باشد و اسمان را اهل
 از زمان جبار در پی خواهد بارید و زمین در شک خود هیچ رویداد
 بخوان نماید و آنچه در زمین او پنهانست بیرون خواهد داد **بیست و نهم**

در میان

معموم از ابن مالک روایت کرده که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود
 که ما بنو عبد المطلب از سادات اهل بیتیم و عیال و مفضل بران
 بیان آورده فرمودند که ان من و برادرم علی و عمن من حضرت سید الشهدا و
 عشرتم جعفر طیار و دو سبط من حسن و حسین از اولاد ما طاهر و پاک
 و اهل بیت اهل بیتیم از اولاد حسن صلوات الله علیه بر جمعین
سی و ام ابو سعید روایت نموده که از حضرت شنیدم که فرمود که
 باقی ماند از دنیا بنی امیه و بنی امیه که ابنت مالک و خاک و پاش خواهد شد
 مردی از اهل بیت من و انعام مظلوم از ظالم خواهد گشت **سی و یک**
 ثویان از حضرت روایت نموده که شنیدم که فرمود در آخر الزمان
 فتنه بسیار شود تا آنکه سکر از بیت پدر بر خلاف کشته شوند
 و هیچ یک نرسد و بعد از آن را با بانی سپاه پیدا شود و با دشمنان بجای
 کنند که هیچ قوی نکرده باشند و ان خلیفه خدا میگردد ال مستمر که
 بشنیدم که از خروج کرده بنی امیه و اوجیت کند با اولاد او
 انقاست **سی و دوم** آنچه ثویان از بنی امیه مقدس حضرت روایت
 که حضرت فرمود که را با بانی سپاه از طرف مشرق پیدا شود که با اولاد
 انفا غلبه ای الهین است چون بشنوی که آنها را بنی امیه بدین
 شود با آنها اگر چه در قتل زانو باشد بروی براف و شیعی **سی و سیم** شنیدم

از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت نموده که فرمود که با
رسول الله انما عهدنا آخر الزمان ان الله است بان غیر محمد و حضرت
رسول الله فرمودند تا لبه اواز ما خواهد بود از غیر ما خفتن است
فتح این دین را با ما عطا فرموده ختم از این می خواهد کرد و از ما خواهد
بود چنانچه مردمان بسبب از شرک خلاصی یافتند بکشت ما نیز از
قتله و فساد و فحاشی خواهند یافت و بسبب از خفتن است از انکه
میان دلمان بعد از آنکه از هم دور افتاده باشد بسبب خشم و فساد **سی**
و چهارم بعد از این سه روایت کرده که البته حقیقتها و سعادتها
از حضرت شنیدم که فرمود باقی بنیاد از دنیا مگر شیطان در روزی که
البته حقیقتها و سعادتها در آن خواهد کرد اینها از امامت شود مردمی از **اهل**
بیت من که مداخل باشد اسم او را اسم من و اسم پدر او اسم پدر من و
روی زمین را بر کند از عدل و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و
جور و قسمت کند مالهای روی زمین و زیر زمین را در میان مردم
بویست و راستی بر حق است بیکر از حضرت دلهای مردم را بهم
مهر تاب سازد و خوف و بیم و قهر و دوستی را از دلهای ایشان و فساد
بدر خواهد کرد و او مالک زمین خواهد بود هفت سال با نرسد
و معتبر و تقسم خلق بچهار قسمی خواهد بود که مثل آن کسی ندیده باشد

عنه

سی و پنجم ابو هریره از حضرت روایت نموده که گفت شنیدم که
حضرت فرمود قیامت قائم شود تا آنکه مالک شود مردمی از **اهل**
بیت من که قسطنطنیه و جبل و علم و انصاف نماید و اگر باقی بنیاد مگر
بگو و از دنیا که البته حقیقتها در آن خواهد کرد و از ما خواهد کرد و از ما خواهد کرد
تمام فتح نماید و از کفر و شرک از روی زمین غایت **و ششم**
تبر از بنابر این روایت از حضرت روایت نموده که از حضرت فرمود که
بعد از آنکه بعد از من خلفا و امرا بعد از من امرا مالک دنیا و زمین را
مالک و هر یک با خلق بناهای بد و خلاف استعدا کنند و ظلم و
فساد نمایند و بدیع بدیعهای بد شوند و در قتل و فساد و باطل
دیگر ناخت و تاراج مال و اموال و خفا و پیکار کان و در بدر بودند **اهل**
و از نوع قدسی و بحساب همداگر نمودن و از توام اندیشه نکردن و
مغفرت نمودن با خیال ناپسند خود و در افعال دیگر عمل نمودن و معاونت
بکارهای ناپسند بیکدیگر کردن و مرکب بکنایه شدن و اندیشه از حق
و نکال او نداشتن پس بر این ابناء اهل بیت من روی که زمین را بر
از عدل و راستی و حساب نماید و دفع جبر و ظلم و شرک و کفر را از عا
برافزاید و اوست و بعد از اهل بیت من **سی** و هفتم ابو سعید روایت
کرده که از حضرت شنیدم که فرمود از ما خواهد بود آنکس که نماز کند

عقب سر و عیسی این مریم بعد از آنکه از خروج نماید و عیسی از آنجا
 نزول کند **در سوره** جابر رضی الله عنه از حضرت روایت کرده
 که شنیدم که نازل می شود عیسی این مریم از آسمان پس بگوید ای
 قوم که بعد از این از شما نیست عیسی این مریم که بنا بر نام نماز کنم
 پس عیسی گوید بد رستی که بعضی از شما بر بعضی است و این از
 کواکبهای قضا است که باین است که اوقات فرموده است و پس
 پس از حضرت نماز کند **در سوره** عقیق این مریم از ابو جعفر منصور
 روایت می آید که از عبد الله بن عباس نقل کرده اند که در حدیث
 حضرت بودیم و شنیدیم که فرمود صاحب غزوات و همدان و همدان
 شد قریب راسی که من در اول و عیسی این مریم در آخر و همدان در
 وسط ایشان باشد **در سوره** سلیمان قاری از حضرت روایت
 نموده که مومنان از فرزندان فاطمه است صلوات الله علیه **در سوره**
دانه معصومین علیهم الصلوة والسلام شبیهان خود را امر می فرماید
 و انتظار رنج و عافیت از برای خود و از حضرت را عبادت شمرده اند
 و به تشریف افتاده زمان غیبت را از زمان او زنده و ملائکه حضرت را
 زیرا که قضا می خیزد در عین و از حضرت هم میرسد و خلق بسیار از
 دین بد و بد و در هم چنین منع فرموده اند از رسیدن علی غیبت

که از حضرت چرا غیبت اختیار کرده و چرا غیبت او بطلان کشید و چنانچه
 در حدیث مشهور است بیدار می شود مقتول است که حضرت امام زکریا
 حسن عسکری نوشتند شیخ علی ابن بابویه رضی الله عنه از امام الله
 العزیز السلام بنیام میگوید بنده و ملائکه ایشان و پیاسر ستایش می کند
 داشت که در روزگار جهان ایشان است و عاقبت خبر از برای هر یک کار است
 و از آن جهت از برای مخلصان و میل کنندگان از حق بیاطاعت و نیست
 خداوند و دشمنی ما مکرر است که از آن و نیست خداوند مستحق عبودیت
 مکرر انداخته که سر از پرستی و بندگیست و بهر از این بندگان است
 بد رستی که وصیت میکنم برای شیخ من و عمل اعتماد من به الحسن علیه
 قی تو فرقی دهد از خدا و برساند پیش روی خود و بگرداند از صلیت
 فرزندان صالح و شایسته میر میر کاشی و رسیدن از خدا بشما و بر یاد
 نماز و دادن زکوة و آنچه پس بد رستی که خدا بشما قبول میکند نماز
 از کسی که زکوة ندهد و وصیت میکنم تو را بچند کائناتان و فرزند
 خود و دشمن و عیض و صلوات بر شما افروزد و مواسات کردن اموال
 خود با برادران و سعی کردن در خواج ایشان در دشواری است
 و حلم نمودن خود و تحمل غضب و امر کردن به معرف و نهی از منکر پس
 بد رستی که خدا بشما بر زکوة و بر غایت بفرستد بد را **در سوره**

من بخیر تمام از من تر و جد قیام و معرفت از اوصالی که پیش از این
 اجتناب نمودن از این نوع اش و بر تو باد بنیاد شایسته که سبب شمای
 از او سبب کرد اندام از این معنی و در آوردن بوقت معین و
 گذاردن او بنیاد کس از این نیست یعنی که ترک کند و عمل به آن نکند
 امر که جمیع شیعه را تا آنکه حال کند و بر تو باد بصیرت و شکیان و انتظار
 کشیدن مزج الحاد است و همیشه شیعیان ما در حین و اندوه خواهند
 بود تا آنکه ظاهر شود فرزندین که بکنند روی زمین را از عدل و داد
 بنیاد ظلم و ستم را بر اندازد پس هر گاه ای اهل الحسن علی و امر که جمیع شیعیان
 مرا بصیرت بدوستی که زمین از خدا است بپا زشت میباید صد بکنی که
 خواهی و عاقبت از برای هر یک از این و سلام بر تو و بر همه شیعیان ما
 و در حقها و بر کتله بر شما باد **اسامی** و کلامی حضرت سلطان الله علیه
 خواجه که دیده بودند از حضرت را بنده جمیع مرویست که حضرت امام
 عسکری علیه الصلوه و السلام حضرت را بنیاد شیعیان خود پیغمبرند
 و از حضرت مسائل پرسیدند و حضرت بیخ و از جواب مسائل
 ایشانرا میداد و مشکلات ایشانرا حل میفرمود تا هفتاد و سه سال حضرت
 بشیعیان خود توقیف داشت و میفرمودند و کلامی حضرت بشیعیان می
 رسانیدند و این هفتاد و سه سال را هفت صغری میگویند و بعد از آن

غیبت بکری حضرت و کلامی ثابت الوکاله حضرت چهار نفر بودند
 اول ایشان عثمان سید عری است که حضرت امام حسن عسکری
 علیه الصلوه و السلام از او کسب کردند و بعد از آن پسرش وکیل بود
 این عثمان چون وفات محمد بن عثمان نزدیک شد و بنیاد از او را که بر
 شیعه بر سرش حاضر شد ند و گفتند بعد از تو وکیل چه کسی خواهد بود
 و جواب گفت که بعد از من وکیل حسین بن روح بنیاد است چون
 حسین نزدیک شد بنیاد خود که بعد از من وکیل علی بن محمد سید است چون
 علی بن محمد را وفات نزدیک شد علی واکا بر شیعه بوی گفتند که بکسی
 وصیت نماید و جواب گفت که الله هو امرنا الله و بکسی وصیت نکرد و ایضا
 فرمود که بعد از من وکیل خواهد بود و از وقت سینه سپرد و بیست
 و نه عری بود که وفات یافت و هر که بعد از عری ادعای وکالت نمود
 آنرا بر شیعه واکا فرمودند و از این جهت حکم کردند که حسین بن روح و
 آنکه ادعای وکالت میکرد و شیخ طوسی و همراهی در کتاب غیبت نقل
 کرده که حسین بن روح و رقیب اند و در پیش عثمان و که عقیان دعوی
 وکالت حضرت صاحب الامر علیه السلام را پیغمبر تا آنکه علی بن بابویه
 بوی از این بیاری نمود و او را از قم اعزام کرد و وفات کرده است علی
 این و بیاری از این و در هر کتاب کشف القناع از محمد بن عبدالله کوفی است

بسوی ایشان از ناحیه مقدسه توقعات بپرسن آمده و بعضی که
 و کلا محضرت بوده اند بدین ترتیب است از بغداد هجری و شهر
 بود و حایز بلای و از کوفه عاصمی و از اهل اهواز محمد بن علی بن محمد
 و از اهل قم محمد بن اسحق و از همدان محمد بن صالح و از اهل ری و در
 اسدی و شاهی و از آذربایجان قاسم بن علا و از پشاور محمد بن
 شاذان و از عسقلان که محضرت حضرت رسیده اند و محضرت ترا
 اند و کلام است حضرت برایشان واضح شده از بغداد ابوالفضل
 ابن ابوجلیس بود و ابو عبدالله کندی و ابو عبدالله بنی القار
 الشلی و ابو القاسم ابن ربیع و ابو عبدالله ابن فروخ و سرور و الطیخ
 مولی ابی الحسن و احمد و محمد بن حسن و اسحق و کاتب از بنی خوی
 و صاحب القرا و صاحب مرقه مخومه و حایز و شاذ و بنان و از حیره ابو
 الادب و از همدان محمد بن کثیر و جعفر بن حمدان و از دیو حسن
 ابن هرون و احمد بن ادش و ابو الحسن و از اسفهان ابن بادشاه و از
 زنجان و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و از یزد
 حسن بن یعقوب و احمد بن اسحق و سعد بن عبدالله و از اهل قلم
 ابن موی و بشر و یحیی بن هرون و صاحب الحصاد و علی بن محمد
 محمد بن کلبی و ابو جعفر الخاء و از قزوین و داس و علی ابن احمد و از قار

دوم بود که اسم ایشان از میان نکرده و از شهر نهدان و از بنی
 کوی و جرج و از مرو صاحب الف و بنار و صاحب المال و رقیه البضا
 و ابویثاب و از پشاور محمد بن شعبان و از بن فضل ابن یزید
 حسن بن یزید و جعفر بن یزید و صالح الاعمی و الشطالی و از مصر صاحب
 المورین و صاحب المال و ابویزید و از قسطنطنیه ابو محمد بن الوند و از
 اهواز حنیفه **دد** سید و سید و تن که در خدمت حضرت حاضر
 پیشوند و از بنی خاندان حضرت بسیار یکدلیها و عبادت که جمعی از
 مؤمنان که مرده اند در زمان حضرت زنده میشوند و جمعی از خاندان
 شهبان که زنده اند در خدمت حضرت حاضر میشوند و منکر و منکر
 متعدد و منکر و منکر مع طواف شاه کاظمیت و ابن کفایت و در مدینه
 شیع و چهار بن از چهلین عیسی و ادب و حضرت و ابیاسر و علم السلام
 و در ولایت بکر و اصل صادق و عدلیه بن قریب و از بنی خاندان حضرت میشوند
 و در ولایت شکفته بسیار در خدمت حاضر میشوند تا اذم علیه السلام و چهار
 تن از فرزندان حسن بن علی و چهار تن از کد و مثلان از بن و سر و نزار
 از راجحان و مانند آن از بنی خاندان و سر و نزار بنی خاندان و چهار کس از بنی
 قسیم و در نزار بنی خاندان و هفت نفر از بغداد و چهار کس از ازل و در قتل
 مثلان از ازل و هفت تن از بنی خاندان و مثلان از ازل و مانند آن از

کپلان و هفت تن از انان دزدان و دوازده تن از نظامیان و مثل ان از
 کوهستان و شش تن از ناحیه بصره و چهار تن از سورستان و مثل ان
 از بروجان و صائمان از روی و دوازده تن از قسم و سپیده تن از قزو
 قسم و پست تن از صفهان و چهار تن از کرمان و پست تن از کرمان و
 تن از عزمین و صائمان از مازندران و آله و مثل ان از عیبه و دوازده تن
 از کوفه و ناحیه ان و سه نفر از اصفهان و چهار نفر از ناز و مثل ان از کوه
 پاچیدی و مثل ان از شبلی و دوازده نفر از سبزوار و هفت نفر از طبرستان
 و ناحیه ان و چهار نفر از مصر و هفت تن از شبراز و دوازده نفر از طبرستان و
 سه نفر از صلب و چهار نفر از شوشتر که این جمله سبده سپیده تن نام
 که از میان و شش خواب خود شب که شوند و خدمت انحضرت عاصم کردند
 و بر فایده دیگر انجاخت زنده شوند و خدمت انحضرت عاصم کردند
 و سلطان فارسی و مقدم او با دزد و غارت با سر مالک اشتر و عیبه ان
 و ابو حنیفه انصاری و عیبه انصاری و جابر و سائر جمعی از اهل
 تسبیح و تن سبانه شدند **مکان** انحضرت در این ایام بطریق نظامان
 اکثر کتب ایشان است که نام قریب که حضور صاحب الامر علیه السلام
 الله و سلامه ساکنند که در بطریق دیگر و در شرف و مدبر که
 ما و زای امام است و نام یکی از انها جابر و دیگری جابر است و در

زنده انان سلطه است که امر و مکان ممکن حضرت در جزیره از جزیره
 حضرت که از اعقاب حضرت است و در ملک از اول و در کوه انحضرت ظاهر
 قاسم و از اهل و هاشم و عبدالرحمن سلام الله علیهم در جزیره از ان
 حاکم و در و سبده انحضرت از و شتران ای است و در و انکشت و در
 دست مبارک انحضرت یکی از حسن بن علی و نقش ان ای و انق
 بر حاکم است و یکی از حضرت امام حسین و نقش نگین او ای
 مستحکم با امان انان حضرت است و مقوله این قول است ان شخصی که
 در شام بوده نقل کرده که من از شهرهای شام است و سبده
 شمع از مردم انوایت گفته که ماد و مکه بودیم و شخصی را دیدیم که
 با ناراحتی میگردید و روزی در دست داشت و میخواست چیزی بخورد
 و کوی او این زنده میگردید و گفتیم چه حال است ترا گفت چند درهم
 دارم و کسی از من پرسید از در چون کنم گفتیم بنمای و در انچون نگاه کرد
 سکه ان زبان بود الله و سبده و محمد و سبده و الله و سبده اما سبده از او پرسید
 که قرا نگرانی گفت از بلاد مغربیم در میان دریای انحضرت را با دشت
 هست که نام او مدی است و این سکه بنام او است و عمر بسیار دارد
 گفت که این مدی است و از کدام طاعت است انکشت بلب که میگوید
 حرف من اگر تو سبده سبده انکشت من ان دله را از او گرفته ام

بنامه بود و در جوی و در شایخ لوم با و چون بولایت اندام آن
 در راه راه رایت برسم بیکان من بر ند و دیگر شخص ^{که} که بیدار
 و عیب بود که میگفت من در اکثر ایام در پای اخضر سباحت و برسم
 عبادت پرستم جو الی اکثر بره که بر پییدم و در میان دیده بان که عبارت
 از دوین باشد نظر میکردم شهری عظیم میدیدم و بنظر و بیع میبود
 و هر آنکه هر آن بودند و در کنار دریا آمد و شد میکردند و بهم بر می
 آمدند و زاد و ستا میکردند و گاه بود که در دوین هم میدیدم چون
 چون پیش پرستم که چون نمیدیدم و علامت شهری نبود و گاه بود که
 تشخیص میکردم از دور که هرگاه در پیش شاه و سفید و سرخ موبودند و
 زردت میفرستم که نیت ملاحت کم از آنی از آنها نمیدیدم و در کتابت
 عهد از علی العلوی الحسینی بستنجا که مشلاست با حله این عهد است
 الاشاره برساند و او را طلبت کرده و گفته که در سال پانصد و چهل و
 هجرت در ماه مبارک رمضان در ماه طبرستان از اسلام و در سید
 عالیشان مومن الدین بجای این همه را با جمیع کثیر بستان طلبید و
 از خواص این قریب آمدن بازان توقف داشت و مانع از رفتن آنها کرد
 که مرگ نمایند و همانان هم صحبت قرار کردند و از هر خانه و سنگ
 نعل میکردند تا سر رشته کلام مذهب واد بان کشید و بحسب اتفاق از

اول مجلس تا آخر در بعلوی و پیویدم الظهور مودی بود و نیز و با و قاروق
 تکمین تمام نشست که در انداخت او را اندام بودم و نیز و او و کمال ادب
 ساوند میکرد و او در مقام توقیر و اختار بود چون حرف مذهب و
 میان آمد و در گفت و گو خیلی امان شمع و در نظر دیگران خاور و
 و اهل سنت و طاعت بسیارند و معتز و معتز و معتز و معتز و معتز و معتز
 بودند و ظاهر سازد که گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت
 نیت و در گفت ظال الله بقاء که اگر رخصت باشد حکما حق که نیت
 و برای الصبح مشاهده نموده ام معروض دارم و الا ساکت باشم و نیز
 غایبشان تا مملی که گفت بغیر این که تا شفع شوم او را معر که کشتی
 که نشو و نمای من در شهر طایب بود که انشاهی عظیم است و دولت
 عقلت و بزرگی چنانکه هزار و دو بیت شایع و قریه دارد و کثرت مردم
 انشهر و خواجی حصاری نیت و همه نضال اندوه و اخذ و همراه
 است و محاربی ان شهر شاهی و نیز و حیش میشد و عدد خلقت و بعضی
 از خدا که میباید و همه نضاری اند و سکان جبهه و نوییم حدیث دارد
 و آنها نیز نضاری اند و بملت عیسی کلان دارم که عدد مسلمانان در
 پیش آنها هیچ عدد و هشتان باشد نسبت به و فغان و اینها را که
 عرض کردم بیکر اصل فرات و دوم و عراق و چهارم و چنانچه بر شاهم

بعین از شاه ولایت و خطایان هدایت و این که در روز و بعضی از
بعضی در شان ماست و حق تشامازایان مرتبه طایفه اختصاص یافته
در فرمود که ای شاهی ما از اهل بیت رسولیم و ما را از اول الامر ما ایم
روز بهمان چون استماع این سخنان از شاهزاده عالمیان غم و غم
شد بعد از آنکه که بهوش آمد گفت الحمد لله فادخلنی الاسلام و نقلت
من القلب الی البقیة بالاکرام والاخام و روزهای روز بهمان
از کارخان و مسلمانان بان دولت و سعادت رسیدند پس از آن روز
دین فرمود که ما را با دارالقیام فرمودند کمال عزیز و احترام و رعایت
نمودند و تا هشت روز بر خوان احسان شاهزاده همان بودیم و در آن
بدرین نای اندام و مهر نایف میکرد و غریب نوازی می نمودند و بعد
از هشت روز رخصت گرفتند مردم که ما را از این یافت نمایند و شرف
قبول از آن داشته تا کمال هر روز بهمان کسی بودیم و هر یک انواع
محبت و کریمی میکردند و اطعمه لذیذ و البسته لطیف بنام می دادند و طول
و عرض آن شهر و ماه راه بود و گفتند که از این شهر گذشتند و به این
که از آن راه کویت و خاکه آن شهر قاسم این صاحب الامر است طول و عرض
ان را بر این شهر است و خلوت آن شهر در کمال صلاح و سداد و رفاه است
خارج نایمان مردم این شهر چون از آن شهر بگذشتند بگویند

مثل این شهر از اصناف کوبند سلطان آن شهر این را هم این صاحب الامر
و بهر جهت و چون در جوی راست و بعد از آن شهر است طلوع و
آن شهر عبد الرحمن این صاحب الامر است و در جوی این رسالت و بسیار
ضیاع کثیر و طول و عرض آن دو ماه راه است و خلافت بسیار دارد و
ان شهر شهری که از این صاحب الامر کوبند که آن شهر را شایم این صاحب الامر
مستاف ان چهار ماه راه است الفقه طول و عرض آن نایمان
راه بیشتر است و مسکنان نایمان نایمان و با تمام شهر است و غیر
و مؤمن و هر متفق و نایمان نایمان و معصومین صلوات الله علیهم و بهر
از شایع نایمان نایمان نایمان نایمان نایمان نایمان نایمان نایمان
میدارند و زکوة و خمس مال و زراعت خود را میدهند و از مناهی دور
میباشند و مدار ایشان بتزویج و احکام دین و بهر یک رسول و بیت
و امر معروف و نهی از منکر میکنند و هر که مستطیع شود زیارت این شهر
الحمد لله و بهر یک و در عدل و زکوة از آن که مردم نایمان عالمند و این
نایمان هر نسبت صاحب الامر دارد و حکامش اول و آخرت بسیار
و چون کتان مردم ان بود که در ان سال بقدوم هیت لزوم ان خطه را منور
سازند و نظارین را بر دیم و ما را اندولک و سعادت میسر شد و
رخصت حاصل که در وقت و نایمان نایمان نایمان نایمان نایمان نایمان

انجا ماندند با سیدانکه اندولت وسعادت وادرباشند و چون انهم
 عزیز حکایت را تمام کرد و بر برخواست بجزای خاص رفت و یکدین
 از خسار را طلبید و از عهد و پیمان میگرفت که ان حکایت را بچنان
 و پیش ناخری اعلیٰ ناکند و مبالغه و التماس بلکه بعضی وعده و
 میفرود که انشای از او را تمام کند و با یکدیگر که می رسیدیم بر فراز پناو
 اشاره با دانه انصاف می نمودیم و الله یعلم **خبر** ان حضرت **صلوات**
 الله و سلامه علیه و علی ابائنا الکرام و علی الله و رزقش
 عاشورای محرم الحرام که کم نور و نیم باشد ظاهر میشود و بر واکت
 مطلق عاشورا و در سال طایف با سید با نیک ظاهر میشود و علی
 ابن عبدالله از عبدالرحمن بن عبدالله را به الحارود و از انصاف **صلوات**
 امام هدی باقر صلوٰات الله علیه و آت نموده که فرموده قائم ان محمد
 و از ازلت مالالت روی زمین خواهد شد و سبصد و نه سال
 پادشاهی روی زمین ازین و انش خواهد کرد و هما نفلد که اصطلاح
 کف و آمدت توقف در خواب بود تا روزی که بیدار شدند جمعا
 کشاده مکرر اند شرق و غرب زمین را بجهت انحضرت و از ترس
 او پی خواهد ماند که این محمد و در و ایت دیگر چهل سال و در
 و ایت دیگر هفت سال انحضرت سلطنت فرماید که هر روز بر

ده روز و هر ماهش را برده ماه و هر سالش را برده سال خواهد بود
 و بطریق عامه بزرگسال و او شده **شیخ** ابن مسعود عباسی که از
 لغات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده است از ابی لبید
 عزیزی که حضرت امام هدی باقر صلوٰات الله علیه و آت فرمودند بیان خلافت
 و ملک ملک شفا و کس اساس بن عباس فرمود که با ابی لبید تحقیق که
 حروف مقطعات که در اول سوره های قرآن است علم بسیار و بطور
 انعام بدستی که الله تعالی فرستاده الذاک الکتاب را این **حضرت**
 محمد صلی الله علیه و آله اعلیٰ را پیغمبری خود را نمود تا آنکه نور حقیقت
 او عیا شد و کلمه حق اسلام ثابت و محکم گردید و در روزی که انحضرت
 متولد شدن عزرا و هفتم از خلق ادم صد و سه سال گذشته بود پس
 گفت بیان این در کتاب خداست و در حروف مقطعه نیست بلکه
 نزد منقض شدن ان که ازین هاشم خروج میکند پس فرمود که الحسن
 الف بکیت و نام سی ویم چهل و صد و نو پس این مجموع صد و
 هشت میشود پس بود خروج امام حسین بن علی و اهل الله چون
 تمام شد پس خروج کرد اول پادشاهان بنی عباس و نزد منقض شدن
 این حروف و خروج خواهد کرد قائم ما نزد منقض شدن این حروف با لک
 پس فهم و نگاه دار و بختی بدار انقی و بنای این هشت بر حساب این

اصل مغرب که سابقا در میان عرب شایع بوده و اینها ایشان
 جنس است صغیر قریش ثخند ضحش یعنی صناد و ناسخت
 و صناد از خود و سپن را سپند و طار از هشتصد و عین را هشتصد
 و شبن را هزار میگفتند و در باقی حروف با مشهور و واقعه نیز اول
 تاریخ و لاوت حضرت رسالت پناه را از جمیع فوایع بیرون آوردند
 تا آنکه مکررها را ابتدا زنی یعنی از اول و آخر و حتم و غیر اینها که مکرر
 واقعه است بکسر الحسان و حروف مسبوقة را با نون و پست
 حساب کنی مثل الف و اسر حرف کبر و لام سه و میم را سه و پست
 طریقی الف لام میم الف لام میم کاف ها با عین صناد طاهها
 طاسین پسین صناد خامیم عین سین فاف قاف نون حرف صفا
 ایشانرا که پیشتر می حد و سه می شود و از خلق حضرت آدم
 تا ولادت شریف حضرت سید البشر و اخوان پنجدهست معتبرش
 هزار و صد و سی سال گذشته بود و اول هزار سال ابتدا تا نبوت
 و از اول هفتم صد و سی سال گذشته بود و عدد این حروف صد
 و سده است چنانچه دانسته پس فرمود که الف لام میم که در اول سوره
 البقره است اشاره است به بعثت حضرت سید البشر و چون حضرت
 فرمود که انقضای هر یک از فوایع سوره مزوج یکبار از بی هاشم می شود

داول

داول و لث و ث و هاشم از حضرت عبدالطلب بود پس اول ظهور
 دولت عبدالطلب نا ظهور دولت حضرت خاتم النبیین زو پنا
 بعثت و بکت که عدد آت است بحساب الجید و بحسب ترتیب قرآن
 بعد از الم البقره الم الم الم لث و ان اشاره مزوج حضرت امام حسین
 علیه السلام است زیرا که از ابتدای ظهور و امر رسالت تا خروج آنحضرت
 قریب هشتاد و یکت بود و دیگر بحساب ترتیب سوره قرآن العر
 و ان اشاره مزوج بی عین است هر چند مزوج ایشان باطل بود و
 بحساب الجید مقدار صد و بی و یکت و از اول بعثت تا اقبال ظهور
 دولت ایشان صد و بی و یکسال بود هر چند تا بعثت ایشان بیشتر
 بود و احتمال دارد که از ابتدای این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد پس
 تا بعثت ایشان نیز مزوج می آید و مزوج این بنای حساب المص بر اجد
 مقدار است که در ضمن حدیثی که در بخارا از انوار نقل شده حاصل می
 شود و اما آنکه قیام الی بعد از الم الم است یعنی الف لام است که در قرآن
 چهارده است و در حساب باید که به قرینه آنکه در الم یکبار مراد بود و هر
 از بعد از حتم فتره و هر دو موضع و در الراجون مراد بود و بیان
 نفوذ و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج میشود و چون بعد از تاریخ از
 اول بعثت است حساب باید کرد تا ظهور دولت آنحضرت چند

مانند امید که حسیجان و تعلی در این زودی زود جمع مؤمنان را در این
 بشارت و کسب انصورت و نور کفر اند بجهت والہ الظاہرین **عاشد**
 در احوالات ائمہ اثنی عشر صلوات اللہ علیہم اجمعین و اثبات
 امامت ایشان و در آن دو مقصد است **مقصد اول** در اثبات
 امامت ایشانست باینکه با عقل قطع نظر از امامه قرآنین حکمت و
 مصلحتین نموده و در آن چند بحث است **اول** آنکه عدد نقبای پنج
 است پس اوصیای حضرت موسی بودند دوازده نفر باینکه
 که اوصیای رسول خدا نیز دوازده باشند و اسامی نقبای است
 این نون کالوین بوفنا و السبع ابن اسلوب یونس این نیز قبلی
 الکفل الشویبل شعبان ابیال اوصیای نیزین شرح یاد او است
 علیہم السلام **دیکر** آنکه حواریین حضرت جبرئیل که اوصیای آنحضرت
 بودند دوازده نفر بودند لابد باید که اوصیای حضرت رسالت
 دوازده باشند و اسامی حواریین اینست شمعون حزن العصفاء که
 او را بنام دوس میگویند و یوحنا بن زبدا و لوقا و متی و مرقس
 که او را برتلی اند و سیمکون برادر شمعون و یعقوب بن زبدا
 و یهو و ای این شمعون اصخر یوحنا و یونس و صادق و صدوق و
 یلقون و شمعون فتال و حضرت خالد و حنظلہ و جرجیس از

اوصیای بعد از این اند و بعضی حضرت سلمان فارسی را از اوصیای
 اوصیای حضرت روح الله میدانند **دیکر** آنکه عدد اسباط حضرت
 اسرائیل علی نبیہما و آلہ علیہم السلام دوازده بودند پس باید که عدد
 اوصیای رسول خدا دوازده باشند و اسامی ایشان این است
 این نامین یحور و اریئیل شمعون ساحار و شجر نقبای دان قهاب
 جناد و وی و یسوی **دیکر** آنکه عدد بروج دوازده است پس لازم
 دارد که عدد اوصیای آنحضرت نیز دوازده باشند اسامی بروج
 حمل و ثور و جوزا و سرطان و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و کوا
 حرت **دیکر** آنکه شمار ماهها دوازده است باید که اوصیای آن
 حضرت دوازده باشند اسامی شهر و حرم صفر و ربیع الاول و ربیع
 الآخر و جمادی الاول و جمادی الآخر و رجب شعبان و شهر رمضان و شوال
 و ذیقعد الحرام ذی الحجه الحرام **دیکر** آنکه عدد سال زود و حجهین و اهل
 خطا و حکما دوازده است لازم فلز که اوصیای آنحضرت دوازده
 باشند و اسامی عدد سال این است یحسان ییل اودیل یارین
 تویشقان ییل لوی ییل بیلان ییل یونس ییل یحیی ییل خاقوق ییل
 ایت ییل تنکون ییل **دیکر** آنکه اعظم انبیاء دوازده اند لازم است که
 اوصیای آنحضرت نیز دوازده باشند اسامی شریفه اعظم انبیاء

سلام الله عليهم اجمعين اذم نوح ابراهيم اسمعيل اسحق يعقوب
 يوسف موسى داود سليمان وعيسى محمد **دیکر** انکه عدد کتابها
 اسمانی دوازده است پس لازم دارد که اوصیای آنحضرت دوازده باشند
 سفارده مجموعه پوشع صحف ابراهیم تورینه موسی زبور داود
 انجیل عیسی و قرآن محمد مصحف فاطمه دوازده صحیفه مخنومه کتاب
 جعفر جامع کتاب جعفر بعض کتاب ناموس صلوات الله علی بیتا و اله
 و سایر الانبیاء و المرسلین **دیکر** انکه سلاطین انبیاء دوازده اند پس
 که اوصیای آنحضرت دوازده باشند اذم شیت ادریس نوح
 ابراهیم موسی یوسف داود سلیمان یوشع ذی القربین محمد
 صلی الله علیهم اجمعین **دیکر** انکه اعظم ملائکه مقربین دوازده
 است پس باید که اوصیای آنحضرت دوازده باشند اسامی ملائکه
 اینست جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل روح سطا طائیل
 اسمعیل سخطا طیل منصور رضوان مائل درنا طیل **مقصود**
دوم در دلایل نقلی از صحاح سته عامه بر عریض ابرادی نماید که
 حجت بر کوی ساله پرستان باشد که نباید اکتفا بر افضیان برای خود
 تفسیر و تاویل نموده اند و نقل بالمصدر از کتب ایشان شده و
 مهدی علی الصلوة والسلام همین حکم دارد **الاول** فی روایت مسلم

من

من مذهب عامر ابن سعد ابن ابی وقاص کتبت الی جابر بن سمر مع
 نافع ان اخبرني بشئ سمعته من رسول الله قال سمعت يوم جمعة عشيته
 رجلا اسلمني قال لا يزال الدين قائما حتى يقوم الساعة ويكون عليكم
 اثني عشر خليفة كلهم من قریش **الثاني** عن عامر الشعبي عن جابر بن سمر
 قال انطلقت الی رسول الله ومعی اربعه ضمعت يقول لا يزال هذا الدين
 عن نواصبنا الی اثني عشر خليفة فقا لكلمة فقلت لا في ما قال قال كلهم
 من قریش **الثاني** من مسند احمد ابن حنبل ابن مسروق قال كنا مع **عنه**
 جلوس في المسجد تقريبا فانه الرجل فقال يا ابن سعود هل حدثتكم
 بشئكم كركبون من بعده خليفة قال نعم كعدة نقيباً بنی اسرائيل **الرابع**
 ما رواه ابن الاثير في جامع الاصول في الفصل الاول من الباب الاول من
 كتاب الرابع من حروف النحاة وهو كتاب الخلاف من الصحيح والمسلم و
 الترمذي والبيهقي اورد وعن جابر بن سمر قال سمعت النبي يقول بعد
 اثنا عشر امرا فقال كلتم اسمعها فقال لي انه قال كلهم من قریش
الخامس وفي رواية لا يزال امر الناس ما نصبنا ما ولتهم اثني عشر رجلا
 ثم يحكم بكلمة خفيفة على فسال لي ما ذا قال رسول الله صلى الله عليه
 واله قال كلهم من قریش **السادس** وفي اخرى سلم قال انطلقت الی **رسول**
 الله فسمعت يقول ان هذا الامر لا ينقضي حتى يفضي اثني عشر خليفة

ثم تكلم بكلمة خفيفة على فقلت لا بي ما قال قال كلهم من قرش
الطابع وفي اخرى لا يزال الاسلام عن زواله اثني عشر خليفة ثم تكلم بكلمة
 خفيفة على فقلت لا بي ما قال قال كلهم من قرش **الثامن** وفي اخرى لا
 يزال الاسلام عن زواله اثني عشر خليفة ثم ذكر مثله **التاسع** وفي رواية
 الترمذي قال قال النبي يكون بعدى اثنا عشر امرا ثم ذكر مثله
العاشر وفي رواية اخبرنا ابو داود قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
 واله يقول هذا الذين قائما حتى يكون عليكم اثني عشر خليفة يجمع
 عليه سمعت كلاما من النبي لم افهمه فقلت لا بي ما يقول قال كلهم
 من قرش **الحادي عشر** وفي اخرى لا يزال هذا الدين عزيزا الى اثني عشر
 خليفة قال فكثر الناس حتى قال كلمة خفيفة **الثاني عشر** وما ذكرته
 من اذعان الناس بكالات الائمة عليهم السلام يدل عليه مع الاشهاد
 في الالسن والنفال في الكتب ما نقله من فضل ابن رزيقان وما
 ذكرته ابن ابي الحديد في مقام تعداد المنا الذي كان بين بني هاشم
 وبني امية الذي بعد من قرش ومن بعدهم ما بعده الطالون عشرة
 في شق كل واحد منهم عالم زاهد ناسك شجاع ظاهر ناك فنههم
 خلفاء ومنهم مشجوعون ابن ابن ابن هكذا الى عشرة وهم الحسن بن علي
 ابن محمد بن علي ابن موسى بن جعفر بن محمد بن علي ابن الحسين بن علي

ابى طالب صلوات الله عليهم اجمعين وهذا لم يتفق لبيت من
 بيوت العرب ولا من بيوت العجم وبخاري ودرر وخرميجي ولم
 يدر سند وبقاود ودرست خود باساييد مختلفه ابن اخاذا
 وروايت نموده اند واكثر سنيان چون علجي ندارند قائلند كه
 مراد از ایشان ائمه اثني عشر جماعت را مضمر اند ويا جمعي از فضلا
 ماوراء النهر واذن سندان بخاري ودرين زمان فقيرا صاحب
 مناقشات واقعد واز ایشان پرسيدم كه اين خلفاي دوازده
 كدامت كفتند هيبن دوازده امام شما اند وهر كه انكار ایشان كند
 كاذب است و خود نيز كفت كه اگر خلفاي ربيعة را بگويم ایشان خائب
 ندارند و اگر خلفاي بني عباس وبنی امية را بگويم ایشان اضغاف
 اين عددند و چون كسي ایشان را خليفة خدا و رسول تواند كفت باين
 ظلميها و ستمها كه از ایشان و مشايخان ایشان صادر شده و تا
 الحلة رب العالمين جمعي از ایشان مؤمن و شيعه حضرات ائمه
 اثني عشر صلوات الله عليهم اجمعين شده اند و الله هادي من
 يشاء الى صراط مستقيم وقد فرغت من تدوين هذه الرسالة العجا
 مع وفور الاشغال و تحلل الاموال على سبيل الاستحسان في مشهد
 امام المؤمنين ومولانا السلطان و بضعه سببا السلطان على ابن

[illegible]

